مکارم الاخلاق

شرح احوال و زندگانی امیر علی شیر نوایی

تألیف

غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر

(۸۸۰ - ۹۴۲ هـ.ق)

مقدمه، تصحیح و تحقیق

محمد اکبر عشیق

تاریخ و جغرافیا

(۷)

خواندمیر یکی از دانشمندان و مورّخان سرآمد دو سدهٔ نُهم و دهم هجری است که بسیار مورد توجه و احترام امیر علی‌شیرنوایی بود. او نزد میرخواند، صاحب تاریخ روضة الصفا به تحصیل علم و ادب و بویژه تاریخ پرداخت.

خواندمیر مکارم الاخلاق را به جهت قدردانی از یاور و حامی خود نوایی در بیان سجایای اخلاقی و ذکر خدمات مفید مادی و معنوی او تألیف کرد. در این اثر از عنایت نوایی به علما و شعرا و نویسندگان و ذکر صفات پسندیدهٔ او چون رأفت، تواضع، جود و سخاوت؛ دینداری و پرهیز از تعلّقات دنیوی؛ ساختن و مرمّت ابنیه و اماکن مذهبی و عام المنفعه مانند مساجد، خانقاهها، مدارس، حمامها؛ آثار منظوم و منثور و لطایف و مطایبات پندآموزش؛ پیوند با خواجه عبیدالله احرار نقشبندی و سرانجام مرگ وی سخن می‌رود.

از خواندمیر آثار مکتوب متعددی به یادگار مانده است که از مهمترین آنها می‌توان به حبیب السیر فی اخبار افراد البشر، منتخب التواریخ، خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار، دستور الوزرا و جلد هفتم روضة الصفا اشاره کرد.

بها: ۱۵۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحيم

مکارم الاخلاق

شرح احوال و زندگانی امیر علی شیرنوایی

تألیف
غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر
(۸۸۰ - ۹۴۲ هـ.ق)

مقدمه، تصحیح و تحقیق
محمد اکبر عشیق

خواندمیر، غیاث‌الدین بن همام الدین، ۸۸۰ - ۹۴۲ ق.
مکارم الاخلاق: شرح حال امیرعلی‌شیر نوایی / تألیف غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق .ـ تهران: مرکز نشر میراث مکتوب، آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.
۲۹۵ ص. : نمونه .ـ (میراث مکتوب؛ ۶۷. تاریخ و جغرافیا؛ ۷)
بها: ۱۵۰۰۰ ریال. ISBN 964-6781-28-4
فهرستنویسی بر اساس اطلاعات فیپا.
ص.ع. لاتینی شده: Ğeyās al-Din ibn Homām al-Din Xwāndmir
Makārem Al-Axlāq
کتابنامه: ص. [۲۸۹] - ۲۹۵؛ همچنین به صورت زیرنویس.
۱. امیرعلی شیر نوایی، علیشیر بن کیچکنه ۸۴۳ - ۹۰۶؟ ق. ۲. نثر فارسی - قرن ۱۰ ق. ۳. ایران - تاریخ - تیموریان، ۷۷ - ۹۱۱ ق. الف. عشیق، محمد اکبر، ۱۳۳۲ - ، مصحح و مقدمه‌نویس. ب. عنوان.
۷ م ۹ خ / DSR ۱۱۳۲ ۹۵۵/۰۶۶۵۲
کتابخانه ملی ایران ۹۵۰۱ - ۷۸ م



مکارم الاخلاق

شرح حال امیرعلی‌شیر نوایی

تألیف: غیاث الدین بن همام الدین خواندمیر

مقدمه، تصحیح و تحقیق: محمد اکبر عشیق

ناشر: آینهٔ میراث «وابسته به مرکز نشر میراث مکتوب»

چاپ اوّل : ۱۳۷۸

تعداد: ۲۰۰۰ نسخه

شابک : ۴-۲۸-۶۷۸۱-۹۶۴

لیتوگرافی، چاپ و صحافی: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی

این اثر زیر نظر مرکز نشر میراث مکتوب انتشار یافته است.

نشانی مرکز نشر میراث مکتوب: تهران، ص. پ: ۵۶۹ - ۱۳۱۸۵، تلفن: ۳ - ۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۴۰۸۷۵۵

بها : ۱۵۰۰ تومان

بسم الله الرحمن الرحیم

دریایی از فرهنگ پرمایهٔ اسلام و ایران در نسخه‌های خطی موج می‌زند. این نسخه‌ها، در حقیقت، کارنامهٔ دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت‌نامهٔ ما ایرانیان است. بر عهدهٔ هر نسلی است که این میراث پرارج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

با همهٔ کوششهایی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تتبع در آنها انجام گرفته و صدها کتاب و رسالهٔ ارزشمند انتشار یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رسالهٔ خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر نشده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها به طبع رسیده منطبق بر روش علمی نیست و به تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد.

احیا و نشر کتابها و رساله‌های خطی وظیفه‌ای است بر دوش محققان و مؤسسات فرهنگی.

مرکز نشر میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۴ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوششهای محققان و مصححان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای ارزشمند از متون و منابع تحقیق به جامعهٔ فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

مرکز نشر میراث مکتوب

تقدیم به :

استادان صاحبدلِ عرصه فرهنگ و سیاست:
دکتر عبدالاحمد جاوید، دکتر عبدالصمد حامد،
محمّد سرور همایون، علی محمّد زهما

فهرست مطالب

پیشگفتار

مکارم الاخلاق

مقدّمه

مقصد اوّل

مقصد دوم

مقصد سوم

مقصد چهارم

مقصد پنجم

مقصد ششم

مقصد دهم

خاتمه

تعلیقات

فهرستها

پیشگفتار

غیاث الدّین فرزند همام الدّین که بیشتر با نامهای خواندمیر، خوندمیر، خوندامیر، خواندامیر و آخوند امیر شناخته شده، یکی از تاریخنگاران بزرگ و نامور زبان پارسی در پایان سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم هجری بوده که در روزگار فرمانروایی تیموریان هرات و هند می‌زیسته است.

پدرش همام الدّین محمّد فرزند برهان الدّین محمّد شیرازی، مدّتی در دستگاه میرزا سلطان محمود (۹۰۰ - ۸۵۷ هـ ق / ۱۴۹۵ - ۱۴۵۳ م) فرزند میرزا ابوسعید گورکانی وزارت داشت[۱] و در هرات می‌زیست. وی دختر میرخواند، نویسندهٔ تاریخ روضة الصّفا را به زنی گرفت و به همین سبب خواندمیر به پاس احترام از استاد و پدر بزرگ خود پیوسته از میرخواند به عنوانِ حضرت مخدومی ابوی[۲] یاد کرده است و همین عنوان موجب اشتباه برخی تاریخنگاران شده است که او را فرزند میرخواند بدانند، در حالی که وی در حبیب السّیر در ضمن شرح حال سیّد برهان الدّین خاوند شاه، دربارهٔ چگونگی قرابت خویش با مؤلف روضة الصّفا می‌نویسد:

نسب شریف آن حضرت به چهار واسطه به خاوند شاه سیّد اجل بخاری که در سلک

---

۱. حبیب السیر، ج ۴ / ۹۸.

۲. حبیب السّیر، ج ۴ / ۱۳ و ۳۴۱.

اعاظم سادات ماوراء النّهر انتظام داشت، اتصال می‌یابد و سلسلهٔ آبا و اجداد سیّد اجل به زید بن امام زین العابدین - علیهما السلام - منتهی می‌گردد، و پدر عالی گهر امیر خاوند شاه، کمال الدّین محمود نام داشت و چون سیّد محمود به ریاض رضوان انتقال نمود، سیّد خاوند در صغر سن بود و بواسطهٔ نوایب روزگار از وطن مألوف سفر کرده، در قبّة السّلام بلخ رو به تحصیل علوم و اکتساب فنون محسوس و مفهوم آورد و به اندک زمانی در سلک اعاظم دانشمند زمان انتظام یافته به سلوک راه آخرت مشغول گشت و از بلخ سفر فرموده، خود را به صحبت مشایخ عظام هرات رسانید و شیخ بهاء الدّین عمر نسبت به آن حضرت محبّتِ بی‌نهایت داشت...

بعد از فوت شیخ بهاء الدّین عمر از هرات به بلخ مراجعت فرمود و در سنهٔ[1] (؟) وفات یافت و از آن حضرت سه پسر ماند: امیر خواند محمّد که والد بزرگوار والدهٔ مسودهٔ اوراق است و سیّد نظام الدّین سلطان احمد که سالها در ملازمت سلطان بدیع الزّمان میرزا، منصب صدارت داشت و سیّد نعمت الله که مجذوب متولّد شده بود.[2]

از اشارات خواندمیر در نگاشته‌هایش پیداست که دودمان میرخواند به پرهیزگاری و دانش معروف بودند و خواندمیر نیز تحت توجّهات جدّ مادری خود رشد یافت و به علم و ادب بویژه تاریخ توجهی شایان از خود نشان داد و در تاریخنگاری از سرآمدان روزگار خود شد.

مآخذ عصری خواندمیر و پژوهشگران معاصر دربارهٔ سال تولّد وی اختلاف نظر دارند، امّا از گفتار خود وی در حبیب السّیر که در سال (۹۲۷ هـ.ق. / ۱۵۲۰ م.) شروع به نگارش آن کرده است، چنین پیداست که هنگام نوشتن اثر یاد شده سال عمر او از «حدود اربعین، هفت - هشت مرحله[3]» بیشتر بوده است. پس می‌توان گفت که خواندمیر حدود سال (۸۸۰ هـ. ق. / ۱۴۷۵ م.) در هرات زاده شده است.

خواندمیر در جوانی به دربار سلطان حسین بایقرا (۹۱۱ - ۸۷۲ هـ. ق. / ۱۵۰۶ -

---

۱. چنین پیداست در نسخه‌های چاپی حبیب السّیر، که ظاهراً مؤلف جای ارقام سال فوت سیّد برهان الدّین را بیاض گذارده بوده است.

۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۱۰۵.

۳. حبیب السیر، ج ۱ / ۴.

۱۴۶۸ م.) راه یافت وبزودی مورد توجّه و عنایت امیر علی‌شیر نوایی (۹۰۶ ـ ۸۴۴ هـ. ق./ ۱۵۰۰ ـ ۱۴۴۰ م.) قرارگرفت. و به یاری او نخستین اثر خود، مآثر الملوک را در سال (۹۰۳ هـ. ق. / ۱۴۹۸ م.) یا پیش از آن به نگارش درآورد. در سال (۹۰۴ هـ. ق. / ۱۴۹۹ م.) نوایی کتابخانهٔ خود را در اختیار خواندمیر قرار داد و او هم از این فرصت بهره برد و دومین اثر خود خلاصة الاخبار را پس از گذشت شش ماه فراهم آورد و آن را نیز در سال (۹۰۵ هـ. ق. / ۵۰۰ ـ ۱۴۹۹ م.) به امیر علی‌شیر پیشکش کرد. در سال (۹۰۶ هـ. ق. / ۱۵۰۰ م.) امیر علی‌شیر ـ حامی خواندمیر ـ درگذشت. مرگ نوایی بر خواندمیر تأثیر ژرفی بر جای گذاشت، که آن تأثّر را می‌توان از قطعه‌ای که در رثای امیر سروده است به‌خوبی دریافت[۱].

خواندمیر پس از مرگ نوایی، به خدمت بدیع الزّمان میرزا (فرزند سلطان حسین بایقرا) در آمد و پس از چندی به وزارت شاهزادهٔ مذکور برگزیده شد. بدیع الزّمان نسبت به وزیر خردمند خود احترام زیادی قایل بود، او را محرم اسرار خود می‌دانست، کمتر نکته‌ای را از وی پنهان می‌داشت و بیشتر امور دیوانی و مأموریتهای سیاسی را به او واگذار می‌کرد، نخستین مأموریتی که به خواندمیر واگذار شد زمانی بود که محمّد خان شیبانی (۹۰۹ هـ. ق ./ ۱۵۰۳ م.) بر خراسان تاخت. بدیع الزّمان میرزا برای جلوگیری از پیشروی اُزبکان شیبانی از پدرش یاری خواست، امّا سلطان حسین میرزا بر اثر رنجشی که از پسر خود داشت به درخواست وی توجّهی نشان نداد[۲]. بناچار بدیع الزّمان با اندیشه و تدبیر خود در صدد جلوگیری از پیشروی اُزبکان برآمد:

> بنابر استصواب اصحاب رأی و تدبیر، خاطر مهر تأثیر بر آن قرار داد که از امراء عظام امیر شجاع الدّین ذوالنّون ارغون و ناصرالدّین عمر... نزد امیر خسرو شاه رفته به هر نوع که توانند او را مستمال و مطمئن گردانند... و امرا با هزار سوار عازم قندز گشته مسوّد اوراق نیز حسب الحکم در مرافقت ایشان روان شد[۳].

---

۱. مقدمهٔ محمّد هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص XIX و XVIII؛ تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۸۲، ۲۸۳؛ همین کتاب ص ۴۳.

۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۲۹۲ ـ ۲۹۹.

۳. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۰۳.

زمانی که هیئت امرا به قندز رسید، امیر خسرو شاه حکمران آن سامان دستخوش حملات محمود سلطان، برادر محمّد خان شیبانی، قرار گرفته بود و نمی‌توانست به بدیع‌الزّمان میرزا یاری رساند. اندکی پس از این رخداد امیر خسرو شهر را رها کرد و به کوهستان گریخت. امیر ذوالنّون که در رأس هیئت قرار داشت گفت:

«شهری چنین معمور را به تصرّف ازبکان گذاشتن و از این موضع رایت معاودت افراشتن شیوهٔ مردان مرد... نیست، بلکه انسب آن است که به قندز رویم وآن بلده را مستحکم ساخته به تصرّف محمود سلطان باز نگذاریم. امراء در امضاء این عزیمت با امیر ذوالنّون اتّفاق نموده...راقم حروف را فرمود که به سرعت هر چه تمامتر خود را به‌ملازمت حضرت سلطانی رساند... چون امیر ذوالنّون در ظاهر قندز نزول نمود، به‌تحقیق پیوست که مولانا محمّد ترکستانی در قندز صغار و کبار را به متابعت محمّد خان شیبانی مایل گردانید»[1].

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا (در روز دوشنبه ۱۱ ذی الحجّه ۹۱۱ هـ. ق ./ ۱۵۰۵ م.) سلطنت به موجب وصیّت وی میان دو تن از فرزندانش: بدیع‌الزّمان میرزا و مظفّرحسین تقسیم شد و هر یک از آن دو شاهزاده برای ادارهٔ امور دیوانی خود وزیری برگزیدند. به نوشتهٔ خواندمیر «صدارت بدیع‌الزّمان میرزا به قاعدهٔ مستمره به مسوّد اوراق ومولانا غیاث‌الدّین جمشید جلالی تعلّق گرفت»[2]؛ این وزیر دانشمند به پاس حمایت و اعتمادی که سلطان حسین بایقرا در دوران زمامداری خود به وی داشت در مقابل خاندان تیموری وفادار ماند و بدین جهت تا واپسین روزهای سلطنت بدیع‌الزّمان میرزا در هرات باقی ماند؛ امّا مرگ سلطان حسین بایقرا ـ که در روزگار وی هرات از نظر اقتصادی رونق یافته و از طرفی به کانون علمی تبدیل شده بود ـ موجب شد تا در میان فرزندان و خویشان او ـ که هر یک در دستگاه وی صاحب مقامی بودند ـ کشمکشهایی رُخ دهد و زمینه را برای چیرگی اُزبکان شیبانی فراهم سازد. چنانکه امیر محمود خواندمیر از دوران سلطنت فرزندان بایقرا به تلخی یاد کرده است و چنین می‌نویسد:

«بعد از انقضای یک سال از فوت خسرو صاحب کمال، شایبک خان که از اعاظم

---

۱. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۰۴.

۲. حبیب السیر، ج ۴ / ۳۶۴، ۳۶۵.

نبایر ابوالخیر بوده و در الوس چنگیز خان و هلاکوخان در شجاعت و دلاوری و بهادری مانند او پادشاهی برمسند فرمانروایی متمکّن نگشته، از قبّة الاسلام بلخ متوجّه بلدهٔ هرات شد و در موضع مرل از ولایت بادغیس که داخل ولایت هرات است، میرزا بدیع‌الزّمان و مظفّرحسین میرزا، که به شوکت در دار السّلطنهٔ مذکور قایم‌مقام والد ماجد خود بودند، شکست داده، بر تخت سلطنت هرات متمکّن گردید[1].»

بدیع‌الزّمان میرزا پس از شکست در جنگ «مرل» به هرات بازگشت و از آنجا رهسپار گرگان شد و به دربار شاه اسماعیل صفوی پناه برد و بدین گونه هرات در بهار (۹۱۳ هـ. ق./ ۱۵۰۷ م.) به تصرّف اُزبکان شیبانی درآمد و دولت تیموری که بیش از دو قرن در خراسان صاحب نفوذ و سلطه بود، از قدرت بیفتاد.

از دیگر سو، مردم هراتِ که از سختگیریهای اُزبکان شیبانی در هراس بودند، تصمیم گرفتند تا هرات را بدون پایداری به اُزبکان شیبانی تسلیم کنند. به نوشتهٔ خواندمیر، بدین منظور، روز جمعه هشتم محرم (۹۱۳ هـ. ق./ ۱۵۰۷ م.) سادات، قضات و اکابر و اعیان هرات در مدرسهٔ شیخ الاسلام جمع آمده، در باب واقعه‌ای که روی نموده بود، قرعهٔ مشورت در میان انداختند. خواطر اکابر و اصاغر بر سلوک طریق اطاعت و انقیاد محمّد خان قرار گرفته[2]، غیاث الدّین خواندمیر را ـ که پس از نبرد مرل در هرات مانده بود ـ مأمور نوشتن نامه‌ای مبنی بر تسلیم شهر به محمّد خان شیبانی کردند. خواندمیر نامهٔ مزبور را نوشته و توسط برادرزادهٔ خود مولانا عثمان ـ که محتسب شهر بود ـ به اردوگاه شیبانی فرستاد. مولانا هنوز به مقصد نرسیده بود که،

«در سر خیابان غارت یافت و پیاده و عریان نزدیک به تقوز رباط خود را به محمّد تیمور سلطان رسانید و کیفیّت حال خود را عرض کرد. محمّد تیمور او را نزد پدر فرستاد[3]».

محمّد خان شیبانی پس از دریافت نامهٔ مذکور، بزرگان شهر را امان داده، مولانا عبدالرّحیم ترکستانی را که به نوشتهٔ خواندمیر «منقلب الاحوال و مختلف الاقوال و

---

۱. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۱۲۹.

۲. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۷۶.

۳. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۷۶.

علامت یبوست دماغ و سوداویت مزاج در گفتار و کردارش پیدا بود[۱]» به تصرّف شهر مأمور کرد. مردم هرات اگر چه دست از پایداری و مقاومت برداشته و مطیع اُزبکان گشته بودند، امّا از غارت و چپاول آنان برکنار نماندند. خواندمیر که پیش از رویداد مرل مقام صدارت داشت هم از زحمت و آزار ازبکان به دور نماند و در رنج و زحمت با هراتیان شریک و همدرد بود. چنانکه در این باره در تاریخ حبیب السّیر آمده است:

«در آن اوقات چندان محنت و مشقّت متوجّه ما گشت که شرح آن به نوشتن و گفتن راست نیاید، از جمله آنکه در مبادی احوال که مولانا عبدالرّحیم از پشت دروازه خوش پایان آمده، در منازل جان مزیدِ میرآخور ـ که نزدیک به دروازهٔ مذکور است ـ منزل گزید. روزی امیر سلطان ابراهیم و محرّر حروف و مولانا غیاث الدّین جمشید جلال را فرمود که از گوسفندانی که نوکران ما اُلجه گرفته‌اند، شصت سر ستانده در وجه بهای هر گوسفندی مبلغ بیست تنگه خانی که ششصد دینار تبریزی باشد، جواب گویند، و ما انگشت قبول بر دیده نهاده، چون روز بیگاه بود و از جنس نوکر و خدمتکار کسی همراه نداشتیم، التماس نمودیم که امشب گوسفندان در همین دولتخانه باشند تا صباح کس فرستاده به منازل خود ببریم و قسمت کرده، بها جواب گوییم. این ملتمس درجهٔ قبول نیافت و ما به ناکام عوض عصاهایی که به تکلیف در ایّام صدارت به دست می‌گرفتیم، چوبهای چوپانی برداشته، گوسفندان را در پیش انداختیم»[۲].

خواندمیر از سال (۹۱۳ هـ. ق. / ۱۵۰۷ م.) تا تصرّف هرات به دست صفویان، در آن سرزمین بود. شاه اسماعیل صفوی پس از آرامش ایران باختری به اندیشهٔ کوتاه کردن دست تنگ‌چشمان ازبک از ایران خاوری ـ بویژه هرات ـ افتاد و در سال (۹۱۶ هـ. ق. / ۱۵۱۰ م.) متوجّه خراسان شد. پس از قتل محمّد خان شیبانی، در همان سال به دست سپاهیان شاه اسماعیل صفوی، تهدیدات اُزبکان موقتاً پایان پذیرفت وخواندمیر در پناه آرامش و آسایش نسبی که پدید آمده بود، فراغتی یافت و به نگارش وقایع مصیبت بار آن سالها مشغول شد[۳]، امّا این آرامش دیری دوام نیافت و با یورش عبیدالله خان اُزبک در

۱. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۸۱.
۲. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۸۲، ۳۸۳.
۳. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۹۴؛ تاریخ ادبی ایران، ج ۳ / ۵۹۹ ـ ۶۰۱.

سال (۹۱۹ هـ. ق. / ۱۵۱۳ م.) به طرف خراسان، هرات بار دیگر مورد چپاول و غارت قرار گرفت. ظاهراً خواندمیر در تمام سالهای اغتشاش (۹۱۶ ـ ۹۲۰ هـ. ق. / ۱۵۱۰ ـ ۱۵۱۴ م) همراه خانوادهٔ خود، به‌دور از دخالت در جنگهای مدّعیان سلطنت، در روستای بَشت غرجستان توطّن داشت[۱]، زیرا رویدادهای این دوران و به تبع آن هرات در تاریخ حبیب السّیر به راستی و درستی مذکور است.

در اواخر سال (۹۲۰ هـ ق. / ۱۵۱۴ م.) میرزا محمّد زمان ـ فرزند بدیع‌الزّمان ـ به یاری امیر اردوشاه در غرجستان بر مسند حکومت تکیه زد و به فکر تجدید و احیای دولت تیموری افتاد. خواندمیر نیز در همان سال به پاس حقگزاری به خدمت مخدوم‌زاده پیوست و به عنوان وزیر در سفر و حضر همراه وی بود[۲].

در سال (۹۲۱ هـ. ق. / ۱۵۱۵ م.) میرزا محمّد زمان به اتفاق امیر اردوشاه ـ حاکم غرجستان ـ متوجّه بلخ شد و در همان سال آن دیار را از دست دیو سلطان، حاکم صفوی، خارج ساخت، دیری نگذشت که اختلافی میان شاهزاده و امیر اردوشاه پیدا شد و بلخ به تصرّف اردوشاه درآمد. میرزا محمّد زمان ناگزیر خواندمیر را برای مصالحه نزد اردوشاه فرستاد؛ امّا توافقی حاصل نشد و میرزا محمّد زمان هم پس از چندی او را با نیرنگ و خدعه به قتل رسانید. قوام بیگ ـ برادر اردوشاه ـ نیز پس از این واقعه، شهر بلخ را به سپاهیان ظهیرالدّین محمّد بابر تسلیم کرد. محمّد زمان میرزا که در اهدافش شکست خورده بود، دوباره به غرجستان برگشت تا از آنجا رهسپار قندهار شود. در همهٔ مسافرتها و درگیریها، خواندمیر شاهزادهٔ تیموری را ـ که از او به نام مخدوم‌زاده یاد می‌کند ـ همراهی می کرد؛ ولی هنگامی که محمّد زمان میرزا آهنگ قندهار کرد، بسبب نداشتن ساز و برگ کافی، نتوانست شاهزاده را همراهی کند و با اجازهٔ مخدوم‌زادهٔ خود در غرجستان سکنیٰ گزید[۳].

---

۱. حبیب السّیر، ج ۴ / ۳۹۷.

۲. ایضاً؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۱۷۱ ـ ۱۷۵.

۳. حبیب السّیر، ج ۴/ ۴۰۰ ـ ۴۰۳.

به نظر می‌رسد، خواندمیر بعدها به هرات برگشت و بازگشت او احتمالاً حدود سال (۹۲۷ هـ. ق. / ۱۵۲۱ م.) بود که دنبالهٔ اقامتش در هرات به ظاهر تا سال (۹۳۳ هـ. ق. / ۱۵۲۷ م.) به طول انجامید. در هرات غیاث الدّین امیر محمّد، فرزند امیر یوسف حسینی، او را به نوشتن کتابی مفصّل در تاریخ ترغیب و تشویق کرد. خواندمیر جلد اوّل تاریخ معروف حبیب السّیر را به سفارش این امیر به پایان رسانده بود که اوضاع هرات دوباره برآشفت و حامی و مشوّق او - در فتنهٔ داخلی - به دست امیر ابراهیم موصلو کشته شد و نگارش کتاب چند ماه به تعویق افتاد، تا اینکه عزل و نصب جدیدی در سال (۹۲۸ هـ. ق. / ۲ - ۱۵۲۱ م.) به امر شاه اسماعیل صفوی در هرات صورت گرفت و دُرمیش خان به نیابت سام میرزا به حکومت خراسان رسید؛ سام میرزا مقام وزارت را به خواجه حبیب‌الله ساوجی سپرد. این وزیر دانش‌پرور از یاری و تشویق ارباب دانش کوتاهی نکرد، از جمله به تشویق همین وزیر بود که خواندمیر دوباره به نگارش تاریخ بزرگش پرداخت. او کتاب تاریخ خود را در (۹۳۰ هـ. ق. / ۱۵۲۴ م.) یعنی پیش از مرگ شاه اسماعیل تمام کرد و به پاس حق شناسی، نام مخدومش - حبیب الله ساوجی - را برای عنوان کتاب برگزید و آن را حبیب السّیر نامید. دو سال پس از تألیف کتاب مذکور، حبیب الله ساوجی، در زمان حکوت حسین خان - برادر درمیش خان - به دست سپاهیان طایفهٔ شاملو از پای در آمد (۹۳۲ هـ. ق./ ۱۵۲۵ م.)[1].

خواندمیر پس از قتل حامی خود، حدود سال (۹۳۳ هـ. ق. / ۷ - ۱۵۲۶ م.) هرات را به قصد قندهار ترک کرد و در سال (۹۳۴ هـ.ق. / ۱۵۲۸ م.) از آنجا رهسپار هند شد. او پس از گذشت هشت ماه در سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۸ م.) به شهر آگره رسید و با شهاب‌الدّین معمایی و میرزا ابراهیم قانونی به دربار ظهیرالدّین محمّد بابر راه یافت. خواندمیر بزودی توجّه امپراتور مغولی هند را به خود جلب کرد و از جملهٔ مقرّبان او گشت. چنانکه در سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م.) در لشکرکشی بابر به سوی بنگال وی را

۱. حبیب السّیر، ج ۱ / ۴ - ۷؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۲۱۵ و ۲۴۹ - ۲۵۵؛ أحسن التواریخ، ص ۲۵۸.

همراهی کرد و در «تری معینی» یا سه راه رودخانهٔ «سرجو» و «گنگا» با او بود. خواندمیر در دربار بابر از احترام ویژه‌ای برخودار بود، ولی مدّت کوتاهی از محبت فرمانروای هند بهره برد؛ زیرا بابر در نزدیکی شهر اگره بدرود حیات گفت (ششم جمادی الاوّل ۹۳۷ هـ. ق. / ۲۶ دسامبر ۱۵۳۰ م.)[1].

خواندمیر، واپسین سالهای زندگی خود را در دربار همایون (۹۳۷ ـ ۹۶۳ هـ. ق. / ۱۵۳۰ ـ ۱۵۵۶ م.) سپری کرد و به دستور او قانون همایونی را نوشت که ابوالفضل عَلّامی، تاریخنگار دوران جلال‌الدّین اکبر، در اثر خود اکبر نامه از آن کتاب یاد کرده و بهره برده است. همایون در مواقع مختلف به دانشمندی و آگاهی خواندمیر در تاریخ و تاریخنگاری اشاره و اعتراف کرده و به خاطر احترامِ بیشتر، به وی لقبِ امیر الاخبار داده است[2].

در سال (۹۴۱ هـ. ق. / ۱۵۳۴ م.) همایون بر ضد بهادر شاه ـ حاکم گجرات ـ لشکر کشید و در این سفر، خواندمیر را نیز با خود برد. سرزمین خشک و گرم گجرات هند و نیز مشکلات طول راه، خواندمیر سالخورده را متأثّر و بیمار کرد و به نوشتهٔ همهٔ تذکره‌نویسان هندی در همان سال درگذشت؛ ولی بداونی، تاریخنگار اکبر شاه (۹۶۳ ـ ۱۰۱۴ هـ. ق./ ۱۵۵۵ ـ ۱۶۰۶ م.) بر این باور است که خواندمیر در سال (۹۴۲ هـ. ق. / ۱۵۳۵ م.) درگذشته است[3]، زیرا ماده تاریخ «شهاب ثاقب» را که در مرگ شهاب الدّین معمایی ساخته، با سال ۹۴۲ هـ.ق. ، برابر است؛ بنابر این، می‌توان گفت که وی در همان سال درگذشته است. پس از مرگ وی، بنابر وصیّت خودش، جنازهٔ او را به دهلی بردند و در جنب مزار خواجه نظام الدّین اولیا به خاک سپردند[4].

---

۱. منتخب اللباب، حصه اوّل / ۶۴؛ **مقدّمهٔ هدایت حسین بر قانون همایونی**، ص XVX؛ تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی، ج ۱ / ۲۴۰.

۲. **مقدّمهٔ هدایت حسین** بر قانون همایونی، ص ۶۰؛ هفت اقلیم، ج ۳ / ۴۳۰.

۳. **مقدّمهٔ هدایت حسین بر** قانون همایونی؛ ص XVIII ـ XV؛ **منتخب التواریخ بداونی**، ج ۱ / ۳۴۲ ، ۳۴۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ، ج ۱ / ۲۴۰؛ مفتاح التواریخ، ص ۱۴۹ ، ۱۵۰.

۴. تاریخ فرشته یا گلشن ابراهیمی، **مقالهٔ دوم** / ۲۱ ، ۲۲.

از خواندمیر دو پسر بر جای ماند: یکی امیر محمود که هیچ‌گاه به هند مسافرت نکرد و مانند پدر و جدش از مورّخان بزرگ به شمار می‌رود و کتاب مستندی به نام: تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب اوّل نوشته و در آن از روزگار صفویان سخن گفته است. حسینی جنابندی که کتاب روضة الصفویه خود را در سال (۱۰۳۸ هـ. ق. / ۱۶۲۷ م.) تصنیف کرده است، در فصل پایانی کتاب، دربارهٔ امیر محمود چنین نوشته است:

«از آن زمان [جنگ چالداران] تا وفات پادشاه مبرور [شاه اسماعیل اوّل] و ابتدای جلوس پادشاه ولی شاه طهماسب حسینی و برخی از احوال آن پادشاه جلیل القدر تا مکاوحات عبید خان در خراسان خواجه محمود نامی که دعوی فرزندی خواجه امیر می‌نموده و به قدر قدرت در تحریر اخبار تا در قید حیات بوده، کوشیده مُثَبّت نموده و در این احوال نسخه‌ای پرداخته به اسم محمّد خان شرف الدّین اوغلی حاکم هرات...»[1].

به نوشتهٔ محمّد هدایت حسین هندی، امیر محمود هروی در سال (۹۵۳ هـ. ق. / ۱۵۴۶ م.) به تشویق محمّد خان شرف الدّین اوغلی حاکم هرات شروع به نوشتن تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب اوّل، کرد و در سال (۹۵۷ هـ. ق / ۱۵۵۰ م)، آن را به انجام رساند و ظاهراً در حدود همان سال دیده از جهان فرو بست.[2] کتاب مذکور را دکتر محمّدعلی جراحی و غلامرضا طباطبایی هر یک به صورت جداگانه تصحیح و منتشر کرده‌اند.

پسر کوچک خواندمیر، سیّد عبدالله بود که به همراه پدر به هند رفت. او از خردسالی به دربار جلال‌الدّین اکبر - امپراتور مغولی هند - راه یافت و نزد او پرورش یافت و به منصب هفتصدی رسید. از سال نهم سلطنت جلال‌الدین اکبر وارد خدمت نظام شد و تا آخر در همان مقام باقی ماند. صمصام الدّوله شاه‌نوازخان در بارهٔ واپسین سالهای حیات وی چنین می‌نویسد:

«اواخر سال سی و یکم او را نزد قاسم خان که به ایالت کشمیر نامور بود، فرستادند،...

---

۱. ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، **مقدّمه** ص ۱، ۲.

۲. **مقدمهٔ** قانون همایونی، ص XVI.

خان مذکور در همان صوبه [ولایت] به بیماری تب، سال سی و چهارم مطابق سنهٔ (۹۹۷ هـ. ق.) رخت سفر به عدم‌آباد بست[1]».

آثار خواندمیر

خواندمیر نویسنده‌ای پرکار بود، او از آغاز جوانی تا به هنگام مرگ، حدود چهل سال زندگی خود را وقف این کار کرد. در حالی که چندان در شرایط مناسب و مطلوبی نبود. در طی این دوره آثار گوناگون و مهمّی ـ که بیشتر در پیرامون تاریخ است ـ از خود به یادگار گذاشت و هر گاه فرصت و فراغتی می‌یافت در آثار قبلی خود تجدید نظر می‌کرد.

سام میرزای صفوی، در تذکرهٔ خود، از خواندمیر به عنوان شاعر نام برده است و می‌افزاید: «در معما طبعش بانگیز بود[2]»، خواندمیر در کتابهای تألیفی خود گاهی اشعاری در قالب مثنوی، قطعه و رباعی سروده و از خود با تخلّص مورّخ[3] یاد کرده است. بیشترین اشعار بر جای مانده از وی شامل ماده تاریخ و مراثی است. آثار دیگر خواندمیر در مورد رویدادهای تاریخی بوده و آنها عبارتند از:

۱ ـ مآثر الملوک که در سال (۹۰۳ هـ. ق. / ۱۴۹۸ م.) یا قبل از آن نگاشته شده، حکایتهایی است بیشتر پیرامون مقرّرات مملکتی و امور خیریه که نویسنده آن را همراه با سخنان حکیمانهٔ پیامبران، پادشاهان و خردمندان روزگاران گذشته به ترتیب تاریخی گردآوری کرده است، این اثر که تا روزگار سلطان حسین را در برگرفته، به تشویق امیر علی‌شیر نوایی نگارش یافته و به او تقدیم شده است. این کتاب به تصحیح میرهاشم محدّث چاپ و منتشر شده است[4].

۲ ـ خلاصة الاخبار فی بیان احوال الاخیار: کتاب مختصری است در تاریخ عمومی که پس

---

۱. مآثر الامراء، ج ۲ / ۴۰۰ و ۴۰۱.
۲. تذکرهٔ تحفه سامی، ص ۱۰۸؛ هفت اقلیم، ج ۳ / ۴۳۰.
۳. قانون همایونی، چاپ هدایت حسین، ص ۱۱۸.
۴. قانون همایونی، مقدّمه هدایت حسین، ص xviii؛ خواندمیر، مآثرالملوک، به ضمیمهٔ خاتمهٔ خلاصة الاخبار، و قانون همایونی، به تصحیح میر هاشم محدّث، تهران: رسا، ۱۳۷۲؛ تاریخ ادبیات فارسی، ص ۲۸۲؛ ادبیّات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۴۸.

از مآثر الملوک تألیف شده و رخدادهای تاریخی را از زمان خلقت تا سال (۸۷۵ هـ. ق. / ۱ - ۱۴۷۰ م.) در برمی‌گیرد. امیر علی‌شیر نوایی در سال (۹۰۴ هـق. / ۹ - ۱۴۹۸ م.) کتابخانهٔ بزرگ خود را در اختیار خواندمیر گذاشت و به نوشتهٔ مؤلّف، نگارش آن پس از شش ماه به پایان رسید و در سال (۹۰۵ هـ. ق. / ۱۴۹۹ م.) به نوایی پیشکش شد. خلاصة الاخبار با «مقدمه»ای در شرح خلقت آغاز شده و در ده «مقاله» و یک «خاتمه» پایان می‌پذیرد. این اثر بعدها اساس تألیف حبیب السّیر قرار گرفته است. خاتمهٔ کتاب که در توصیف هرات و ذکر احوال بعضی از معاصران اوست، از اهمّیت ویژه‌ای برخوردار است. این کتاب بار نخست به همّت شادروان سرور گویا اعتمادی در سال (۱۳۲۴ خورشیدی / ۱۹۴۵ میلادی) در مجلهٔ آریانا و سپس در سال (۱۳۴۵ خورشیدی / ۱۹۶۶ میلادی) به صورت کتاب مستقل در افغانستان به چاپ رسید. در سال ۱۳۷۳، بار دیگر این اثر به همّت آقای میرهاشم محدّث در تهران چاپ شده و گویا ایشان کتاب یاد شده را که در کابل به چاپ رسیده است، رؤیت نکرده‌اند[۱].

۳ - حبیب السّیر فی اخبار افراد البشر: تاریخی است عمومی به زبان فارسی، که رشتهٔ رویدادها از آغاز تاریخ بشر تا مرگ شاه اسماعیل صفوی را در برگرفته و می‌توان حقیقتاً آن کتاب را همان خلاصة الاخبار به صورت گسترده‌تر بشمار آورد. اثر یاد شده را نخست به حمایت غیاث الدّین محمّد فرزند یوسف حسینی - از رجال سرشناس هرات - تدوین کرده و پس از درگذشت وی در (۹۲۷ هـ. ق. / ۱۵۲۱ م.) به تشویق کریم الدّین حبیب الله ساوجی حکمران کشوری هرات، نگارش آن کتاب را ادامه داده و نیز به نام همان وزیر حبیب السّیر نامیده و به وی پیشکش کرده است.

به نوشتهٔ استوری تحریر نخست کتاب در سال (۹۲۷ هـ. ق. / ۱۵۲۰ م.) آغاز و در سال (۹۳۰ هـ / ۱۵۲۴ م) به انجام رسیده است و در این تحریر رشتهٔ رویدادها تا

---

۱. مقدمهٔ هدایت حسین بر قانون همایونی، ص XIX؛ مجلّهٔ آریانا، س ۳ و ۴؛ خواند میر، فصلی از خلاصة الاخبار، با مقدّمه و حواشی و تعلیقات گویا اعتمادی، کابل: مدیریّت اطّلاعات و کلتور، ۱۳۴۵؛ تصحیح آقای محدّث، ص ۲۲؛ ادبیّات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۴۶ - ۵۵۱.

ربیع‌الاوّل سال (۹۳۰ هـ. ق. / ژانویه ۱۵۲۴ م.) یعنی تا چند ماه پیش از مرگ شاه اسماعیل صفوی دنبال شده است، امّا پس از این تاریخ نگارنده در کار خویش تجدید نظر کرده و در نتیجه جلد نخست آن گویا با سه تحریر موجود است؛ دومین تحریر آن در سال (۹۳۱ هـ. ق. / ۱۵۲۵ م.) و سومین آن در سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م.) انجام پذیرفته است. جلد دوم با دو تحریر، که دومین تحریر آن در نیمهٔ دوم سال (۹۳۵ هـ. ق. / ۱۵۲۹ م.) به انجام رسیده و جلد سوم با دو یا سه تحریر صورت پذیرفته، که در تحریر پایانی از بابر نامه نیز بهره برگرفته است.

کتاب یاد شده در برگیرندهٔ یک افتتاح و سه مجلّد است، که هر یک از مجلّدهای آن به نوبهٔ خود به چهار بخش رده بندی شده است. حبیب السّیر افزون بر اشارات ارزشمند تاریخی، شرح حال شاعران، دانشمندان، خطّاطان، نقّاشان، موسیقیدانان، سادات و مشایخ دوران فرمانروایی تیموریان را نیز در بردارد. این کتاب چندین بار در شبه قارّهٔ هند، ایران، اروپا و روسیه... به زبان فارسی چاپ و منتشر گردیده و همچنین بخشهای مختلف آن، با توجّه به اهمیّتی که داشته، از سوی خاورشناسان به زبانهای اروپایی ترجمه و چاپ شده است[1].

۴ ـ دستور الوزراء: این کتاب نیز دو تحریر دارد؛ نخستین تحریر آن به روزگار امیر علی‌شیر نوایی انجام شده، و شرح حال وزرای اسلام را تا همان دوران در بر دارد، امّا در تحریر دوم که در زمان چیرگی شیبانیان بر خراسان نگاشته شده، از محمّد خان شیبانی در سه مورد به عنوانِ «امام الزّمان وخلیفة الرّحمان» یاد کرده است. آخرین تاریخی که خواندمیر در این کتاب ذکر کرده است، سال (۹۱۴ هـ. ق. / ۱۵۰۸ م.) می‌باشد، چنان پیداست که تحریر دوم را پیش از کشته شدن محمّد خان شیبانی در سال (۹۱۶ هـ. ق. / ۱۵۱۰ م.) به پایان برده است. تحریر اوّل را با نام خواجه محمود ـ وزیر سلطان حسین بایقرا ـ پرداخته و در تحریر دوم نیز نام وی را همچنان باقی گذارده است. کتاب یاد شده

---

۱. مقدمهٔ شادروان استاد جلال الدّین همایی بر: حبیب السّیر، ج ۱ / ۱۷ ـ ۳۴؛ تاریخ ادبیّات فارسی در ایران، ج ۴ / ۵۴۴؛ ادبیّات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۵۱ ـ ۵۶۵.

به همّت شادروان سعید نفیسی تصحیح و به چاپ رسیده است[۱].

۵ ـ نامهٔ نامی: ترسل منشیانه‌ای است مشتمل بر یک مقدّمه و چند عنوان، که خواندمیر در سال (۹۲۵ هـ. ق. / ۱۵۱۹ م.) نگارش آن را به پایان برده است و «منشآت لطیفه» ماده تاریخ آن است. کتاب در بردارندهٔ شماری نامه‌های تاریخی، اسناد و فرمانهای سدهٔ نهم هجری ایران، خراسان و ماوراءالنّهر می‌باشد که تاکنون به زیور چاپ آراسته نگردیده است[۲].

۶ ـ منتخب التواریخ: این اثر که در مقدّمهٔ تاریخ حبیب السّیر به عنوان یکی از آثار خواندمیر به شمار آمده، تا این زمان به دست ما نرسیده است[۳].

۷ ـ جلد هفتم روضة الصّفا: هنگامی که امیرخواند در سال (۹۰۳ هـ. ق. / ۱۴۹۷ م.) درگذشت، خواندمیر دنبالهٔ کار نیای خود را ادامه داد. پژوهشگران بر این باورند که ظاهراً بخش کوتاه دیباچه از نگاشته‌های امیرخواند است و سایر بخشهای کتاب از نوشته‌های خواندمیر می‌باشد که آن را از کتاب حبیب السّیر نقل کرده و بر جلد هفتم روضة الصّفا افزوده است. این کتاب به نام تکملهٔ روضة الصّفا نیز شهرت دارد.[۴]

۸ ـ همایون نامه: واپسین نگاشته خواندمیر است که آن را پس از حبیب السّیر در هند به سال (۱ ـ ۹۴۰ هـ. ق. / ۱۵۳۴ م.) به دستور همایون (۹۳۷ ـ ۹۶۳ هـ. ق. / ۱۵۳۰ ـ ۱۵۵۶ م.) فرزند و جانشین ظهیر الدّین محمّد بابر نگاشته و به وی پیشکش کرده است. چون در این کتاب از قوانین و بناهایی که در سرزمین هند به فرمان همایون بنیان گردیده، سخن رانده است، آن را به نام قانون همایونی هم یاد کرده‌اند.

همایون، امپراتور مغولی هند، بارها به دانشمندی خواندمیر اعتراف کرده، و به جهت

---

۱. مقدمهٔ هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص XXIV تاXXVII؛ دستور الوزراء، ص / چ.

۲. مقدمهٔ هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص XXIX؛ فهرست کتب خطی آستان قدس رضوی، ج ۷ (بخش ۲) / ص ۸۷۴ ـ ۸۷۸.

۳. حبیب السّیر، ج ۱ / ۴.

۴. مقدمهٔ هدایت حسین بر: قانون همایونی، ص XXIX؛ تاریخ ادبیّات در ایران، ج ۴ / ۵۴۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران، ج ۱ / ۲۳۹؛ الذریعة الی تصانیف الشّیعه، ج ۴ / ۴۱۳؛ ادبیّات فارسی بر مبنای تألیف استوری، ج ۲ / ۵۲۱ ـ ۵۴۵.

پاس داشتن و احترام از مقام وی، او را عنوانِ «امیر الاخبار» داده است. ابوالفضل دکنی، تاریخنگار جلال الدّین اکبر، از این کتاب بهره گرفته و از خواندمیر به احترام یاد کرده است. همایون نامه نخستین بار در شبه قارّه هند به تصحیح و مقدّمهٔ ارزشمند محمّدهدایت‌حسین چاپ شده و دیگر بار همان چاپ به همّت میرهاشم محدّث همراه با مآثر الملوك و خاتمه خلاصة الاخبار، به صورت یک مجلّد، در ایران به چاپ رسیده است[1].

۹ ـ مکارم الاخلاق: خواندمیر پس از پایان بردن دو اثر نخست خود، مآثر الملوك و خلاصة الاخبار، در صدد برآمد تا کتاب دیگری دربارهٔ زندگانی و آثار مادی و معنوی امیر علی‌شیر نوایی به وجود آورد؛ زیرا وی در سایهٔ حمایت آن وزیر دانش‌پرور مراحل ترقی و کمال را پیموده بود. بنابر آن، جهتِ جبران محبتهای پشتیبان خود، در واپسین سالهای زندگانی امیر، مکارم الاخلاق را تألیف کرد. بیشتر هدف نویسنده در این کتاب، قدردانی و سپاسگزاری از امیر علی‌شیر نوایی و نیز ماندگار ساختن نام نیک و بیان خدمات ارزشمند وی بوده است.

خواندمیر در نگارش مکارم الاخلاق، به جهت پایدار ماندن خدمات ارزندهٔ امیر علی‌شیر در تاریخ، بیشتر از مشاهدات خود ـ که به خاطر سپرده یا بر کاغذ بازنویسی کرده بود ـ سود برده است. امّا پیش از آنکه این اثر به پایان برسد، امیر علی‌شیر نوایی در سال (۹۰۶ هـ. ق. / ۱۵۰۰ م.) درگذشت و خواندمیر ناگزیر با افزودن شرح درگذشت حامی خود، این اثر را به سلطان حسین بایقرا، فرمانروای وقت خراسان تقدیم کرده است.

مکارم الاخلاق مشتمل است بر دو مقدّمه، ده مقصد و خاتمه. نویسنده در مقدّمهٔ نخست پس از حمد و ستایش پروردگار دربارهٔ تألیف اثر و پیشکش کردن آن به سلطان حسین بایقرا سخن به بیان آورده و پس از آن در مقدّمهٔ دوم به ذکر مکارم اخلاق و ذکر

---

۱. خواندمیر، قانون همایونی، مسمّیٰ به: همایون نامه، تصحیح محمّد هدایت حسین، کلکته: ۱۳۵۹ هـ / ۱۹۴۰ م، مقدمهٔ ص XXXIV تا XXXVI؛ تاریخ ادبیّات فارسی، / ۲۸۳؛ نیز تصحیح آقای محدّث ص ۲۲.

ولادت امیر علی‌شیر پرداخته. وی در این بخش باختصار به ذکر رویدادهایی که در طول تاریخ در هفدهم رمضان روی داده است، می‌پردازد، تا بدین گونه به تاریخ ولادت امیر علی‌شیر نوایی رنگ و بوی مذهبی بخشد و آن را مبارک و میمون بنمایاند.

مقصد اوّل با مطلبی در منزلت عقل و ادراک شروع شده، که نویسنده پس از بیان شرف عقل و ادراک به توصیف دانش و درک امیر پرداخته و نقش او را در رخدادهای تاریخی تبیین داشته است.

پژوهش در این مقصد نشانگر آن است که خواندمیر هنگام نگارش مکارم الاخلاق به الذریعة الی مکارم الشریعة[1]، نگاشتهٔ راغب اصفهانی توجّه بسیاری داشته و از آن بهره برده است؛ چه راغب در باب اوّلِ فصل ثانی کتاب خود در فضیلت عقل، و در باب دوم از انواع عقل سخن رانده و سپس به توصیف عقل غریزی پرداخته است. خواندمیر در نگارش مقصد اوّل به احادیثی که علامهٔ راغب در اثر خود یاد کرده، استناد جسته است و در حکایت اوّل از رویدادهایی سخن گفته که دلالتی به عقل غریزی امیر علی‌شیر دارد.

در مقصد دوم، نخست به توصیفِ فضیلت علم و مرتبهٔ علما در جامعه اسلامی پرداخته، آنگاه از دوران تحصیل امیر علی‌شیر در هرات، سمرقند و پیوستن وی به دربار سلطان حسین بایقرا سخن گفته و در پایان از پایه‌گذاری مدرسه‌ها و نیز فهرست کتابها و آثاری که دانشمندان و نویسندگان روزگار وی به نام امیر علی‌شیر نوایی تصنیف کرده‌اند، نام برده است.

مقصد سوم به بیان فضیلت شعر و عظم شأن شعرا، اختصاص دارد. این بخش در برگیرندهٔ سه نامه از نورالدّین عبدالرّحمان جامی به امیر علی‌شیر و هم شماری از معمّاهای وی می‌باشد و نویسنده در خاتمه به فهرست آثار منظومی بسنده می‌کند که به نام نامی آن حضرت شرف اتمام یافته است. فحوای مطالب چنان می‌نمایاند که خواندمیر در هنگام نگارش مقصد سوم به روضهٔ هفتم بهارستان[2]، عبدالرّحمان جامی نظر داشته است. مقصد دوم و سوم از دیدگاه کتاب‌شناسی و اخوانیات می‌تواند منبع

---

۱. الذّریعة الیٰ مکارم الشریعة، ص ۱۲۳ - ۱۲۷.

۲. بهارستان، ص ۸۹ - ۱۰۹.

بسیار ارزشمندی به شمار آید.

خواندمیر مقصد چهارم را به ذکر فضیلتِ انشا و بیان منزلت افاضل سخن‌آرا اختصاص داده. وی نخست آثار منثور امیر علی‌شیر را برشمرده، پس از آن به نقل نامهٔ امیر علی‌شیر به خواجه افضل الدّین محمّد و خواجه شهاب الدّین عبدالله پرداخته تا ممارست حامی خود را در فن انشا به خواننده بنمایاند، و در پایان، با اندک شرح و توضیح، آثار منثوری را که به امیر اهدا شده است، ارائه می‌کند.

مقصد پنجم که نویسنده آن را در بیان انداختن ذخایر عقبی و اعراض از دنیا و مافیها نامیده، از آثار صوفیانه‌ای که در محضر عبدالرّحمان جامی مطالعه کرده و آثاری که جامی به نام امیر علی‌شیر نگاشته است، اشاره می‌کند. در پایان از سخاوت امیر در امور خیریه مانندِ ساختن خانقاهها، رباطها، حوضها، حمامهای همگانی در خراسان سخن گفته و هر کدام را با جای و مکان آن مشخّص می‌کند. این بخش در شناخت آثار سدهٔ نهم هجری بسیار ارزشمند است، زیرا بخش فراوانی از این دست آثار تاکنون از بین رفته و در لابلای برگهای تاریخ بجز نام، هیچ چیز دیگری بر جای نمانده است.

در مقصد ششم نویسنده به بیان رعایت ارکان شریعت حضرت رسالت می‌پردازد و از بنا و مرمّت مسجدها ـ که به دستور امیر علی‌شیر صورت پذیرفته ـ با اندک شرح یاد می‌کند و آن را جزیی از وظایف دینی و نیک امیر برمی‌شمارد. این بخش شامل متن نامهٔ سلطان حسین بایقرا خطاب به امیر علی‌شیر است که جهت مسافرت حج و زیارت خانه خدا برایش فرستاده. همچنین متن یک نشان راه که در سال ۹۰۵ هـ. ق، بمناسبت یاد شده، صادر گردیده است. چون نویسنده بیشتر به رویدادهای تاریخی توجّه دارد، در این بخش به استیلای محمّد خان شیبانی و یورش احتمالی وی به خراسان اشاره می‌کند.

مقصد هفتم به رأفت و رحمت و هشتم به فضیلت و تواضع اختصاص یافته است نویسنده ضمن تمثیل به حکایتها و داستانهای پندآمیز از دلسوزی و فروتنی امیر سخن می‌راند.

خواندمیر در مقصد نهم از جود و سخاوت امیر علی‌شیر نوایی به سلطان،

شاهزادگان، امیران و سایرین سخن گفته و در مقصد دهم از لطایف و مطایبات پندآمیز امیر علی‌شیر نوایی سخنانی را ارائه داشته.

خاتمهٔ کتاب شامل دو بخش است؛ در پارهٔ نخست ضمنِ حکایت، به پیوند نزدیک امیر علی‌شیر با خواجه عبیدالله احرار اشاره نموده، و در پارهٔ دوم به انتقال مقرب الحضرت سلطانی به جهان جاویدان از عالم فانی پرداخته و با آوردن ماده تاریخهایی که شاعران، و نیز خود او، دربارهٔ مرگ امیر علی‌شیر نوایی سروده‌اند، کتاب را به انجام برده است.

ابیات و مصراع‌هایی که در ضمن متن داستانها آمده است، به گونه‌ای گزینه گردیده که با محتوای داستانهای منثور کاملاً هماهنگی داشته، و دیگر هدفِ نویسنده از ارائهٔ این امر توجّه دادن خواننده بوده نه صرفاً آراستن متن.

بدانگونه که فحوای موضوع و مضمون اثر می‌نمایاند، مکارم الاخلاق تنها شرح احوال امیر علی‌شیر ـ که بر پایهٔ سیر رویدادهای تاریخی تنظیم شده باشد ـ نیست، بلکه اثری ادبی ـ تاریخی است که نویسنده بتفصیل دربارهٔ جنبه‌های زندگانی و روزگار پشتیبان خویش سخن رانده و در عین اختصار، دربرگیرندهٔ اطّلاعاتی است که در دیگر آثار دوران یاد شده وجود ندارد. این اثر می‌تواند منبع ارزشمندی جهت بررسی و پژوهش در تاریخ ادبی ـ اجتماعی پایان دوران تیموریان به شمار آید.

نخستین کسانی که از نسخهٔ خطّی مکارم الاخلاق بهره‌مند شده‌اند، دکتر سیّد محمّد عبدالله، دانشمند هندی است که شرح احوال امیر علی‌شیر نوایی را نگاشته و در شمارهٔ ۳۶ «اورینتل کالج میگزین» در لاهور به چاپ رسانده است. مقالهٔ یاد شده در همان سال به وسیلهٔ شادروان گویا اعتمادی به فارسی برگردانده شده و در مجلهٔ ادبی کابل منتشر گردیده است[۱]، همین ترجمه دیگر بار در سال (۱۳۴۶ ش. / ۱۹۶۷ م.) به پیوست کتابی به نام امیر علی‌شیر نوایی (فانی) ـ به مناسبت بزرگداشت پانصد و بیست و پنجمین سال تولد امیر علی‌شیر نوایی، به کوشش یعقوب واحدی جوزجانی ـ از سوی انجمن تاریخ

---

۱. مجلهٔ ادبی کابل، سال سوم (۱۳۱۳ ش / ۱۹۳۴ م) شمارهٔ ۱۱ / ۲۲ ـ ۲۷.

افغانستان انتشار یافته است.

آقای تورخان گنجه‌ای، متن مکارم الاخلاق، نسخهٔ موزهٔ بریتانیا را در سال (۱۳۵۸ ش./ ۱۹۷۹ م.) به صورت عکسی از سوی اوقاف گیب انتشار داده است؛ وی در ضمن هشت صفحه دیباچه‌ای که به زبان انگلیسی بر کتاب یاد شده نگاشته، پاره‌ای از مطالب که به نظر وی نادرست می‌نموده، شکل درست آن را ارائه داده و در پایان، فهرست اعلام، اماکن و نام کتابهایی که در متن مکارم الاخلاق آمده است، به طور جداگانه آورده است.

متنِ موجود در موزهٔ بریتانیا، دیگر بار در سال (۱۳۶۰ ش. / ۱۹۸۱ م.) به حروف سربی به همّت عبدالغفّار بیانی از سوی وزارت اطلاعات و کلتور افغانستان منتشر شده است، چنین پیداست که آقایان تورخان گنجه‌ای و عبدالغفّار بیانی در یک زمان به انتشار کتاب مذکور اقدام کرده‌اند.

تصحیح کتاب حاضر بر پایهٔ دو نسخه صورت گرفته است: نسخهٔ نخست، که با رمز «اساس» نموده شده، در موزهٔ بریتانیا به شمارهٔ Add 7669 نگهداری می‌شود[1]. نسخهٔ مذکور با لطایف نامهٔ سلطان محمّد فخری هروی در یک مجلّد بوده و به وسیلهٔ محمّدبن حمزه الحسینی در سال (۹۶۵ هـ. ق. / ۱۵۵۸ م.) کتابت شده است. نسخهٔ دیگر که متعلّق به شادروان خال محمّد خسته بوده، از روی نسخهٔ مکتوب به سال (۱۰۷۸ هـ.ق. / ۱۶۴۷ م.) استنساخ گردیده که با رمز «کا» مشخص شده است. همچنین، نظرات آقایان تورخان گنجه‌ای ذیل نام خود ایشان و عبدالغفّار بیانی با رمز «چ» در پایان همان صفحه نشان داده شده و افزوده‌ها را در میان [دو قلاب] آورده است.

در بخش تعلیقات تا حدّ توان تلاش بر آن بوده است تا اعلام و اماکن مهمّ تاریخی، با توجّه به منابع موجود شرح داده شود. بهر حال، با همهٔ تلاشی که در تصحیح کتاب، دیباچه و تعلیق آن انجام شده است، بی‌تردید از کاستیها خالی نخواهد بود. در پایان از سروران ارجمند، بویژه آقای عبدالحسین مهدوی که کتاب را مورد مطالعه قرار داده و نیز

---

۱. فهرست نسخ خطی فارسی کتابخانهٔ موزه بریتانیا، لندن: ۱۸۷۹ م. جلد اول / ۳۶۵ - ۳۶۷.

این جانب را از رهنمودهای سودمند خویش بهره‌مند ساختند، کمال امتنان و سپاس دارم؛ همچنین از آقای اکبر ایرانی مدیر مرکز نشر میراث مکتوب که موجبات چاپ کتاب را فراهم آورده‌اند، متشکّر و سپاسگزارم. أسئل الله العظيم أن يجعل نيّتي خالصةً لوجهه وأن يكون هذا الكتاب من العلم الّذي يُنتفع به وأن يُكتب الأجر والثّواب لِجامِعِه ومُحقّقِه ومُرتِّبِه وناشِرِه إنّه هو السميع المُجيبُ وصلّى الله علىٰ سيّدنا محمّدٍ وعَلىٰ آله أجمعين.

محمّد اکبر عشیق

۷۶ / ۱ / ۲۴

بسم الله الرحمن الرحیم و به نتوکل

حمد و ثنایی که زینت دیباچهٔ مکارم اخلاق را شاید و شکر و سپاسی که اوراق
مجموعهٔ محاسن اوصاف را پیراید خلاقی را سزاوارست که بنوک قلم قدرت
و ابداع و خامهٔ فطرت و اختراع رقم هستی بر صحائف مخلوقات علوی و سفلی کشید
و در خزانهٔ کنت کنزاً مخفیاً را بمفتاح فخلقت الخلق لاعرف گشاده جواهر زواهر
اسباب معرفت خود را ظاهر گردانید مثنوی معرفتش گر نشدی رهنمای
نه ز خود آگه بدمی نه ز خدای ∴ گر همه زاندیشه جگر خون کنیم ∴ شکر چنین مرحمتی
چون کنیم ∴ فیاضی که غنچهٔ وجود بنی نوع انسان در گلستان عنایتش به تبسم
نسیم و نفخت فیه من روحی با حسن وجهی شکفت و نهال اقبال طایفهٔ از ایشان در بوستان
مکرمتش بر طبق و رفعنا بعضکم فوق بعض بسبب ادراک حقایق و معارف
سمت ارتفاع پذیرفت بیت طالع مردم ز شمار نخست ∴ کرد بتقویم

تصویر صفحهٔ اول نسخهٔ خطی

وقدوة برسول هجرت اوست وفات تاریخ قوم سید کردان برسول هجرت

الفضلا سید رحمه الله الملقب بمیرمنشی بعد سنوات سن آن بانی مبانی خیرات شفقت

دو تاریخ یافته است و یکی از جمله این است که شاه راه چون بدید جان بسیر برده راقم

حروف را این قطعه بخاطر فاتر رسیده که تا جناب سید میرزا هدایت بنای که خار از دو گشت

آثار رحمت شد از خار زار جهان سوی باغی که از آن شکفت گلزار رحمت چو نازل

شد انوار رحمت بروحش بجو سال فوتش ز انوار رحمت پوشیده نماند که شعرا و فضلای زمان

در بیان تاریخ و مرثیه عالیحضرت خداوندی قدس سره قطعه و قصیده بسیار نظم فرموده اند

و این فقیر از تطویل اندیشیده بر ایراد همین مقدار اقتصار نمود و زبان بدعا متضمن متمثل

گشود قطعه امیدوار چنانم که فیض فضل ازل همیشه کام ده شاه کامران باشد

بعهد دولت او خلعتی بیارایند
که عطف دامن او ملک جاودان باشد

۴ رمضان سنه خمس ستین و [illegible]

[illegible]

تصویر صفحهٔ آخر از نسخهٔ خطی

[دیباچه]

بسم الله الرّحمن الرّحیم
و به نتوکّل

حمد و ثنایی که زینت دیباچهٔ مکارم اخلاق را شاید و شکر و سپاسی که اوراق مجموعهٔ محاسن اوصاف را بیاراید، خلّاقی را سزاوارست که به نوک قلم قدرت و ابداع و خامهٔ فطرت و اختراع، رقم هستی بر صحایف مخلوقات علوی و سفلی کشید و درِ خزانهٔ **«کنت کنزاً مخفیّاً»** را به مفتاح **«فخلقتُ الخلقَ لأُعرف»** گشاده، جواهر زواهر اسباب معرفت خود را ظاهر گردانید.

مثنوی

معرفتش گر نشدی رهنمای — نه ز خود آگه بُدمی نه‌ز خدای

گر همه زاندیشه جگر خون کنیم — شکر چنین مرحمتی چون کنیم؟

فیّاضی که غنچهٔ وجود بنی نوع انسان[1] در گلستان عنایتش به تبسّم نسیم **﴿وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِن رُوحِي﴾** [۲۹/۱۵] به احسن وجهی شکفت و نهال اقبال طایفه‌ای از ایشان در بوستان مکرمتش بر طبق **﴿وَ رَفَعْنَا بَعْضَهُم فَوْقَ بَعْضٍ﴾** [۳۲/۴۳] به سبب ادراک حقایق و معارف سمت ارتفاع پذیرفت.

---

۱. کا: آدم.

بیت

طالع مردم زشمار نخست کرد به تقویم [۱ - پ] عنایت درست
کن مکن او راست ز نو تا کهن هر چه کند کیست که گوید مکن!

﴿ألا لَهُ الخَلْقُ وَالأمْرُ تَبارَكَ اللهُ رَبُّ العَالَمِينَ﴾ [۵۴/۷] و نسایم صلواتی که شمایم آن، روایح ریاض رضوان به مشام جان و جنان رساند و شرایف تحیّاتی که لمعات انوار آن باطن خجسته میامن ارباب تحقیق و عرفان را روشن گرداند، تحفهٔ تربت معطّر و روضهٔ منوّر حضرت خیر البشر و شفیع روز محشر؛ گردون رتبتی که اعیان عالم بالا چشم مرحمت از سحاب عنایتش داشته، سهم سعادت از فیض فضل او می‌جویند، عالی منزلتی که مالکان خطهٔ غبرا سر بر خط فرمانش نهاده، گرد حریم حرمتش به رسم خدمت می‌پویند.

در تُتُق بارگهش گاه بار مایده کش عیسی و خضر آبدار

المشرّف به خطاب مستطاب: ﴿وَ إنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [۴/۶۸]، (**المعزّز بکتاب تنزیلٍ عزیزٍ من ربٍّ رحیمٍ**)، مصطفیٰ، معلیٰ، مجتبیٰ، مزکیٰ، مهتدی، هاشمی، مقتدی، قریشی.

بیت

محمّد شه لاجوردی سریر کزو گشت گیتی[1] عمارت پذیر

و درود نامحدود و غفران بی پایان نثار آل واصحاب وعشیرت و احباب او که ارکان اسلام به سعی و اهتمام ایشان سمت استحکام گرفت، [۲-ر] و قواعد قصر شریعت به میامن اجتهاد ایشان متانت[2] لاکلام پذیرفت.

نظم

از خداوند سابق الانعام باد بر روحشان درود و سلام

امّا بعد، بر بصایر اولوالبصایر مختفی و مستتر نماند که چون کرّةً بعد اخریٰ، پرتو

---

۱. کا: هستی. ۲. کا: قوام.

عنایت و آفتاب عاطفت عالی حضرت خداوندگاری، مهر سپهر شرف و بزرگواری، مستخدم صنادید آفاق، مستجمع مکارم اخلاق، مظهر آیات رحمت رحمانی، مظهر انوار عنایات جناب سبحانی، قدوهٔ ارباب علم و عرفانی، قبلهٔ اصحاب تحقیق و ایقان، مؤتمن دولت خاقانی، مقرّب حضرت سلطانی آنکه،

مصرع

از فقر غنی آمد و در بذل دلیر

نظام الحقّ و الحقیقة و الدّنیا و الدّین امیر علی‌شیر ـ روّح الله تعالیٰ روحه و کثّر بین الصّدّیقین فتوحه ـ بر بندهٔ فقیر و ذرهٔ حقیر غیاث الدّین بن همام الدّین المشتهر به خواند امیر ـ أحسن الله تعالیٰ أحواله و أنجح بالخیر مقاصده و آماله ـ تافت، بلکه نهال وجودش از مبادی سن صِبا تا اواخر اوقات شباب در جویبار برّ و نوال آن حضرت نشو و نما یافت، به مقتضای کلمهٔ: (**شکر المُنعِم واجبٌ**)، پیوسته در دل می‌گشت و به خاطر می‌گذشت که، آیا به کدام خدمت [۲ ـ پ] قیام نمایم تا از عهدهٔ ادای شکر بعضی از نعم بی‌کرانش بیرون آیم! عاقبت مرشد عقل در گوش جان گفت، که هر چند صیت مآثر وآوازهٔ مناقب و مفاخر این امیر عادل خیّر[1] در اطراف واقطار عالم شایع است و بر السنه و افواه فرق بنی آدم دایر و سایر. و بر طبق ﴿**تَعْرِفُ[2] فِي وُجُوهِهِمْ نَضْرَةَ النَّعِيمِ**﴾ [۲۴/۸۳] انوار مجد و معالی از جبین مبینش لامع است و به مقتضای ﴿**سِيَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ**﴾ [۲۹/۴۸] آثار جلالت و بزرگی از بشرهٔ[3] همایونش لایح.

قطعه

سخن به مدح تو آراستن غرض آن است	که نزد اهل هنر رونقی بود ما را
وگر نه منقبت آفتاب معلوم است	چه حاجت است به مشّاطه روی زیبا را

---

۱. کا: باذل.

۲. اساس: تعرفهم، با توجّه به نسخهٔ کا و قرآن مجید تصحیح شد.

۳. اساس: اثرهٔ، کا: بشره، در بالا به: اسره، تصحیح شده است، با توجه به نسخهٔ کا، تصحیح شد.

امّا اگر جزوی چند ترتیب داده آید مشتمل بر شمّه‌ای از فضیلت [و][1] مکارم اخلاق و محاسن آداب و در ضمن آن بعضی از سیر سنیّه و شیم مرضیّه و بدایع حالات و غرایب واقعات [و][2] خصایص طبع سحر آثار و نتایج خامهٔ لطایف نگار این امیر مؤیّد [آثارِ][3] کامکار شرح پذیر گردد، یمکن[4] که دقیقه‌ای از مواجب حق گزاری به اقامت توانی رسانید و ذرّه‌ای از عهدهٔ شکر نعمت عالی حضرتِ هدایت شعاری بیرون توانی آمد، [۳ - ر] چه این معنی سبب آن می‌شود که تا قیامت ساعت و ساعتِ قیام[5]، ذکر اعمال حمیده و افعال پسندیدهٔ آن حضرت بر صفحات[6] روزگار و اوراق لیل و نهار باقی و پایدار ماند.

مصراع

نام نیکو[7] رابزرگان عمر ثانی گفته‌اند.

لاجرم من بنده که جز ثناگستری آن مهرِ سپهر سروری هنری ندارم،

بیت

من ندارم جز ثنا، خود پیشه‌ای   جز دعا، خوش نایدم اندیشه‌ای

روی به تحریر ما فی الضّمیر آوردم و این اجزا را، بر مقدّمه‌ای و ده مقصد و خاتمه مرتّب گردانیده مکارم الاخلاق نام کردم.

امّا، قبل از آنکه این سواد به بیاض رود و منظور نظر فیّاض اهل ادراک شود، ندای ﴿یَا أَیَّتُهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ ارجِعِی إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِیَةً مَرْضِیَّةً﴾ [۸۹/۲۸ - ۲۷] به گوش هوش این امیرِ عالی‌مقام رسید و داعی حقّ را لبّیک اجابت گفته، مرغ روح شریفش در حظایر قدسی مأویٰ گزید.

---

۱. اساس: ندارد ازکا افزوده شد.

۲. اساس: ندارد ازکا افزوده شد.

۳. اساس: ندارد ازکا افزوده شد.

۴. کا: بود.

۵. کا: قیام+ قیام.

۶. کا: صحایف.

۷. کا: نکو

بیت[1]

دردا که پاکباز جهان از جهان برفت   پاک آنچنان که آمده بود، آنچنان برفت

هول این واقعهٔ محنت اندوز، سیلابِ اضطراب در جان این ناتوان انداخت و نهیب این حادثهٔ شکیب سوز، بصر بصیرت این سرگشتهٔ وادی حیرت را خیره ساخت.

رباعی

یا رب چه کنم با که خورم این غم را   وز دل به چه بیرون برم این ماتم را[۳-پ]

حیرت زده‌ام جز این ندانم که فتاد   جان‌سوز[2] مصیبتی همه عالم را

دست از کار و زبان از گفتار بازایستاد و دل مستهام از صبر و آرام جدا گشته، بی‌طاقتی آغاز نهاد.

رباعی[3]

از مشکل غمهای تو فریاد ای دل   آمد همه سعیهات بر باد ای دل

اندر طلبِ امیدِ بی‌حاصل تو   جز خون جگر ز دیده نگشاد ای دل

هرگاه به لطایف الحیل خاطر به آن آوردم که آنچه سواد کرده شده بود به بیاض برم و کیفیّت مرض و وفات آن ذات فایض البرکات را بر لوح بیان نگارم؛ ورق رقّت نمود، سیاهی غلظت آغاز نهاد و خامهٔ مشکین عِمامه به تقریر این کلمات زبان برگشاد که مدّتی حَوراوشان نتایج خاطرت[4] را به مشک و عنبر پرورده بر عِذار کافوری جلوه‌گر ساختم.

عاقبت نهال آمال میوهٔ حسرت بار آورده، خاطر از دغدغهٔ آن اندیشه به یکبارگی بازپرداختم، چه یقین می‌دانم که بعد از این هر صاحب رای معنی آرای که در نهانخانهٔ ضمیر با خوبرویان[5] عبارات دلپذیر دمسازی کند و به آن وسیله طوطیان چمن بلاغت

---

۱. اساس: رباعی.

۲. اساس: جانسوزی.

۳. اساس: نظم.

۴. کا: فکرت.

۵. کا: خوبرویان + با

بسان هزاردستان هماوازی نماید،از کثرت معاندان زمان و قلّت معاونت اخوان حاصل عمر گرامی را به خواندن این ابیات نامی مصروف خواهد داشت که:

نظم

مرا دلی‌ست، چو بنیاد کار دهر خراب — چو زلف یار مشوّش، چو بخت من در تاب [۴-ر]
دلی به آفت بی انتهای چرخ اسیر — دلی بر آتش حرمان روزگار، کباب
دلی که چون هوس بزم باشدش، باشد — گهی ز ناله رباب و گهی ز اشک، شراب

هر فاضلی که به تکمیل اصناف فضایل پردازد و خود را در سلک فضلای انام منتظم سازد، از روی اضطرار روی به دیوار ادبار خواهد نهاد و عنانِ شرایف علوم و زمام بدایع معقول و مفهوم به قبضهٔ اختیار دهر جفاکار خواهد داد.

بیت

در دست ما چو نیست عنان ارادتی — بگذاشتیم تا کرم او چه می‌کند

هر که چون صبح، آیین غمّازی پیشه[۱] کند، چون آفتاب، تاج زرنگار بر سر خواهد یافت، و هر که چون شب پرده‌پوشِ خطا گردد، شهاب‌آسا دلش در آتشِ جگرسوز محنت خواهد تافت. سپهر بی‌مهر، ارباب عقل و دانش را از اهل جنون خواهد شمرد و گردونِ دون و فلکِ بوقلمون کار اصحاب جهل و مردم نااهل را از پیش خواهد برد.

نظم

فلک به مردم نادان دهد زمام مراد — تو اهل فضلی و دانش همین گناهت بس

چون طفل گریان قلم، این قصّهٔ پر غصّه و اَلم در غایت روانی فروخواند و حکایتِ شکایت آمیز به زبان سریر[۲] از مرکز ثری به اوج ثریّا رساند، دل سودایی می‌خواست که خامهٔ نسیان بر شرح این قصّه و داستان راند و عنان بیان از جاده تصنیف و انشا بگرداند،

---

۱. کا: بیشه. — ۲. اساس: سر تیز از.

امّا به موجب:

مصرع

هیَ النَّفسُ ماعَوَّدْتَها تَتعَوَّدُ

در حرکت آمد و پناه به درگاه عقل برده، از روی نیاز این نوع [۴-پ] سخن آغاز کرد که:

مصرع

گر بی هنران قدر هنر هیچ ندانند،

للهالحمد والمنّة که طبع سخن شناس و ذهنِ خرد اقتباس صاحب قرانِ جم اقتدار، سلطان سلاطین روزگار، برازندهٔ خلعت ابّهت و کامکاری و نگارندهٔ رقوم عدالت و بختیاری،

بیت

فرازندهٔ رایت خسروی برازندهٔ تاج کیخسروی،

مظهر اسرار الهی و مطلع انوار پادشاهی، آفتاب آسمانِ مرحمت و احسان، معزّ السّلطنة والدّنیا والدّین ابوالغازی سلطان‌حسین بهادر خان، لا زالت أطناب خِیامِ خلافته، بأوتاد الخلود مشدودة، و ظِلال جلال سلطنته علیٰ مَفارق الخلایق ممدودة، به دقایق انوار فضلْ و هنر داناست و به ادراک حقایق اصناف علم و دانش توانا.

نظم

پیش طبع پاکش آب افسرده‌ای پیش فهم تیزش آتش مرده‌ای

نهال آمال فضلا در جویبار تربیتش سمت نشو و نما گرفته و شجرهٔ اقبال علما از پرتو آفتاب عنایتش صفت خضرت و نضارت پذیرفته.

بیت

عِلْم شده عام ز احسان او   جهل نیابند به دوران او

عقل دوراندیش، چون دل بی‌خویش را در غایت اندوه و اضطراب دید و از زبان حالش از این‌گونه سخنان سنجیدهٔ[1] معقول شنید، خاطر و خامه را در دار الملامه[2] به عزیمت ابلاغ نصیحت طلب نمود و به ترتیب این نامهٔ نامی و تحریر این نسخهٔ گرامی ترغیب [۵ - ر] و تحریض فرمود. خاطر به طریق مهر و وفا، راه صفا، مسلوک داشت و خیال خودرایی و بی‌پروایی به صورت دلجویی باز گذاشت. خامه نیز به موافقت سر ارادت جنبانید و از عین حیات سرچشمهٔ دوات این کلمات را بر این صفحات مثبّت گردانید.

بیت

چون دل و خاطر و خامه به صفا یار شدند   همه در نزد[3] سخن واقف اسرار شدند

ومأمول از الطاف اهل شفقت و اعطاف آنکه، به نظر اصلاح در این مختصر نگرند و از مقام عیب‌جویی و اعتساف درگذرند.

بیت

بپوش دامن عفو[ت][4] به زلّت قلمم   که کاتب ازل این خط نوشت بر رقمم

---

۱. کا: سنجیده+ و.

۲. کا: دار الملام.

۳. اساس: نظر، کا: نظم.

۴. اساس: عفو، با توجّه به وزن شعر از کا افزوده شد.

مقدّمه

در بیان فضیلت مکارم اخلاق و ذکر ولادت با سعادت آن ملاذ اکابر آفاق

بر رای عالم آرای اصحاب کیاست و ضمیر عقده گشای ارباب فهم و فراست، روشن و مبرهن خواهد بود که به حکم کلمهٔ: «من يُرِدِ اللهُ بِهِ خَيْراً يَجْعَلْ لَهُ خُلُقاً حَسَناً»[1] هرگاه ارادهٔ خالق بی‌چون و مشیّت قادر کن فیکون مقتضی آن گردد که یکی از بندگان خود را به وصول دولتِ دینی و دنیوی و حصول سعادت صوری و معنوی مفتخر و سرافراز گرداند، نخست جمال حالش را به محاسن اوصاف و کرایم اخلاق بیاراید و زنگ[2] رذایل اطوار و خصایل ناهموار از آینهٔ ضمیر فیض پذیرش به صیقل لطف و احسان بزداید تا به واسطهٔ صفات گزیده و وسیلهٔ سمات پسندیده، مقبول درگاه حضرت احدیّت و مشمول عنایت و عاطفت بی‌غایت شود. بی شایبهٔ شبههٔ [۵-پ] ارتیاب مکارم اخلاق اگرنه محبوب ربّ الارباب بودی، صاحب مقام محمود را به آن نستودی! حیث قال فی کتابه الکریم: ﴿وَإِنَّكَ لَعَلىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ﴾ [۶۸/۴].

بلکه هر خردمندی که نظر صادق مبذول دارد و شرط تأمّل و تفکّر کما ینبغی به جای

---

۱. کا: و من يرد الله خيراً يفقهه فی الدّين.　　۲. کا: رنگ.

آرد به یقین بداند که مقصود از ارسال چندین هزار پیغمبر مرسل و وضع شرایع و ملل، جز تهذیب اخلاق و تحسین سیر، امری دیگر نیست. زیرا که سیّد المرسلین و خاتم النبیّین ـ صلوات الله علیه و علیهم أجمعین ـ چنین می‌فرماید که: «**بُعِثْتُ لأُتَمِّمَ مَكَارِمَ الأَخْلاَقِ**»، یعنی حکمت در رسالت و نبوّت من آن است که، قواعدی راکه انبیا و رسل در اخلاق کریمه و آداب حمیده بنیاد نهاده‌اند به اتمام رسانم و نهالِ خصال رضیّه و افعال مرضیّه راکه در ریاض طبایع نشانده‌اند، مثمر و بارور گردانم. از فحوای این کلام صدق انجام به وضوح می‌پیوندد که فضیلت مکارم اخلاق و منزلت محاسن آداب نه در آن مرتبه است که قلم دو زبان از عهدهٔ تقریر آن بیرون تواند آمد و بنان بیان پرامن[1] تحریر شمّه‌ای از آن تواند گشت.

رباعی

القصه بطولها اگر عمر دراز / در ملک سخنوری روم شیب و فراز

ناکرده به وصف آن یکی منزل طی / آخر به قرارگاه عجز آیم باز

و حکمت کاملهٔ آفریدگار بر حق و قدرت شاملهٔ مالک الملک مطلق مقتضی آن است که هر چند گاه از افق ولادت، آفتابی طالع گردد که از پرتو لمعات خُلقِ [۶-ر] کریمش عرصهٔ عالم، سمت روشنی گیرد و از اشعهٔ انوار لطف عمیمش ساحت سینهٔ طوایف بنی آدم صفت اضائت پذیرد.

بیت

طالع شود ز برج شرف کوکب منیر / خورشید رای و زهره رُخ و مشتری ضمیر

مؤیّد این حال و مؤکّد این مقال آنکه در زمان سلطنت و اَوان خلافت خاقان عالی‌مکان معین الدّنیا و الدّین شاهرخ سلطان ـ أَفاضَ اللهُ عَلَیهِ شَآبیبَ الْغُفْرانِ ـ که اطراف و اقطار جهان مانند روضهٔ جنان از فیض عدل و احسان خضرت و نضارت داشت

---

۱. کا: پیرامن.

درگلشن عزّ و اقبال نهالی دمید، مثمر ثمرهٔ[1] آمال و امانی و بر سپهر جاه و جلال کوکبی طالع گردید، منوِّر دیدهٔ دولت و کامرانی.

بیت

دمید از بوستان دل، نهالی　　　نمود از آسمان جان، هلالی

یعنی عالی حضرت هدایت منقبت، صوفی صفت، صافی طویّت، رکن السّلطنة و عمدة المملکة، اعتضاد الدّولة الخاقانیّة، مقرّب الحضرة السُّلطانیّة، در هفدهم رمضان سنهٔ اربع و اربعین و ثمانمائه (۸۴۴) موافق تخاقوی ئیل، قدم از کتم عدم به عالم وجود نهاد و روی زمین را به عزّ طلعت با بهجت خویش زیب و زینت داد.

نظم

بسی باید به سر گشت آسمان را　　　که روشن سازد از ماهی جهان را
جهان، خود هیچگه در هیچ حالی　　　نباشد[2] خالی از صاحب کمالی[3]

أمارات لطف و کرم در چهرهٔ همایونش پیدا و علامات محاسن شیم از جبین مبینش هویدا. آثار اسرهٔ خجسته‌اش [۶ـپ] به زبان حال خبر داد که عن قریب حقیقت آیت: ﴿آتَيْنَاهُ الْحُكْمَ صَبِيّاً﴾ [۱۲/۱۹] به مردم نماید و انوار بشرهٔ فرخنده‌اش به گوش هوش همگنان رسانید که بزودی مسند فضل و کمال را به پای[4] مبارک بیاراید.

بیت

آن را که نشان ضرب اعلاست　　　بر چهرهٔ او چو نور پیداست

ابوین بزرگوار آن مولود عالی‌مقدار به شکر حضرت واهب العطیّات و ایفای نذور و صدقات قیام نمودند و به مراسم جشن و سور و لوازم فرح و سرور اقدام فرمودند. بر ضمیر منیر ارباب تاریخ و خبر پوشیده نماند که روز هفدهم رمضان را که هنگام طلوع

---

۱. کا: ثمر.
۲. کا: نبوَد.
۳. کا: جمالی.
۴. کا: قدوم.

آفتابِ طلعتِ آن حضرت بوده، شرف و منزلت بی‌نهایت است؛ زیرا که به مذهب بسیاری از مفسّران ابتدای وحی و نزول قرآن به خاتم پیغمبران[1] ـ علیه صلوات من الملک المنّان ـ در این روز به وقوع[2] انجامیده و به اتّفاق جمهور اهل سیر، جنگ بدر که آیت ﴿وَلَقَدْ نَصَرَكُمُ اللهُ بِبَدْرٍ وَأَنْتُمْ أَذِلَّةٌ﴾ [۱۲۳/۳] از عظم شأن آن حکایت می‌کنند در همین روز روی نموده، و به زعم فرقه‌ای از مورّخان شاه مردان ـ علیه افضل الصّلوات ـ را در همین روز تیغ بر فرق[3] مبارک رسید و بدان سبب به عزّ شهادت فایز گردید و ایضاً زمره‌ای از علما بر آنند که شب قدر عبارت از شب هفدهم رمضان است.

بیت

آن شب قدری که گویند اهل خلوت امشب است — یا رب این[4] تأثیر دولت[5] از کدامین کوکب است

القصّه: نهال قامت مقرّب حضرت سلطانی [۷ - ر] بر جویبار عزّت و کامرانی بالا کشیده، روز به روز علامت فضل و کمال از افعال و اقوال او ظاهرتر می‌شد و ساعت به ساعت آمارتِ امارت و اقبال از حرکات و سکناتش لایحتر می‌گشت.

نظم

چو طالع شود صبح گیتی فروز — شود هر زمان بیشتر نور روز

و در سن طفولیّت سخنانی در غایتِ غرابت بر زبان مبارک آن حضرت جریان می‌یافت، چنانچه شنوندگان در بحر حیرت می‌افتادند و والد نامدار بزرگوار صاحب‌قرانِ کامگار سلطان غیاث الدّین منصور ـ انار الله مرقده بقنادیل السّرور ـ و شهریار سعادت انتما، میرزا سلطان محمّد بایقرا و دیگر قرابتان و خویشانِ ایشان همواره به نظر شفقت و عطوفت در آن غنچهٔ گلبن جلالت می‌نگریستند و به کلمات الهام‌آیاتش تفاؤل گرفته،

---

۱. کا: پیغامبران.
۲. اساس: بقوع.
۳. کا: شمشیر بر تارک.
۴. اساس: این + این.
۵. کا: در.

نسبت به آن حضرت در غایت لطف و مرحمت می‌زیستند.

مصرع

اهل دل در صورتش معنی رحمت دیده‌اند

و چون چهار سال از عمر شریف آن دایرهٔ نقطهٔ فضل و کمال درگذشت و از دیوان قضا پرورش و تربیتش به تیر روشن ضمیر که معلم دبیرستان افلاک[1] است، مفوّض گشت و در ملازمت و مصاحبت صاحب‌قرانِ گردون منزلت به مکتب رفته، آغاز تعلّم نمود و به توفیق الهی به اندک زمانی قَصب السّبق از امثال و اقران درربود[2] صیت سلامت طبع لطیفش در اطراف آفاق مشهور شد و حدیث استقامت ذهن شریفش [۷ - پ] بر السنه و افواهِ خلایقَ مذکور گشت و درّ منشوراتش[3] اوراق افلاک [را][4] زیب و زینت بخشید و جواهر منظوماتش صدف جهان را پُر درّ گرانبها گردانید.

بیت

لبالب است جهان چون[5] دهان لاله رخان　　ز فیض نطق شریفش به لؤلوی منثور

از شمایم لطف عمیمش دماغ جانِ اربابِ دولت و اقبال معطّر گردید و از نسایم خُلق کریمش نهال آمال اهل علم و کمال سر به فلک اخضر کشید.

نظم[6]

به روزگار همایون او محقّق شد　　که چیست معنی لفظ مکارم الاخلاق!

---

۱. کا: فلک.
۲. کا: ربوده و
۳. اساس: منشوراتش.
۴. اساس: ندارد از کا، افزوده شد.
۵. کا: چو.
۶. کا: بیت.

مقصد اوّل

در بیان شرف و منزلت عقل و ادراک

قال رسول الله صلی الله علیه و سلّم: «**لَا دِینَ لِمَنْ لَا عَقْلَ لَهُ**» از فروغ این کلام صدق انجام نزد فضلای انام چنین واضح و مبرهن می‌گردد که فضای دماغ هر کس که از نور عقل و تمیز بی‌بهره باشد، چراغ دین و اسلام در خانهٔ دل وی برافروخته نگردد و نیّر عقل درّاک بر جسم هر کس پرتو اندازد، از اشعهٔ آفتاب شریعت خیر الأنام چشم جانش صفت روشنی یابد.

رباعی

عقل است که بنیاد همه عالم ازوست[1] عقل است که کار ملک و دین محکم ازوست

در حضرت قدس و صفّه مجمع انس هر رونق و حشمتی که بینی هم ازوست

بی شایبهٔ اشتباه، به دستیاری خرد، سعادت معرفت حضرت الوهیّت احراز توان نمود و به پایمردی عقل، ساحت [۸ ـ ر] درگاه عبودیّت جناب ربوبیّت توان پیمود. کَما رُوی عن رسول الله صلّی الله علیه و سلّم: «**إِنَّهُ قَالَ: لَمَّا خَلَقَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ الْعَقْلَ، قَالَ[2] لَهُ:**

---

۱. کا: هم از اوست.

۲. کا: فقال.

«أَقْبِلْ» فَأَقْبَلَ، قَالَ لَهُ: «أَدْبِرْ» فَأَدْبَر، فَقَالَ: مَا خَلَقْتُ خَلْقاً هُوَ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْكَ إِنِّي بِكَ أُعْبَدُ وَ بِكَ أُعْرَفُ وَ بِكَ آخُذُ وَ بِكَ أُعْطى».

رباعی[۱]

عقل است کزو کار جهان منتظم است	پیوسته اساس دین بدو معتصم[۲] است
هرجا که در او عقل نباشد سلطان	انصاف که انصاف از او منعدم است

به هدایت عقلْ فرق میان خیر و شر و نفع و ضرّ[۳] و صواب وخطا توان کرد و به دلالت خرد تجارب تصاریف ایّام و ممارست گردش شهور و اعوام به دست توان آورد.

مثنوی

خرد رهنمای و خرد در گشای	خرد دست گیرد به هر دو سرای
خرد افسر شهریاران بود	خرد زیور نامداران بود
هر آن کس که او را نباشد خرد	خردمندش از بخردان نشمرد
چو مایه خرد یافتی در جهان	بمانی به هر دو سرا شادمان

فی الواقع این جوهر نفیس در مخزن دماغ هر که درآید، هزار گنج معانی[۴] به دیده و دل او فرا نماید و در باطن خجسته میامن هر کس مأمن سازد، بنگاه خیل جهالت را از آنجا براندازد.

رباعی[۵]

این لعل گرانبها ز کانِ دگر است	وین درّ یگانه را نشان دگر است
اندیشهٔ کج هیچ میاور به خیال	کافسانهٔ عقل را زبان دگر است

والحمدلله تعالی که [۸-پ] بصر بصیرت اهل علم و کمال در صحایف احوال و لطایف اقوال آن برگزیدهٔ مهیمن متعال، انوار عقل و تدبیر و آثار خرد و تمیز به نوعی

---

۱. کا: قطعه.
۲. اساس، کا: معتبر؛ با توجه به وزن شعر تصحیح شد.
۳. کا: ضرر.
۴. اساس: معافی.
۵. کا: نظم.

مشاهده می‌نمود که مزیدی بر آن ممکن و متصوّر نبود، به متانت عقل دوربینش امور دین و دولت صفتِ انتظام گرفت و به رَزانت رأیِ خرد آیینش مهامِ ملک و ملّت سمت سرانجام پذیرفت.

بیت

هر چه مثبت کرد بر لوح ضمیر　　　از قضا غیرش نشد صورت پذیر

به لوامع اندیشهٔ ثاقبش مشکلات معضله منجلی گشت و به میامن تدبیر صایبش، مهمات کلّیه از هم گذشت.

بیت

هر چه تدبیرش رقم زد بر ورق　　　راست آمد نسخهٔ تقدیر حق

جهت صدق این دعوی و تحقیق این معنی دو حکایت که به منزلهٔ دو گواه عدل است در سلک تحریر کشیده می‌شود، بعد از آن عنان بیان به صوب دیگر انعطاف می‌یابد - ومن الله الإعانة والتّوفیق.

حکایت اوّل

در اوایل سنهٔ اربع و سبعین و ثمانمائه (۸۷۴) که میرزا یادگار محمّد به مدد حسن بیک ترکمان روی توجّه به تسخیر خراسان آورد، سلطان صاحب‌قران جمعی از امرا و لشکریان را به استقبال دشمنان فرستاده، به نفس همایون از عقب ایشان نهضت کرد. چون رایات نصرت‌آیات از مشهد مقدّسه درگذشت، خبر قرب وصول مخالفان به امرای ایلغار[۱] متواتر گشت. لاجرم پادشاه مظفّر لوا داعیه فرمود که بر سبیل سرعت به جانب

۱. امرای ایلغار: مقامی بوده است در روزگار تیموریان. این ترکیب در آثار دورهٔ تیموریان بویژه حبیب السیر به کثرات به کار رفته است. در روزگار اوزبکان شیبانی و در سده‌های اخیر در متون بر جای مانده به شکل: الامان یا المان، که همان حکم ایلغارکردن را دارد به کار رفته است.

مخالفان حرکت فرماید. امّا به زبان خجسته بیانش جریان یافت که از برای اختیار ساعت، منجّمی حاضر سازید. [۹ ـ ر] عالی‌حضرت خداوندی مقرّب الحضرت السلطانی به موقف عرض رسانید که در احضار منجّم و تفحّص سعادت و نحوست زمان فایده‌ای متصوّر نیست، زیرا که اگر ساعت مناسب باشد و اگر نباشد تعلّل و توقّف از قبیل ممتنعات است و تعجیل در نهضت از مقولهٔ واجبات.

قطعه

آن را که بود سابقهٔ لطف خداوند — گو انجم و افلاک مکن کارگذاری
طوبی که خورد[1] آب ز سرچشمهٔ کوثر — فارغ بود از تربیت ابر بهاری

حضرت صاحب‌قرانی، رای عالم آرای آن مهبط الهامات ربّانی را استحسان فرموده، روی به دشمنان آورد و بعد از قطع مقداری مسافت چنان به وضوح پیوست که ساعت رکوب جهت شروع در مطلوب بغایت موافق بود.

قطعه

دیده فکر دوربینش دید — هر چه بود از ورای[2] پردهٔ غیب
کم و بیشی بر آن نکرد قضا — هر چه آمد به خاطرش لاریب

و در موضع چناران تلاقی فریقین به وقوع انجامیده، نسیم فتح و ظفر بر پرچم[3] علم صاحب‌قران عالی‌گهر وزید و میرزا یادگار محمّد به موافقت ترکمانان به اقبح وجهی منهزم گردید، چنانچه تفصیل این حکایت در خلاصة الأخبار مسطور است.

حکایت [دوم][4]

در آن اوان که میرزا یادگار محمّد بر دارالسّلطنهٔ هرات استیلا یافت و سلطان صاحب‌قران

---

۱. کا: خرد.
۲. اساس: برای.
۳. کا: «پرچم» ندارد.
۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

به مقتضای زمان به طرف میمنه و فاریاب شتافت، روزی در آن ولایت، در خلوت، امیر هدایت منقبت را طلب فرمود،[۱] بر سبیل مشورت بر زبان گذرانید که چنان استماع می‌افتد که ترکمانان در دار السّلطنهٔ هرات اَعلام ظلم و عدوان برافراخته‌اند [۹-پ] و میرزا یادگار محمّد در غایت فراغت و غفلت چراغ عیش و عشرت برافروخته. بنابرآن به خاطر می‌گذرد که اگر رأی شما اقتضا فرماید بدانجانب ایلغار کنیم، شاید که کاری از پیش رود و رعایا که ودایع خالق البرایااند از چنگ محنت و تعدّی خلاص شوند.آن حضرت بقدرالامکان این اندیشه را استحسان فرموده در اخفای آن وصیّت فرمود و به زبان الهام بیان راند که اگر این سخن با من نیز گفته نشدی بهتر بودی.

سلطان صاحب‌قران پرسید که سبب این‌همه مبالغه و الحاح در این باب چیست؟ امیر عالی‌جناب جواب داد که نگاه داشتن این را[۲] از جملهٔ واجبات است؛ زیرا که هر روز جمعی از مردم ما گریخته، پیش یادگار محمّد میرزا می‌روند و هیچ بیلاکی گرامیتر از رسانیدن این خبر نمی‌دانند و دور نیست که چون پرتو شعور مشار الیه بر این عزیمت افتد، مِنْ بَعد به احتیاط سلوک نماید، بلکه لشکری بدین‌جانب روان گرداند.

بالجمله، بعد از این قیل و قال، صاحب‌قران بی‌همال بر سبیل استعجال متوجّه هرات گشته، به موجب وصیّت امیر عالی‌منزلت تا زمان وصول به لنگر بوکن، مکنون ضمیر همایون را با هیچ کس در میان ننهاد و در آن منزل با سایر امرا و ارکان دولت در باب آن عزیمت جانقی فرموده، جمیع ایشان شرط استحسان به‌جای آوردند. امّا اکثر بر این بودند که به وقت استوا که درِ خانه سلاطین خالی می‌باشد به باغ زاغان درمی‌باید رفت تا مهم دشمنان بر حسب دلخواه دشمنان سرانجام یابد.

امیر صائب تدبیر این رأی را نپسندید و فرمود که [۱۰ - ر] انسب آن است که شب به باغ درآییم؛ زیرا که احتمال قریب دارد که روز، ملازمان میرزا یادگار محمّد از عزیمت ما آگاه گشته، بزودی فراهم آیند و مهمّی از پیش نرود، و نزد عقل بغایت دور می‌نماید که در شب با وجود آنکه مخالفان از حال ما آگاه گردند، مجتمع توانند گشت. دیگر آنکه بر

---

۱. کا: فرموده.

۲. کا: راز

تقدیری که مقصود ما به حصول نپیوندد، در شب که پردهٔ ظلمانی در پیش چشم افراد انسان آویخته بُوَد، به طرفی بیرون توان رفت، به خلاف روز که این معنی میسّر نمی‌شود.

سلطان صاحب‌قران این سخنان را به سمع قبول جای داده، در شب به باغ زاغان درآمد و تدبیر امیر صافی‌ضمیر موافق تقدیر افتاده. چنانچه در خلاصة الأخبار مذکور است، میرزا یادگار محمّد گرفتار شد و روی به عالم آخرت آورد[۱]. لاجرم روزگار، امیر هدایت شعار را مخاطب ساخته به مضمون این مقال ترنّم کرد:

قطعه

مشتری عقل دوربین تو را		در بد و نیک پیشوا داند
ماه عالم‌نورد، در شبِ تار		رأی تو مشرق رجا داند

۱. کا: به عالم باقی شتافت.

مقصد دوم

در بیان فضیلت علم و مرتبت[1] علما

بر حاشیهٔ ضمیر اصحاب فضل وهنر، به قلم قضا و قدر، شرح‌پذیر گشته که در صدف بحار آفرینش هیچ درّی گرانمایه‌تر از گوهر خجسته اثرِ علم و دانش نیست، زیرا که حضرت حق سبحانه و تعالی این صفت بلند رتبت را به ذات همایون خود نسبت داده، کما قال عزّ و علا: ﴿**وَعَلَّمْنَاهُ مِنْ لَّدُنَّا عِلْماً**﴾ [۱۸/۶۵] و به سبب این عطیّت عظمیٰ، بر حضرت خاتم الأنبياء عليه من الصّلوات اتمّها و انماها، منّت نهاده، [۱۰-پ] حیث قال: ﴿**وَأَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَكَانَ فَضْلُ اللهِ عَلَيْكَ عَظِيماً**﴾[2] [۴/۱۱۳].

و ایضاً آن حضرت را به طلب علم مأمور گردانیده[3]، چنانچه گفته که: ﴿**قُلْ رَبِّ زِدْنِي عِلْماً**﴾ [۲۰/۱۱۴] و اولواالعلم را در شهادت الوهیّت با ملایکهٔ مقرّبین قرین ساخته، در وقتی که ملائکه مقرّبین را قرین خود گردانیده، چنان که فرموده که: ﴿**شَهِدَ اللهُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلاَّ هُوَ وَالْمَلَئِكَةُ وَأُولُوا الْعِلْمِ قَآئِماً بِالْقِسْطِ**﴾ [۳/۱۸] و از کلام حلاوت انجام طوطی شکرخای ﴿**وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ**﴾ [۵۳/۳] چنان مستفاد می‌گردد که علمای امّت روز قیامت در باب شفاعت ارباب معصیت با انبیا سمت مشارکت خواهند داشت، حیث قال علیه من الصّلوات اکملها ومن التّحیّات افضلها: «**يشفع يوم القيامة الأنبياء ثمّ العلماء ثمّ الشّهداء**». و در

---

۱. کا: مرتبهٔ

۲. اساس: وکیلاً، با توجّه به قرآن کریم تصحیح شد.

۳. کا: گردانید.

حدیث دیگر ایشان را در اطوار و سیر به انبیا تشبیه فرموده که: **«علماء امّتی کأنبیاء بنی اسرائیل»** و ایضاً فرموده کـه: **«من صلّی خلف العالم من العلماء فکأنّه صلّی خلف نبیّ[1] مـن الأنبیاء»**.

و جای دیگر این طایفهٔ برگزیده را وارث انبیا خوانده که: **«العلماء ورثة الأنبیاء»**. و در تفضیل عالِم بر عابد بر این وجه سخن رانده که: **«فضل العالِم علی العابد کفضل القمر لیلة البدر علیٰ سایر الکواکب»**. و ایضاً فرموده که: **«فضل العالِم علی العابد کفضلي علیٰ أدناکم»**.

و در سلک الفاظ درر بار و اشعار گوهرنثار حضرت امیر المؤمنین وامام المسلمین اسد الله الغالب علی بن ابی طالب ـ علیه السّلام والتّحیّة ـ این دو بیت شرف انتظام یافته که:

شعر

رَضِـینا قِسْـمَةَ الْـجَبَّارِ فِـینا لَـنا عِـلْمٌ وَ لِـلجُهّالِ[2] مـالُ

فإنّ المالَ یفنی عن قریبٍ [۱۱ ـ ر] و إنّ العـلم بـاقٍ لایـزالُ

از سیاق این کلمات و مضمون این مقدّمات ـ کالشّمس فی وَسط السّماء ـ ظاهر و هویداست که درجه و مرتبهٔ علم و دانش بلندترین مدارج است و مراتب و تقدیم و ترجیح علما بر کافهٔ برایا لازم و واجب؛ و به حکم کلمهٔ صحیحهٔ[3] **«طلبُ العلمِ فریضةٌ علیٰ کلِّ مسلمٍ و مُسْلِمةٍ»** سزاوار چنان است که جمیع افراد انسان به قدر طاقت و توان در طلب علم سعی نمایند، تا به استضائت مصباح دانش، راه به سرمنزل هدایت برده در زمرهٔ **﴿اُولَئِكَ عَلَیْهِمْ صَلَوَاتٌ مِنْ رَبِّهِمْ وَ رَحْمَةٌ﴾** [۱۵۷/۲] داخل گردند.

بیت

به دانش فزای و به دانش گرای که دانش[4] بود مرد را رهنمای

بنابراین، امیر هدایت‌قرین، از مبادی سن صِبا تا آخر زمان حیات اکثر اوقات فایض

---

۱. اساس: البنی.
۲. اساس: للاعداء
۳. کا: حدیث شریفة.
۴. کا: یزدان.

البرکات را به تحصیل علم و کمال صرف نمودند و از اکتساب اصناف علوم واستحصال انواع فنون لحظه‌ای به فراغت نیاسودند. در زمان شباب و جوانی که بهترین اوان حیات زندگانیست، در بلدهٔ فاخرهٔ هرات که مجمع علمای اعلام و مرجع فضلای لازم الاحترام است، به جِدّ تمام و جهد لاکلام به مطالعهٔ کتب متداوله اشتغال می‌فرمودند.

و در ایّام دولت سلطان سعید، میرزا سلطان ابوسعید، در مصاحبت جناب افادت پناه خواجه فضل الله ابواللیثی ـ رحمه الله ـ که از غایت فقاهت و دانش ملقّب[1] به ابوعلی سینای ثانی بود به سمرقند رفته در خانقاه آن جناب حجره گرفتند و مدّتی کما ینبغی، به شرط استفاده قیام نمودند. جناب خواجه همواره به جودت طبیعیت آن حضرت [را][2] می‌ستودند و بر سایر تلامذه ترجیح می‌فرمودند.[۱۱ ـ پ].

و بعد از انتقال سلطانِ سعید از این منزل پر ملال، چون صاحب قرانِ پسندیده خصال، در دار السّلطنهٔ هرات عَلَمِ سلطنت و اقبال برافراشت و آن نقطهٔ فضل و کمال، بدان بلدهٔ فاخره تشریف قدوم ارزانی داشت. با وجود وصول اسباب جاه و حشمت و حصول نیابت پادشاه ذوشوکت و تکفّل مهام طبقات انام و تعهّد مرام خواص و عوام و تنسیق امور ملک و ملّت و تنظیم احوال دین و دولت، به دستور معهود، همگی روزگار فرخنده آثار را به تصحیح الفاظ و تحقیق معانی و ترتیب دلایل و تنقیح مسایل و استکشاف اسرار علوم نقلی و استخراج نکات فنون عقلی صرف نمود و همواره در سفر و حضر نزد عالی جناب مخدومی مولانا فصیح الملّة والدّین محمّد النّظامی به شرط استفاده قیام و اقدام می‌فرمود.

بیت

کم کسی بر سریر جاه و جلال　　　چون تو کرد اکتساب فضل و کمال

لاجرم بر طبق **«من طلب شیئاً و جَدّ وَجَد»**، لوح ضمیر فیض پذیرش محل نقوش حقایق اشیا گشت و صحیفهٔ خاطر افادت مآثرش موضع ثبوت دقایق عالم بالا شد.

---

۱. اساس: مقلب؟؟

۲. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

قطعه

از قـول تـو دقـایق تـبیان مـبیّن است | وز فعل تـو حـقایق قـرآن مـفسّر است
زاقسـام عـلم عـقلی و نـقلی بـه اتّـفاق | ذات مَلَک صفات تو را حظّ اوفر است

خلاصهٔ آرای متقدّمین از نتایج فکـر صـایبش نـمونه‌ای و نـقاوهٔ افکـار مـتأخّرین از خصایص رأی ثاقبش نشانه‌ای.

مثنوی

مشکل حکمت از کـلام تـو حـل | مــنطق تـو بـیان هـر مـجمل
راه مشّــاییان ز تــو واضــح | نور اشراقیان ز[1] تو لایح [۱۲-ر]
طـبع پـاک تـو را کـه وقـاد است | فهم حکـمت طـبیعی افـتاده‌ست
بـر دلت حکـمت الهـی تـافت | کـه رخ از ظـلمت مـلاهی تـافت
فکـر تـو زد سـوی ریـاضی رای | شـد ریـاضی، ریـاض خـلدآرای

نحاریر[2] علما هرگاه در مجلس عالیش راه می‌یافتند، از صفحات مکنونات طـبیعت صافیش فراید فواید استفاده می‌نمودند و مشاهیر فـضلا هـر وقت بـر بسـاط فـرخنده سماتش می‌نشستند، التقاط جواهر نکات و عواید می‌فرمودند.

قطعه

کان کرم کف تو شناسد خـرد و لیک | پیدا نشد بسان تو گـوهر ز کـان عـلم
از فیض عقل، فکر تـوصد شـمع بـرفروخت | تا شد به نـور طـبع تـو روشـن جـهان عـلم

و همچنین این قبلهٔ ارباب تحقیق و یقین، در ایّام دولت صـاحب‌قران ظـفرقرین، در عظم شأن و رفعت مکان علمای اعلام و فضلای لازم الاحترام به قدر طاقت و توان سعی و اهتمام نمودند و[3] جهت فراغِ بال و رفاع حال طلبهٔ علم وظایف تعیین[4] کرده، مدارس و

۱. اساس: از
۲. اساس: تحارير.
۳. کا: و + از.
۴. اساس: تعین.

خوانق بنا فرمودند، چنانچه تعداد کرده می‌شود.

مدرسهٔ اخلاصیّه: در کنار نهر انجیل در غایت زیب و زینت ساخته شده و حالا که شهور سنهٔ ست و تسع مائهٔ (۹۰۶) هجریست، چهار نفر از دانشمندان متبحّر به تدریس آن بقعهٔ شریفه سرافراز و مفتخرند و از اوقاف آن حظّی وافی و نصیبی وافر می‌برند و اسامی ایشان این است: امیر برهان الدّین عطاء الله نیشابوری، قاضی اختیار الدّین حسن تربتی، [۱۲-پ] امیر مرتاض، مولانا فصیح الملّة والدّین محمّد النظامی.

خانقاه اخلاصیّه[۱]: در محاذی مدرسهٔ مذکوره[۲] در کمال تکلّف و زیبایی تعمیر[۳] یافته و در این بقعه نیز سه نفر از اکابر علما به درس و افاده قیام می‌نمایند و نامهای ایشان این است: امیر جمال‌الدّین عطاء الله اصیلی، امیر صدرالدّین ابراهیم مشهدی، خواجه عماد الدّین عبدالعزیز ابهری.

شفاییه: در جانب غربی مدرسهٔ مذکوره[۴] در نهایت پاکیزگی عمارت کرده شده و حالا مولانا غیاث الدّین محمّد بن مولانا جلال الدّین در آن بقعه به درس کتب طبّیه مشغولی[۵] می‌فرمایند.

مدرسهٔ نظامیّه: در درون بلدهٔ هرات واقع است و در تاریخ مذکور امیر برهان الدّین که ارشد اولاد امیر سیّد اصیل است و مولانا کریم الدّین دشت بیاضی در آن بقعه به تدریس اشتغال دارند.

مدرسه خسرویّه: در بلدهٔ فاخرهٔ مرو ساخته شده و وجه تسمیه‌اش آنکه: شاهزاده مغفور میرزا محمّد سلطان، مشهور به میرزا کیچیک که خواهرزادهٔ خسرو صاحب‌قران بود، نخست خشت بنایش را بر کار انداخت و ایضاً لفظ «خسرویّه»،* به حساب جمل، از تاریخ سال بنایش خبر می‌دهد.

و بر ضمایر ارباب خبرت پوشیده نماند که یمن و برکت بقاع مذکوره[۶] در ربع مسکون

---

۱. اساس: خلاصیّه، که شاید همین درست باشد.

۲. کا: مذکور.

۳. کا: بنا.

۴. کا: مذکور.

۵. کا: قیام

* به حساب جمل تاریخ بنای مدرسه خسرویه (۸۸۱ هـ / ۱۴۷۶ م) می‌باشد.

۶. کا: مذکور.

به‌مرتبه‌ای مشهور است که مزیدی بر آن متصوّر نیست، خصوصاً مدرسهٔ اخلاصیّه و خانقاه اخلاصیّه،[۱] که از زمان بنا الی یومنا هذا، که مدّت بیست سال است چندین هزار از طلبهٔ علم از اطراف و اقطار عالم بدین دو منزل متبرّک آمده‌اند و به اندک [۱۳-ر] زمانی به تکمیل علوم موفّق گشته، دعاگو و ثناخوان به مواطن خویش مراجعت نموده‌اند و بسیاری از آن جماعت حالا در بلدهٔ فاخرهٔ هرات به منصب تدریس مفتخر و سرافرازند، چنانچه اسامی بعضی از ایشان در خاتمهٔ خلاصة الأخبار سمت تحریر یافته. اکنون محل مقتضی آن است که اسامی کتبی که علمای زمان ـ مدّتْ[۲] ظـلالُ إفَـادَتِهِمْ الی انـقراض الدّوران ـ به نام نامی امیر عالی‌مکان تصنیف کرده‌اند در سلک بیان آید. بعد[۳] از آن عنان جواد خوشخرام خامه به صوب مقصد دیگر انعطاف یابد.

شرح فرایض: تألیف عالی‌حضرتِ شیخ الاسلامی، مـلاذ الانـامی، المـختص بـعنایت السبحانی، سیف الملّة والدّین احمد التّفتازانی، خـلّد الله تـعالی ظـلال بـرکاته الی یـوم الدّین.

روضة الأحباب فی سیرة النّبی والآل و الاصحاب: مشتمل بر دو مجلّد، تصنیف حـضرت نقابت منقبت، امیر جمال الملّة والدّین عطاء الله الاصیلی مدّ ظلّه العالی.

تفسیر فـارسی: تألیـف عـالی‌جناب، افـاضت‌پناه، مـولانا کـمال الدّیـن حسـین الواعـظ الکاشفی.

شرح اربعین امام نواوی[۴]، حاشیهٔ مختصر، حاشیهٔ چغمینی، حاشیهٔ شرح هدایة [الحکمة][۵]، حاشیهٔ شرح اشکال تأسیس، شرح بیست باب اسطرلاب، حاشیهٔ مواقـف، شـرح مـائة العـامل: تـصنیفات حضرت افادت مآبی مخدومی مولانا فصیح الملّة والدّین محمّد النّظامی، خلّدت ظلال فضایله.

شرح مشکاة: تألیف جناب فضیلت انتساب خواجه عماد الدّیـن عـبد العـزیز ابـهری،

---

۱. اساس: خلاصیّه.
۲. کا: مدّ.
۳. کا: پس.
۴. کا: نووی.
۵. اساس: هدایهٔ حکمت، کا: هدایة الحکمت.

مدّت ظلال [۱۳ـپ] افادته.

حاشیه بر شرح حکمة [العین][1]: تألیف جناب مرحومی مولانا کمال الدّین مسعود شروانی.

رساله در علم فراست: نگاشتهٔ خامهٔ مولانا عبدالرّزاق کرمانی.

حاشیهٔ شرحِ موجز مولانا نفیس: تصنیف جناب حکمت مآبی مولانا غیاث الدّین[2] محمّد، لازالت مَیامِنُ أنفاسِه.

ترجمهٔ عربیّات نفحات: تألیف مولانا نظام الدّین احمد پیر شمس.

تذکرة النّفوس: انشای مولانا درویش علی طبیب.

حاشیهٔ مطوّل: نگاشتهٔ خامهٔ خواجه ابوالقاسم ابواللیثی.

حاشیهٔ مفتاح، حاشیهٔ تلویح: تألیفات خواجه خاوند ابواللیثی.

شرح موجز: تصنیف مولانا غیاث الدّین[3]، قاضی سبزوار.

---

۱. اساس: حکمت عین.

۲. غیاث.

۳. عیاث

مقصد سوم[1]

در بیانِ فضیلت شعر و عِظَم شأن شعرا

بر رأی عالم [آرای][2] ناظمان لآلی بلاغت و ضمایر خجسته مآثر صیرفیان جواهر براعت، مختفی و محجوب نیست که سخن موزون مقفّی گوهریست در کمال طراوت و صفا، و رفعت و منزلت اشعار فصاحت انتما امریست بغایت ظاهر و پیدا. خردِ خرده‌شناس را نقدی رایجتر از او به دست در نیاید و طبع فضیلت اقتباس را صورتی زیباتر از او روی ننماید.

مثنوی

هیچ شاهد چو سخن موزون نیست | سرّ خوبی ز خطش بیرون نیست
صبر از او صعب و تسلّی مشکل | خاصه وقتی که پی بردنِ دل
کند[3] از وزن به بَر خلعت ناز | کند از قافیه دامانش طراز[4]
پا به خلخال ردیف آراید | بر جبین خال خیال افزاید [۱۴-ر]

---

۱. اساس: دوم، با توجّه به کا تصحیح شد.

۲. اساس، کا: ندارد، باتوجّه به فحوای عبارت افزوده شد.

۳. کا: کشد.

۴. کا: دراز.

رخ ز تشبیه دهد جلوه چو ماه | ببرد عقلِ صد افتاده ز راه
مو به تجنیس ز هم بشکافد | خال از فرق دو گیسو بافد
لب ز ترصیع، گهرریز کند | جعد مشکین گهرآویز کند
چشم از ایهام کند چشمک‌زن | فتنه از انجمن وهم فکن
بر سر چهره[1] نهد خال مجاز | شود از پرده حقیقت پرداز

و یکی از دلایل علوّ مرتبت شعر و شعرا و سموّ منقبت سحرپردازان سخن‌آرا، آن است که فصحای کفّار در وقت انکار نبوّت سیّد ابرار ـ صلیّ الله علیه الی انقراض الادوار[2] ـ نظم معجز شعار قرآن را به شعر نسبت کردند و آن حضرت را از جملهٔ شعرا شمردند، چنانچه عالی جناب معارف پناه، حقایق دستگاه مخدومی شیخ الاسلامی نور الحقّ و الحقیقة و الدّین عبد الرّحمان الجامی این معنی را در سلک بیان کشیده‌اند که:

قطعه

پایهٔ شعر بین که چون ز نبی | نفی نعت پیمبری کردند
بهر تصحیح نسبت قرآن | تهمت او به شاعری کردند

وآنکه حضرت حق سبحانه و تعالی به کلمهٔ: ﴿وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ﴾[3] [۶۹/۳۶] دامن عصمت خاتم الانبیاء را از آلایش این تهمت مبرّا گردانید، نه جهت آن است که کلام منظوم فی الواقع مذموم است، بلکه مشعر به آن است که معاندان، فرقان حمید را داخل شعر ندانند و صاحب مقام محمود را در سلک شعرا منتظم نگردانند. و اگر نه چنین بودی بایستی که هرگز بیتی که به زبان الهام بیان [۱۴ـ پ] آن حضرت جاری نگشتی و حال آنکه به ثبوت پیوسته که در روز حرب حنین فرموده‌اند که:

شعر

أنا النّبیّ لا کَذِبْ | أنا ابن عبد المطّلب

---

۱. کا: چهرَ.

۲. اساس: الادوار +ع / مصرع. زاید می‌نمود با توجه به نسخه کا، تصحیح شد.

۳. کا: وَ ما عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ.

و از صحابهٔ کبار و اولیای رفیع مقدار[1] نیز اشعار بسیار منقول است به تخصیص اسدالله الغالب، علیّ بن ابی طالب ـ علیه الصّلوات والسّلام ـ که دیوان بلاغت نشانش مشهور است و ابیات فصاحت آیاتش بر السنه و افواه مذکور.

و شعر بر انواعست چون، قصیده و غزل و قطعه و رباعی و مثنوی. و طایفه‌ای از شعرا به سبب کثرت صلاحیّت بر جمیع این اصناف شعر گفته‌اند و فرقه‌ای بنابر عدم ملایمت طبیعت بر ممارست بعضی از این اقسام اکتفا نموده‌اند، و لله الحمد والمنّه که مهارت عالی حضرتِ خداوندی، مقرّب الحضرت السّلطانی، در جمیع انواع مذکوره[2] به مرتبه‌ای بود که اگر شعرای ماتقدّم زمان مبارکش را دریافتندی[3]، دفتر گفت و گوی را درهم نوشته، از اطراف جهان به آستان فضیلت آشیانش شتافتندی[4].

مثنوی

زهی طبع تو اوستاد سخن — ز مفتاح کلکت گشادِ سخن
سخن را که از رونق افتاده بود — به کنج هوان رخت بنهاده بود
تو دادی دگر باره این آب روی — کشیدی به جولانگه گفت و گوی
صفا یاب، از نور رأی تو شد — نوایی زلطف نوای تو شد

و اگر چه آن حضرت را به حسب قوت طبیعت و کثرت قابلیّت، هر دو نوع شعر ترکی و فارسی میسّر بود، امّا میل طبع درّاکش به ترکی [۱۵ ـ ر] از فارسی بیشتر بود. مولانا لطفی که به لطف سخن یگانهٔ آفاق بود و پیش از وی بِه از وی به زبان ترکی کس[5] شعر نگفته، در مبادی سنّ رشد و تمیز آن حضرت روزی به ملازمتش رسید و التماس نمود که از نتایج ابکار افکار خود به خواندن غزلی مرا بهره‌ور سازید. آن حضرت غزلی خوانده که مطلعش این است:

---

۱. اساس: رفتعمفدار.
۲. کا: مذکور.
۳. کا: دریافتی.
۴. کا: شتافتی.
۵. کا: کسی.

عارضینک یا پغاج[1]، کوزو مدین ساچیلور هر لحظه یاش
بیله کیم پیدا بولور یولدوز، نهان بولغاچ قویاش

جناب مولوی از استماع این غزل غرّا در بحر حیرت افتاده، بر زبان راند که: والله که اگر میسّر شدی ده دوازده هزار بیت ترکی و فارسی خود را به این غزل بدل می‌کردم و حصول این معامله را فوزی عظیم می‌شمردم. در زمستانی که این امیر خسرو نشان در ملازمت سلطان صاحب‌قران در خطهٔ مرو اقامت داشتند، خیال تتبّع «قصیدهٔ بحرالابرار» در خاطر عاطر آن حضرت افتاده، این مطلع را بر لوح بیان نگاشتند که:«

بیت

آتشین لعلی که تاج خسروان را زیور است / اخگری[2] بهر خیال خام پختن در سر است

وقاصدی تعین فرموده، جهت طلب اصلاح نزد حضرت حقایق پناهی مخدومی[3] نوّرالله مرقده ـ ارسال نمودند. آن حضرت در تعریف این مطلع این رقعه را انشا فرموده روان گردانیدند که:

قطعه

زهی کرده از شوق شهباز طبعت / همایان قدسی هوای تَذَروی
ز مروم فرستاده‌ای مطلعی[4] خوش / کز اهل سخن مثل آن نیست مروی

الحق مطلعی است انوار لطف و ذکا [۱۵ ـ پ] از معانی آن طالع و آثار حسن ادا از عبارات آن لامع. اگر چنانچه گاهی به اتمام آن پردازند و پرتو اندیشه بر تکمیل آن اندازند، شک نیست که [بیت القصیدهٔ نظم ایّام][5] و واسطة العقد شهور و اعوام خواهد بود، حق سبحانه از هر چه نباید مصون داراد و از هر چه نشاید مأمون».

---

۱. اساس: عارضین یا بقاج
۲. اساس: اخکر.
۳. اساس: مخدومی + نوراً، زائد می‌نمود، حذف شد.
۴. اساس: مطلع.
۵. اساس: ندارد، ازکا افزوده شد.

و در وقتی که حضرت مخدومی، حقایق پناهی - نوّر الله مرقده - از سفر مبارک حجاز به راه شام مراجعت فرموده بودند، این رباعی به خاطر انوار[۱] امیر فضیلت گستر رسید[۲]، نزد آن حضرت ارسال نمودند که:

رباعی

انصاف بده ای فلک مینافام | تا زین دو کدام خوبتر کرد خرام؟
خورشید جهانتاب تو از جانب صبح | یا ماه جهانگرد من از جانب شام

آن حضرت در جواب این رقعه را قلمی کردند که:«

رباعی

با کلک تو گفت نامه کای گاه خرام | صد تحفهٔ خوش به روم آورده ز شام
گر پای تو در میان نباشد، نرسد | مهجوران را ز جانب دوست پیام

چون رقعهٔ شریف به خط و عبارت لطیف متضمنِ رباعی،

چنان در جودت و حسن بیان فرد[۳] | کزان بهتر[۴] تصوّر کم توان کرد

به مطالعهٔ این ضعیف رسید. از هر مصرع بر دل محزون و سینهٔ مجروح درِ تفرقه مسدود گشت و باب جمعیّت مفتوح. نایرهٔ شوق وصال اشتعال یافت و داعیهٔ سفر مفضی به دولت اتصال استکمال پذیرفت. خاطر چنان می‌خواست که عن‌قریب امضای این نیّت و تحقیق این اُمنیّت کرده آید. امّا به واسطهٔ تمادی ایّام روزه و تضاعف ضعف هر روزه، موعد این مراد بعید افتاد [۱۶ - ر]. حق سبحانه و تعالی همگنان[۵] را توفیق مصالح دینی و دنیوی رفیق گرداناد والسّلام[۶]».

و از جملهٔ منظومات این امیر خجسته صفات خمسهٔ ترکیست مشتمل بر بیست و

---

۱. کا: انور.
۲. کا: رسیده.
۳. اساس: رباعیّ نظمَ حسن فرد...
۴. کا: خوشتر
۵. کا: همه‌گان.
۶. اساس: ندارد، ازکا افزده شد.

هفت هزار بیت که در برابر پنج گنج شیخ نظامی شرف ترتیب یافته و در آن کتاب معانی دقیقه و خیالات لطیفه بسیار انگیخته‌اند، چنانچه حضرت مخدومی حقایق پناهی در تعریف آن فرموده‌اند که:

مثنوی

به ترکی زبان نقشی آمد عجب — که جادودمان[۱] را بود مهر لب
ز چرخ آفرینها بدان کلک باد — که این نقش مطبوع از آن کلک زاد
ببخشود بر فارسی گوهران — به نظم دری درّ نظم روان
که گر بودی آن هم به لفظ دری — نماندی مجال سخن گستری
به میزان نظم مُعَجّز نظام — «نظامی» که بودی و «خسرو» کدام!
چو او بر زبان دگر نکته راند — خرد را به تمییز[۲] شان ره نماند

و ایضاً از غزلهای ترکی چهار دیوان، محتوی بر بیست و پنج‌هزار بیت مرتّب ساخته‌اند. دیوان اوّل را که در ایّام تنسّم نسیم صِبا به ترتیب آن پرداخته‌اند، غرایب الصغر نام نهاده‌اند و دیوان ثانی را که در زمان جوانی در سلک نظم کشیده‌اند، موسوم به نوادر الشّباب گردانیده‌اند و دیوان ثالث را که در سن وقوف بعضی اوقات را به تکمیل آن صرف نموده‌اند، بدایع الوسط نام فرموده‌اند و دیوان رابع را که در ایّام کهولت، پرتو اندیشهٔ آن حضرت بر نظم آن تافته به فواید الکبر اتّسام یافته. و از جملهٔ [۱۶-پ] مصنفات این برگزیدهٔ واهب العطیّات رساله میزان الاوزان است که به زبان ترکی در فن عروض نوشته‌اند و الحقّ کثرت مهارت آن حضرت در دقایق شعر از آن رساله فهم می‌شود، زیرا که چندین بحر مطبوع که پرتو شعور شعرای ما تقدّم بر آن نیفتاده، اضافهٔ دوایر عروض کرده‌اند، چنانچه از مطالعهٔ آن نسخهٔ گرامی این معنی مستفاد می‌گردد.

دیگر از منظومات این امیر فرخنده صفات [چهل][۳] رباعیست که در ترجمهٔ چهل حدیث[۴] گفته‌اند و ایضاً دویست و شصت رباعی که هر چهار مصراعش مقفّای مردّف

---

۱. کا: دهان.
۲. کا: تمهیز
۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۴. کا: حدیث + حضرت رسالت پناهی.

است، در ترجمهٔ کلمات فصاحت آیات نثر اللآلی به زبان ترکی در سلک نظم کشیده‌اند و ظاهراً هیچ کس پیش از آن حضرت به زبان ترکی رباعی نگفته بوده، تا بدان چه رسد که هر چهار مصراعش مقفّای مردّف باشد! و دیوان قصاید و غزلیّات فارسی این فارس میدان بلاغت شش‌هزار بیت است در غایت روانی و سلاست و مزیّن به معانی خاص و جودت عبارت؛ و بی‌شایبهٔ تکلّف و غایلهٔ تصلّف، به اندک مدّتی شهرت لطافت و دقّت این ابیات بدیع آیین و منظومات پر زیب و تزیین به مرتبه‌ای رسیده که سلاطین صاحب تمکین از اقصی[1] بلاد عالم بالقصد رسولان سخندان به دار السّلطنهٔ هرات فرستاده، کلیات بلاغت آیاتش را می‌جویند و درویشان گوشه‌نشین در اطراف دیار عرب و عجم [۱۷ ـ ر] همواره در هوای اشعار شوق‌آمیز آن حضرت به سر برده، به جدّ تمام راه طلب می‌پویند. لاجرم از سرحد خطا و ختن تا نهایت روم و مغرب زمین بر السنه و افواه شاه و گدا و[2] پیر و برنا، مسلم و کافر، مقبل و مدبر، نظم لطیفش مذکور است و بر الواح ضمایر و صحایف خواطر جمیع طوایف انام از خواص و عوام شعر شریفش منقوش و مسطور.

قطعه

ذکر جمیل توست در اطراف برّ و بحر   بی منّت خطیب که بر چوب منبر است
در سکّه گر چه نیست ولی نقش نام تو   بر لوح خاطر همه، چون سکّه بر زر است

دیگری[3] از مؤلفات امیر عالی‌گهر رسالهٔ مفردات است که در فن شریف معمّا به زبان فارسی انشا نموده‌اند، و در وضع و ترتیب آن نسخهٔ گرامی اختراعی بغایت مفید فرموده‌اند، زیرا که در هر عملی از اعمال معمایی، و معمایی که به استشهاد آورده‌اند، شکافتن آن موقوف نیست، [مگر][4] بر دانستن اعمالی که بعد از وی مذکور شده. لاجرم چون این رسالهٔ بدیع آیین را نزد مخدومی حقایق پناهی ـ نوّرالله مرقده ـ ارسال داشتند، آن حضرت این رقعه را در تعریفش بر لوح بیان نگاشتند که:

---

۱. اساس: سستی.
۲. کا: «و» ندارد.
۳. کا: دیگر.
۴. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

بیت

رسول دوست به دستم یکی رساله سپرد رساله‌ای که ز دل رنج دیرساله ببرد

الحقّ نه رسالهٔ نورسیده‌ای که سالی در ره کرده تا پی به سروقت دورافتادگان آرزومند آورده، بلکه خلعتی[1] از جامه خانهٔ غیب واصل، زیبا به بالای مقدّمان اهل دل.

رباعی

به هر سطری ز نثرش چون بری پی شوی عارف به اصلی کلّی از وی [۱۷- پ]

چو نظمش را به لوح دل نگاری ز هر بیتی از آن نامی برآری

حقّ سبحانه و تعالی سرچشمهٔ آن فیض را از آلایش مکاره مصون داراد و از آمیزش مکاید مأمون، والسّلام والاکرام».

و فی الواقع لطافت دقت[2] معمّا، در این ولا، به واسطهٔ توجّه خاطر فیاض امیر هدایت انتما به مرتبه‌ای رسیده که شرحش را در قلم نتوان آورد و به درجه‌ای ترقی نموده که از آن بالاتر تصوّر نتوان کرد. از شکافتن معمّیاتش غنچهٔ دل، چون دلِ غنچه از نسیم سحری شگفتن گیرد و از دریافتن دقایق خیالاتش گلشن دماغ مانند دماغ اهل گلشن از شمیم گلهای طری صفت عطریت پذیرد، و این معمّا به اسم صفی و... بدر[3] و ایاب داخل معمّیات امیر کامیاب است که:

بیت

جانفزا چون نفس عیسی گشت از صبا هرچه بر آن در بگذشت

وایضاً این معمّا به اسم «شهریار» زادهٔ ذهن شریف امیر[4] نامدارست که:

شهریاری که دل‌آزار من است هم شه و هم مه و هم یار من است

وایضاً این معمّا به اسم «خان» در سلک معمّیات امیر بلند مکان انتظام دارد که:

---

۱. کا: خلعتی ست.

۲. اساس: وقت.

۳. کذا در هر دو نسخه، ظاهراً از هر دو نسخه چیزی افتاده است.

۴. اساس: شریف آمیز

[بیت][1]

آنکه با لعل لب جانبخش جانان من است
چون نماید خال مشکین زیر لب جان من است

وایضاً این معما به اسم «شابور» داخل منظومات امیر مؤید منصور است که:

ز اشک بی‌حد غلطان من شدی معلوم　　که برج اوج امیدم به خاک ریخت نجوم

وایضاً این معمّا به اسم «حامد» از نتایج طبع سلیم آن حضرت است که:

بیت

چون ببرد جام[2] به سوی دهن　　قطره زلب پاک کند ماه من [۱۸ - ر]

وایضاً این معما به اسم «حمزه» از جملهٔ منظومات امیر خجسته صفات است که:

ای مغبچه ره گِل شده از چشم تر من　　خشت سر خم بر ره میخانه بیفکن

وایضاً این معما به اسم «فرّخ» در سلک معمّیات امیر فرخنده صفات منتظم است که:

در خزان بین باغ را بی‌فرّ و سرو از جا شده　　بلبلش بر هم زده منقار و ناگویا شده

و ایضاً این معمّا به اسم «بها» داخل منظومات امیر هدایت انتماست که:

بیت

ای فلک بیخ نهال طرب ما کندی　　برگش از صرصر بیداد به خاک افکندی

و ایضاً این معما به اسم «حسام» از جملهٔ معمّیات امیر عالی مقام است که:

بیت

زدی در چشمم ای ترک شکاری　　خدنگ کیبری کافتاد کاری

و نزدیک به صنعت معمّاست یافتن الفاظ مناسبه جهت ضبط تاریخ وقایع کلّیه، و آن حضرت را در این باب کلمات خوب و عبارات مرغوب بسیار به خاطر رسیده، چنانچه

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: جانم؛ کا: جامم، با توجّه به وزن شعر تصحیح شد

در تاریخ وفات مولانا طوطی شاعر فرموده‌اند که:

فصیح زمان، طوطی آن شاعری — که بودش ز بکر معانی عروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود — که تاریخ شد فوت او را «خروس»

و در تاریخ فوت امیر سلطان حسن و پسرش میرزا بیک که هر دو به واسطهٔ شرب مدام از عالم نقل کردند، این قطعه به نظم آوردند که:

نظم

میر سلطان حسن که یک ساعت — نبدش زاشتغال می دوری
میرزا بیک نور دیدهٔ او — بود مست شراب انگوری
که قضاشان رسید زآفت می — لیک وقت خمار و رنجوری [۱۸ - پ]
بود مابین فوتشان ده سال — وین بود محض صدق و مشهوری
گشت تاریخ فوت آن «مخمور» — وین یکی شد «عیان ز مخموری»

و نوبتی به رباط خواجه فخرالدّین بیتکچی رسیده، این دو بیت را در تاریخ بنایش ثبت فرمودند که:

قطعه

به نور[۱] صفا روشن است این مقام — لقد صار أنوارُه باهِرَه
چو بانیش فخر است و خود[۲] فاخر است — لقد کان تاریخه فاخره

و در تاریخ فوت امیر سیّد حسن فرموده‌اند که:

قطعه

سَر اهل فنا سیّد حسن رفت — که جای او بهشت جاودان باد
پی آن پاک‌رَو جستند تاریخ — بگفتم «جنت پاکش مکان باد»

---

۱. کا: نور + و.
۲. اساس: او.

و در تاریخ انتقال قدوهٔ ارباب یقظه و انتباه خواجه ناصرالدّین عبیدالله این قطعه در سلک نظم کشیده‌اند که:

قطعه

خواجهٔ خواجگان عبیدالله　　مرشد سالکان اهل یقین
شد به خلد برین که در فوتش　　سال تاریخ گشت «خلد برین»

و در تاریخ فوت حضرت مخدومی حقایق پناهی فرموده‌اند که:

قطعه

گوهر کان حقیقت دُرّ بحر معرفت　　کو به حق واصل شد و در دل نبودش ماسواه
کاشف سرّ الهی بود بی‌شک زان سبب　　گشت تاریخ وفاتش «کشف اسرار اِله»

و در تاریخ فوت پهلوان محمّد ابوسعید[1] گفته‌اند که:

قطعه

محمّد پهلوان هفت کشور　　که در دهرش نبود اقران و امثال
سَر و سَرحلقهٔ اهل طریقت　　که رفت از قید گیتی فارغ البال
ز بعد قطب عالم عارف جام　　که او مخدوم دوران بود ز[2] اقبال
پس از سالی سوی[3] جنت خرامید　　از این دیرینه دَیر مختلف حال [۱۹ ـ ر]
اگر پرسد کسی تاریخ فوتش　　بگویش[4] «بعد مخدومی به یک سال»

و در تاریخ انتقال قاضی نظام الدّین ـ بوّأه الله تعالی فی أعلیٰ علیّین ـ فرموده‌اند که:

به مولانا نظام الدّین قاضی　　فلک چون از کجی تیغ جفا راند
ز بس کو بود در امر قضا راست　　به جای راستانش چرخ بنشاند

---

۱. کا: بو سعید.
۲. اساس: از.
۳. اساس: بسوی.
۴. کا: بگویم.

ز بــهر فــوت او تــاریخ جســتم   فلک[1] گفتا: «قضا بی‌راستی ماند»

و در تاریخ قتل امیر محمّد امین عبّاسی که به صفت ظلم اتصاف داشت، در آوردن سر او به هرات این قطعه[2] نظم کرده‌اند که:

قطعه

نهصد از هجرت گذشته از سـوی مـازندران
زاقـتضای چــرخ بس امـر غـریبی رو نـمود
ظالمی را کشته سوی شهرش «آوردند سـر»
آنــچه آوردنــد قـتلش را هـمان تـاریخ بـود

و چون نتایج طبع معجز طراز آن حضرت زیاده از آن است که این مختصر گنجایش تفصیل آن داشته باشد. خامهٔ دو زبان، عنان بیان از آن صوب گردانیده، باز می‌نماید که به یمن توجّه خاطر فیّاض و حسن اهتمام این امیر صافی ضمیر[3] در ایّام دولت صاحب‌قران گردون‌سریر، پایهٔ قدر و منزلت شعرا و فضلا ارتفاع یافته به منتهای مقاصد و مطالب رسیدند. و مَهْمَا اَمْکَن در فصاحت و بلاغت کوشیده، در مدح و ثنای آن حضرت کتب منظوم مرتّب گردانیدند، بلکه حضرت حقایق پناهی مخدومی نیز در بسیاری از منظومات خویش این امیر نیکواندیش را ستوده‌اند و بدین‌جهت شعر لطافت شعار خود را زیب و زینت افزوده‌اند، چنانچه اسامی بعضی از آن نسخ گرامی مسطور می‌گردد: تحفة الاحرار، سبحة الابرار، لیلی و مجنون، یوسف و زلیخا، خردنامهٔ اسکندری.

و اسامی دیگر کتب که به نام نامی آن حضرت [۱۹ ـ پ] شرف اتمام یافته[4] و ایراد آنها در این مقصد مناسب است بر این جمله است که نوشته می‌شود: رساله در صنایع و بدایع شعری، رسالهٔ قافیه، [از][5] تصنیفات عالی جناب نقابت پناه امیر برهان الدّین عطاء الله

۱. کا: خرد.
۲. کا قطعه + را.
۳. کا: ضمیر + بود که.
۴. کا: یافته + بود و
۵. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

ـ سلّمه الله و أبقاه.

کتاب لیلی و مجنون و خسرو شیرین، نتایج قلم سحرپرداز مولانا [عبدالله خواهر زاده[۱]] عبدالرّحمان الجامی. مثنویات مولانا علاء الدّین کرمانی. قصیدهٔ مصنوع مولانا اهلی شیرازی. یوسف و زلیخای خواجه مسعود گلستانی. سحر حلال منظوم مولانا غیاث الدّین محمّد[۲] مولانا جلال. رسالهٔ معمای مولانا شمس الدّین محمّد بدخشی. رسالهٔ معمای مولانا کمال الدّین میر حسین. و همچنین امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی، و امیر کمال الدّین حسین علی جلایر، و مولانا نظام الدّین استرآبادی، و مولانا فصیح الدّین صاحب دارا و دیگر فضلا و شعرا، قصاید غرّا در مدح و ثنای این[۳] صاحب دولت[۴] هدایت انتما بسیار دارند و تفصیل آنها موجب تطویل است. لاجرم [خامه][۵] سریع السّیر روی به انشای مقصد دیگر نهاد، و هو الهادی الیٰ سبیل الرّشاد.

---

۱. اساس: مولانا شهاب الدّین.

۲. کا: محمّد + بن.

۳. کا: این + امیر.

۴. اساس: دولت + و.

۵. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

مقصد چهارم

در ذکر فضیلت انشا و بیان منزلت افاضل سخن‌آرا

منشیان دانشور که در اکتساب فضل و هنر به هر طریق شتافته‌اند، گوهر انور سخن را بر دوگونه یافته‌اند: یکی نظم و آن زادهٔ طبع شعر است و دیگری نثر و آن نتایج افکار ارباب انشاست.

و انشا به عرف فضلا عبارت است از آراستن گوش و گردن ابکار معانی به زیور درر الفاظ و فراید قلاید عبارات، و تهذیب کلام از کلماتی که [۲۰ - ر] استماع آن موجب تیرگی روشن ضمیر شود و تزیّن حکایت به لغاتی که از جریان آن بر زبان آب حیات در دهن گردد. و بی‌شایبهٔ لاف و غایلهٔ گزاف این فن شریف طراز خلعت کمالات انسانی است و این صنعت [1] لطیف سبب وصول به عالی مراتب سعادات جاودانی. کلمهٔ: ﴿نٓ وَالْقَلَمِ وَمَا يَسْطُرُونَ﴾ [۱/۶۸] کنایت [2] است از آنکه صناعت کتابت، طغرای منشور عنایت الهی است و آیتِ: ﴿عَلَّمَ بِالْقَلَمِ * عَلَّمَ الإِنْسَانَ مَا لَمْ يَعْلَمْ﴾ [۹۶/۴-۵] اشارت است به آنکه شیوهٔ ستودهٔ انشا، توقیع مثال مکرمت نامتناهی. لاجرم پیوسته افاضل دوران در تفوّق بر امثال و اقران توسّل به آن نموده‌اند و همواره منشیان فصاحت نشان نزد

---

۱. اساس: صفت.
۲. کا: کنایتی.

سلاطین عالی شأن و خواقین متعالی[1] مکان معزّز و محترم بوده‌اند.

والشّکر والمنّة لله تعالی که عالی حضرت هدایت انتما در ممارست این فن شریف نیز به اقصی غایت کمال رسیده بودند و به اعلیٰ مدارج رفعت ارتقا نموده. از تقریر خامهٔ دو زبانش صدف گوش اهل خرد و هوش پر درّ مکنون گشته و از تحریر بنان بیانش تیرِ دبیر انگشت[2] حیرت به دندان فکرت گرفته.

قطعه

زهی گرفته به تیغ زبان جهان سخن　　وقوف یافته طبع تو بر نهان سخن

زند عطارد مسمار خامشی[3] بر لب　　چو خامهٔ دو زبانت کند بیان سخن

هر قطره‌ای که غوّاص کلک گوهربارش از لجّهٔ خاطر به ساحل کتابت رسانیده، درّی‌ست گرانبها.

[قطعه][4]

هر گوهر مراد که در بحر خوشدلی　　پرورده‌اند جمله در این بحر حاصل است

همچون جمال، مشعله افروز دیده‌هاست　　همچون وصال، خرّمی‌اندوز هر دل‌است [۲۰-پ]

و هر سطری که منشی ضمیر دانش‌پذیرش از صحیفهٔ دل بر صفحهٔ کاغذ نقل نموده، کتابی‌ست افادت انتما.

نظم

کتاب نیست غلط می‌کنم که دریایی‌ست　　که دست عقل[5] ز اطراف آن گهرچین است

دقیقه‌های معانیش در لباس حروف　　چو در سیاهی شب روشنی پروین است

---

۱. اساس: متعال.

۲. اساس: تیر انگشت دبیر.

۳. اساس، کا: خاموشی.

۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۵. اساس: از.

و چون تعریف لطافت آن درّ ثمین و توصیف نفاست آن کتاب افادت آیین، پایهٔ هر بی‌مایه و پیشهٔ هر بی‌توشه نیست، قلم مشکین رقم به تعداد بعضی از منشآت آن منبع فضل و کرم قیام نموده، تحریر می‌نماید که از جملهٔ مؤلفات آن حضرت یکی کتاب مجالس النّفایس است که به زبان ترکی مرقومِ کلکِ [لطافت][1] بیان گشته، و آن رسالهٔ شریفه مشتمل است بر بعضی از صفات و حالات بسیاری از فضلا و شعرا که از اَوان سلطنت حضرت خاقان سعید مغفور، شاهرخ میرزا تا این زمان [که][2] روی زمین به فرّ وجود ایشان آرایش و تزیین داشته و می‌دارد. و هم بدان زمان دو تاریخ مجمل، یکی در ذکر انبیاء مرسلین و دیگری در بیان احوال ملوک عجم تصنیف نموده‌اند و در آن دو نسخهٔ گرامی حکایات غریبه و روایات عجیبه ثبت فرموده‌اند.

دیگر از مصنّفات این قبلهٔ اصحاب معرفت و یقین کتابیست موسوم به خمسة المتحیّرین که منشی دیوان افلاک از سلاست منثورات[3] و لطافت منظوماتش انگشت تعجّب به دندان تحیّرگرفته و آن رساله مبنی است از حالاتی که میان عالی جنابِ مخدومی حقایق پناهی و آن حضرت واقع بود.

دیگر از منشآت ترکی [۲۱ - ر] خویش که به هر کسی نوشته‌اند، ترسّلی جمع نموده‌اند که اگر تیر دبیر بر اوراق سپهر مدتی کثیر اوصاف یکی از مکتوبات مکنونات آن را تحریر نماید، به پایان نرسد. و دو رسالهٔ دیگر هم بدان زبان یکی، در بیان احوال امیر سیّد حسن و دیگری در ذکر اطوار پهلوان محمّد ابو سعید مرتّب گردانیده‌اند. و در اواخر اوقات حیات کتابی دیگر موسوم به محبوب القلوب، مشتمل بر سیر اصناف انام، محتوی بر شیم خواص و عوام در سلک تحریر کشیده‌اند و فی الواقع زبان قلم از تعریف آن نامهٔ نامی عاجز است و قلم زبان از توصیف آن نسخهٔ گرامی قاصر.

و کمال قوّت و جودت سلیقهٔ آن حضرت در انشای فارسی از رقعه‌ای که در نصیحت جناب امارت‌پناه، آصف صفات، خواجه افضل الدّین محمّد [کرمانی][4] و جناب فضیلت

---

۱. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۲. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.

۳. کا: منشورات.

۴. کا: +کرمانی.

شعار، مکرمت دثار، زبدهٔ امرای درگاه، خواجه شهاب الدّین عبدالله ـ مدّ ظلهما ـ قلمی فرموده‌اند مستفاد می‌گردد و هی هذه:

«برادر ارجمند و فرزند دلبند را بعد از ادای سلام مشتاقانه اعلام آنکه[1]: بشر به حبّ جاه و ریاست مجبول است و نفس بی‌اختیار و شعور کسی به کسب آن مطلوب مشغول. و خاصیّت جاه غفلت‌افزایی‌ست و التفات پادشاه [باعث مغروری؛ و][2] باده‌یی‌کارش هوش‌ربایی و خلایق را با چنین کس کار بسیار و چنین کس را باهوش بودن بسیار دشوار. اگر گاهی به مدد عقل خود را به حال آرد، مستی آن باده به حالش نگذارد و در آن مستیش کجا به خاطر آید که فلک منتقم و غدّار است و خالق فلک حاکم عادل[3] شعار. اقتدار و [۲۱ ـ پ] جاهش را بقایی نیست و عمرش را وفایی نه، دشمنان از قبایح او در خنده‌اند و دوستان از فضایح او شرمنده. آشنایان از آن ناخوشیها متأثرند و بیگانگان از آن دیوانه‌وشیها متعجّب و متحیّر؛ پس نفس سلیم و عقل مستقیم باید که در این مستیها خود را بیخود نسازد و به خودرأیی و خود پرستی نیندازد و به حال درماندگان مظلوم پردازد. و این نادان بی‌سامان را این حالات بر سر گذشته و از هیچ‌یک از اینها آگاه و بهره‌مند نگشته. این دم که بر تقصیرات خود آگاه گردیده چه فایده که آن ورقها را فلک درنوردیده؛ نه از آه ندامت کشیدن فایده‌ای، نه از اشک حسرت افشاندن نتیجه‌ای،

بیت

تا توانستم ندانستم چه سود　　　چون بدانستم توانستم نبود

ایشان را که حق ـ سبحانه و تعالی ـ این دولت و جاه کرامت نموده و سعادت تقرّب پادشاه عنایت فرموده، التماس آن است که خود را به غرور و غفلت نگذارند و به خسران دنیا و آخرت روا ندارند. عجزه و زیردستان را به شفقت و دلجویی بنوازند و کار خاکساران و پستان را به مرحمت و نرم‌گویی بسازند. به سخن درشت دل درویشان نخراشند و به الفاظ ملایم مرهم جراحت دل ایشان باشند. از فریب نفس شیطان ایمن ننشینند[4] و صدمات ملک الموت از خود دور نبینند[5]. در همه کار

---

۱. اساس: انک.

۲. هر دو نسخه ندارد با توجّه به فحوای عبارت افزوده شد.

۳. کا: عدل.

۴. اساس: ننشیند.

۵. کا: نه دور بیند.

اخلاص و راستی پیشه کنند و در جزای عمل بد از شرمساری روز قیامت اندیشه نمایند.

هیچگه[1] از ترس حقّ غافل نشوند و هیچ وقت از بندگی و ملازمت سایهٔ حق عاطل نگردند [و از][2] سخن راست که صلاح دولت شاه و رعایا و سپاه در آن باشد نترسند و بگویند، و اگر اجر و [۲۲ - ر] عوض آن در دنیا نرسد، روز جزا، از حضرت حق بجویند. از بدکرداری، ابنای جنس را چه‌ها پیش آمد، فراموش نکنند و خود را عیاذاً بالله - از شراب غرور مست و بیهوش نکنند. به جهت مصلحت دنیا با یکدیگر نستیزند و چون نفس را مشقّتی رسد، در پناه سپر صبر و تحمّل گریزند. تا مصلحت پادشاهی باشد مصلحت خود نگیرند و تا مصلحت امر الهی بود، مصلحت ظاهر پادشاه برنپذیرند[3] و به ملایمت و حکمت به عرض رسانند و به توفیق الهی از آن مقام گذرانند. با خردان طریقهٔ شفقت و به همگنان مدارا و موافقت و با بزرگان تعظیم و حرمت مرعی دارند. و السّلام علیٰ من اتّبع الهدیٰ».

و بر اذکیا پوشیده نماند که در این زمان شریف و دوران لطیف، متاع کاسد ارباب انشا به یمن التفات امیر فضیلت‌انتما قیمت تمام یافته، منشآت بلاغت شعار و مصنّفات فصاحت‌آثار به نام نامی آن حضرت از حیّز قوّت به فعل آمد، چنانچه تعداد بعضی از آنها کرده[4] می‌شود:

شواهد النّبوّة، رساله در علم موسیقی: نتایج خامهٔ لطایف نگار بدایع آثار حضرت مخدومی حقایق پناهی - نوّر الله مرقده.

اقتباسات: تألیف جناب شریعت ایاب امیر اختیار الدّین حسن تربتی.

حالات حضرت مخدومی مشارٌ الیه: تصنیف مولانا کمال الدّین عبد الواسع.

روضة الصّفاء في سیر الأنبیاء والملوك والخلفاء: مشتمل بر هفت مجلّد، انشای جناب مخدومی ابوی امیر خواند محمّد، ادخله الله تعالی فی الجنّة المخلّد.

مآثر الملوك، خلاصة الأخبار: مؤلفات [۲۲ - پ] این خاکسار.

---

۱. کا: هیچگاه.

۲. اساس: ندارد از کا، افزوده شد.

۳. اساس، کا: نپذیرد

۴. کا: آنها + ذکر

مقصد پنجم

در بیان انداختن ذخایر عقبیٰ و اِعراض از دنیا و مافیها

بر ضمایر ارباب هدایت و توفیق و خواطر اصحاب درایت و تحقیق پنهان و پوشیده نیست که به مقتضای حدیث: **«کُنْتُ کَنْزاً مَخْفِیّاً فَأَحْبَبْتُ أنْ أعْرَف فَخَلَقْتُ الخَلقَ لأُعْرَفَ»**، غرض از ابداع کارخانهٔ عالم و مقصود از ایجاد طوایف بنی‌آدم، عرفان ذات اقدس الهی و شناخت صفات نامتناهی پادشاهی است، و این معنی تیسیر نپذیرد مگر به قطع شهوات نفسانی و ردع مشتهیات جسمانی و اِعراض از اسباب دنیوی و اقبال به موجبات سعادات اخروی.

بنا بر آن سالکان مسالک طریقت پیوسته لگام ریاضت در سر توسن نفس امّاره کرده بر طبق،

مصرع

انّما الدّنیا وما فیها عبث.

نظر به مزخرفات فانی این جهانی نینداختند[1].

---

۱. کا + مصرع.

بیت

مبارزان طریقت که نفس بشکستند   به زور بازوی تقوی و للحروب رجال
یسبّحون له بالعَشِیّ و الإشراق[1]   یقدّمون له بالغُدُوِّ والآصال[2]

بلکه بر وفق کلام خیر الانام علیه الصّلوات والسّلام حیث قال: «**الدّنیا حرامٌ علیٰ أهل الآخرة والآخرة حرامٌ علیٰ أهل الدّنیا وهما حرامان علیٰ أهل الله تعالی**». مطلقاً حور و قصور و نعیم و تسنیم فردوس اعلی را به چشم التفات ملاحظه نکردند و مضمون این دو بیت را ورد زبان ساختند که:

قطعه

باغ فردوس میارای که ما رندان را   سر آن نیست که در گردن حور آویزیم [۲۳-ر]
هوس دام غم دوست کفایت ما را   برگ آن نیست که بر جام سرور آویزیم

لاجرم در زمرهٔ «**أولیائي تحت قبائي**» داخل شدند و به مرتبهٔ ﴿**وَ لَاخَوْفٌ عَلَيْهِمْ وَ لَا هُمْ يَحْزَنُونَ**﴾ [۲/۱۱۲] واصل گشتند. والحمد لله المتعال که حال خجسته مآل آن مهر سپهر هدایت و اقبال علی الدّوام بر این منوال جریان داشت. از مبادی سنّ صِبا و اوایل ایّام نشو ونما، آستین عدم التفات بر دنیا و مافیها فشاند و هرگز غبار محبّت اموال فانی و گرد مودّت اسباب این جهانی بر دامن همّت ننشاند. همواره نفس امّاره را به ارتکاب اعمال شاقّه و افعال فوق الطّاقه مأمور گردانیدی و عنان توسن طبیعت سرکش را به قوّت بازوی ریاضت از میدان هوا و هوس بازکشیدی. به هنگام ترک و تجرید،

مصرع

دو جهان پیش همّتش لا شیء

و در وقت سیر و سلوک عرصهٔ عالم صورت و معنی،

---

۱. مستفاد از آیهٔ ۱۸ سورهٔ ص.
۲. مستفاد از آیهٔ ۳۶ سورهٔ نور.

مصرع

زیر قدم مبارکش طی

وقطع نظر از تکلّفات منشیانه و تصلّفات مترسلانه این مرکز دایرهٔ توفیقات سبحانی در زمان عنفوان شباب و جوانی علی الدّوام طالب صحبت درویشان، که آیت: ﴿اَلَّذِينَ يَذْكُرُونَ اللهَ قِيَاماً وَقُعوداً﴾ [۱۹۱/۳] در شأن ایشان نازل شده، می‌بودند و به قدر مقدور به قدم ارادت و اخلاص ملازمت این فرقهٔ عالی مکان می‌نمودند و چندگاه قطع رشتهٔ علایق کرده در نواحی رباط سهیل که مقام متبرّک است، منزل گزیدند و از اختلاط [۲۳ـ پ] خلایق دامن درچیده اوقات فایض البرکات را به صنوف ریاضت و عبادات گذرانیدند.

و چون زمام مهام جهانیان به قبضهٔ اقتدار سلطان صاحب‌قران ـ خلّد الله تعالی ملکه و سلطانه ـ درآمد، به‌واسطهٔ آنکه آبا و اجداد آن مهبط انوار هدایت و ارشاد پیوسته در سلک مقرّبان پدران نامدار این پادشاه بادین و داد انتظام داشته‌اند، آن حضرت را منظور نظر عنایتِ بی‌نهایت ساخته، به قبول مناصب عالی و دخل در امور ملکی و مالی تکلیف کردند، و امیر هدایت انتما بنا بر میلان خاطر شریف به سلوک طریق فقر و فنا هر چند از ارتکاب امثال این اشغال[1] پیشتر استعفا نمودند، سلطان صاحب‌قران در مبالغه و الحاح افزودند و مضمون این دو بیت را ادا فرمودند که:

قطعه

بر رأی کارساز تو موقوف کرده‌اند ترتیب کار عالم و تنفیذ کار ملک

فرمان کردگار بر این جمله رفته است کز کلک بی‌قرار تو باشد قرار ملک

بالاخره این مهر سپهر جلالت بر طبق آیت: ﴿أَطِيعُوا اللهَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ وَ أُولِي الأَمْرِ مِنْكُمْ﴾ [۵۹/۴] عمل نموده و مضمون حدیث: «عدلُ ساعةٍ خيرٌ[2] من عبادةِ ستّين سنةٍ» را ملاحظه فرموده، سریر امارت و مسند حکومت را به یمن مقدم فرخندهٔ خویش زیب و زینت داد و ارقام جور و اعتساف را از صفحات دوران محو کرده، ابواب عدل و [۲۴ـ ر]

۱. کا: اشتغال.

۲. اساس: خیرا

انصاف بر روی طوایف انسان گشاد. جراحات جارحات ایّام را به مراهم مراحم[1] مندمل گردانیده و اسقام دهر پر آلام را به شربت معدلت شفای عاجل بخشید.

بیت

گشاد حشمت او دست عدل بر عالم　　　کشید هیبت او پای ظلم در زنجیر

و چون مدّت سال به حکم: ﴿إِذا حَكَمْتُمْ بَيْنَ النَّاسِ أَنْ تَحْكُمُوا[2] بِالْعَدْلِ﴾ [۵۸/۴] عمل نمود، مضمون این بیت را که:

بیت

ز منصب روی در بی‌منصبی نه　　　که از هر منصبی بی‌منصبی به

بر ضمیر گذرانیده از منصب امارت استعفا فرمود، و بنا بر آنکه سلطان صاحب‌قران همواره رضای خاطر آن حضرت را بر هوای خاطر همایون ترجیح می‌نهادند، بدین معنی همداستان گشتند. امّا در شهور سنهٔ اثنی و تسعین و ثمانمائه (۸۹۲) زمام ایالت ولایت مازندران به تکلیف تمام به قبضهٔ اقتدار امیر کامکار بازدادند و آن حضرت جهت استرضای[3] خاطر صاحب‌قران عالی منزلت بدان‌جانب تشریف برده، گلفشان استرآباد از یمن مقدم شریفش غیرت گلستان ارم ذات‌العماد شد.

بیت

مبارک منزلی کان خانه را ماهی چنین باشد　　　همایون کشوری کان عرصه را شاهی چنین باشد

و چون قرب دو سال امیر صافی‌ضمیر، در دارالملک قابوس وشمگیر[4] به بسط بساط عدل و داد قیام نمود، نوبت دیگر دامن همّت از امر خطیر حکومت درچیده [۲۴-پ]، به دارالسّلطنهٔ هرات - حرسها الله عن الحادثات - مراجعت فرمود.

بیت

مبارک ساعتی کان مه به شهر ما کند منزل　　　ز وصلش سرفرازد جان، به اقبالش بنازد دل

---

۱. هر دو نسخه: مراحل

۲. اساس: یحکموا، با توجّه به قرآن مجید تصحیح شد.

۳. اساس: استرضاء.

۴. اساس: شمگیر.

غرض آنکه، آن حضرت با وجود امثال این شواغل هرگز ساعتی از متابعت اعمال اهل دل غافل و ذاهل نبودند و پیوسته به قدم اخلاص واعتقاد ملازمت اصحاب ایقان و عرفان می‌نمودند، خصوصاً ملازمت عالی‌جناب مخدومی حقایق پناهی - نوّرالله مرقده - که علی الدّوام نزد ایشان به تلمّذ کتب درویشان و نسخ صوفیّه اشتغال داشتند و اکثر رسائلی راکه آن جناب نیز در این باب تصنیف کرده‌اند، در خدمت ایشان مطالعه نموده، دقایق آنها را بر لوح خاطر فیّاض نگاشتند، بلکه آن عالی‌جناب آن مؤلّفات افاضت آیات را به اسم شریف امیر هدایت انتما تألیف نموده‌اند، چنانچه از مطالعهٔ دیباچهٔ نفحات الانس واشعة اللمعات این معنی **«کالشّمس فی رابعة[1] النّهار»** ظاهر و آشکار می‌شود.

و آن حضرت را نیز در ذکر احوال مشایخ و صوفیّه و بیان طریقهٔ سیر و سلوک تصنیفات بوقوع انجامیده، از آن جمله یکی کتاب نسایم المحبّة است که از مطالعهٔ آن شمایم احوال اهل عرفان و سخنان هدایت نشان ایشان به مشام جان می‌رسد. و دیگری رسالهٔ لسان الطّیر است که در برابر منطق الطّیر به زبان ترکی نظم فرموده‌اند و آن نسخهٔ [۲۵- ر] شریفه مشتمل است بر بیان سیر و سلوک در طریق فنا و کیفیّت وصول به تقریب[2] درگاه کبریا. و ایضاً، این امیر کرامت منقبت در ایّام جاه و حشمت جهت رفاهیت فقرا و درویشان و فراغت غریبان و مسافران، خوانق و اربطه[3] و حوضها و پلها و حمامات در اطراف دیار خراسان بسیار ساخته‌اند، چنانچه تعداد بعضی از آنها ذکر[4] می‌شود.

خانقاه اخلاصیه[5]: در محاذی مدرسهٔ اخلاصیّه واقع است و هر روز بیشتر از هزار نفر ضعفا و مساکین را در آن مقام فیض انتما ضیافت کرده، از اطعمهٔ[6] لذیذه سیر می‌سازند و هر سال قرب دوهزار پوستین و کپنک و پیراهن و ازار و طاقیه و کفش به مستحقّان قسمت می‌کنند.

خانقاه جماعتخانهٔ سر مزار عارف ربّانی مولاناشمس الدّین محمّد تبادکانی: در

---

۱. کا: رائعة.
۲. کا: تقرّب به.
۳. اساس، کا: رابطه.
۴. اساس: کرده.
۵. اساس: خلاصیّه.
۶. اساس: طعمه.

خیابان هرات واقع است.

عمارت سر مزار فایض الانوار حضرت مخدومی حقایق پناهی ـ نوّر الله مرقده: به صفت وسعت و رفعت و لطافت هوا اتّصاف و انتما دارد.

فنائیه: در جوار همین مزار واقع است.

عمارت حوض ماهیان: گشتگاه مردم خراسان و مسکن فقرا و درویشان است.

عمارت سرمزار پیر مجرد خواجه ابوالولید احمد قدّس الله سرّه العزیز: به فسحت ساحت و تکلّف بی‌غایت موصوف و معروف است.

لنگر سر مزار شیخ محیی رحمه الله: خالی از تکلّفی [۲۵ـ پ] نیست.

عمارت سر مزار امیر عبدالواحد بن مسلم: در خمچه باد[۱] کائن است.

خانقاه زیارتگاه: در آنجا نیز به اطعام فقرا و مساکین قیام می‌نمایند.

عمارت سر مزار خواجه یوسف همدانی رحمة الله علیه.

دار الحفاظ: که در مشهد مقدّسه داخل روضهٔ رضویّه ـ علی صاحبها السّلام و التّحیّة ـ ساخته‌اند. وآن را به نقوش اسلامی و ختایی از لاجورد و طلا در غایت تکلّف پرداخته‌اند. و ایضاً، ایوانی در کمال رفعت و نهایت زیب و زینت در همان روضهٔ شریفه بنا کرده‌اند و غلورخانه‌ای نیز احداث نموده‌اند که هر روز در آنجا به اطعام فقرا و ضعفا و ایتام قیام نمایند.

خانقاه سر مزار شیخ فرید الدّین عطّار: جای بهشت آثار است و در سنهٔ اثنی و تسع مائه (۹۰۲) که بلدهٔ نیشابور از فرّ طلعت خجستهٔ آن حضرت پر نور بود، روزی به زیارت مقابر مشایخ آن سرزمین پرداختند و چون مشاهده نمودند که اکثر آن قبور نزدیک به اندراس رسیده، امر فرمودند تا به دستوری که حالا متعارف است، قبرهای اولیا را راست ساختند.

لنگر مولانا سری: در بلدهٔ مرو تعمیر یافته.

امّا تفصیل رباطهایی که بانی مبانی خیرات عمارت کرده‌اند، بر این جمله است:

---

۱. کا: آباد.

رباط سر خیابان، تقوز[۱] رباط، رباط حوضک، رباط درهٔ زنگی، رباط چهل دختران، رباط ترناب، رباط پنج ده، رباط قتلش[۲] [۲۶ـ ر] مرغاب، رباط مروچاق، رباط پل احمد مشتاق، رباط بیغو[۳]، رباط زاهد، رباط خواجه دوکه، رباط چهارشنبه، رباط بابا بوری، رباط درهٔ قورقوش، رباط کندگی، آق رباط، رباط مزدوران، رباط یان بولاغ، رباط دشت شارخت، رباط ادرسکن، رباط فرمانشیخ، رباط ابوالولید، رباط پریان، رباط پل غوریان، رباط پایابک[۴]، رباط تیر پل، [رباط][۵] شترخان تیر پل، رباط صحرای باغند، رباط جام، رباط خرگرد، مرمت رباط بکر آباد، رباط سعد آباد، رباط حظیره، رباط سنگ بست، رباط مشهد مقدّسه، رباط تیپه چوک، رباط دیز باد[۶]، رباط کلیدر، رباط سنکلیدر، رباط رونیز، رباط اسفراین، رباط چناران، رباط عشق، رباط دهنهٔ تخت سلیمان، رباط جرمجوی، رباط آهوان، رباط سرکوچه علامت، رباط پل نگار، رباط بهره. رباط دیه‌لر.

امّا حوضهایی که ساخته‌اند این است که مفصل کرده می‌شود: حوض محلهٔ پای درخت میراثی، حوض محاذی قلعهٔ اختیار الدّین، حوض محلهٔ شالبافان، حوض سور[۷] پشته، حوض محلهٔ چهل گزی، حوض خواجه کلّه، حوض محلّهٔ پیر قوام، حوض محلهٔ قلندران، حوض پهلوی شفائیه، حوض سر مزار حضرت مخدومی حقایق پناهی، حوض پریان، حوض مسجد فوشنج[۸]، حوض چرخه[۹]، حوض صحرای باغند، حوض شاهان گرماب، حوض دیزباد[۱۰]، حوض زیارتگاه، حوض اندخود، حوض راه خوارزم.

امّا مفصل پلها این است که مرقوم می‌گردد [۲۶ـ پ]: سه پلک، پل تولکی، پل‌ساقسلمان، پل چهل[۱۱] دختران، پل ترناب، پل قلندران، پل قازبانان، پل بای خواجه،

---

۱. کا: توقوز.
۲. کا: قتلمش، تصحیح شده است.
۳. کا: ییقو.
۴. کا: بیک
۵. اساس: ندارد؛ با توجه به فحوای مطلب از کا، افزوده شد.
۶. کا: دیز آباد؛ تورخان گنجه‌ای «دیزپا» خوانده است.
۷. کا: شور پسته.
۸. کا: پوشنج.
۹. اساس: چِرخه.
۱۰. کا: دیزآباد.
۱۱. اساس: چل.

پل و بند خیر آباد، پل جوزجانان، پل نگار سرمست[۱]، پل فوشنج[۲]، مرمّت تیر پل، پل نهر عرب، پل چخچران، پل و بند طرق.

امّا تعداد حمامات بر این جمله است: حمامی که در محاذی شفائیه ساخته‌اند، حمام زیارتگاه، حمام درهٔ زنگی، حمام تووجی، حمام چهل[۳] دختران، حمام ترناب، حمام پنج‌ده، حمام فیض‌آباد، حمام سعدآباد، والتّوفیق من الله الخالق للعباد.

---

۱. اساس: مرمّت.

۲. کا: پوشنج.

۳. اساس: چل.

مقصد ششم

در بیان رعایت ارکان شریعت حضرت رسالت علیه السّلام والتّحیّات

بر لوح خاطر اولواالبصایر سمت ارتسام دارد که توسّل به بارگاه احدیّت و تقرّب به درگاه صمدیّت بی‌واسطهٔ انقیاد و اذعان ارکان اسلام تمشیت نپذیرد و تحصیل سعادات دارین و ادراک مرامات منزلین بی‌وسیلهٔ[1] متابعت و مطاوعت حضرت خیر الانام ـ علیه الصّلٰوة والسّلام ـ وجود نگیرد.

بصر بصیرت اصحاب زهد و عبادت از اشعّهٔ انوار شریعت غرّا روشن است و مجلس درس و افادت ارباب علم و فضیلت از شعشعهٔ شعار ملّت بیضا مزیّن. نهال اقبال سلاطین بی‌همال از رشحات سحاب دین فیض‌آیین حضرت[2] نضارت گرفته و رایت اَمانی و آمال خواقین عدیم المثال [۲۷ ـ ر] به[3] سبب تشبث به حبل متین[4] شرع مبین، صفت رفعت پذیرفته.

---

۱. کا: واسطه.

۲. کا: خضرت.

۳. کا: «به» ندارد.

۴. کا: المتین.

نظم

جمله عالم شدند بندهٔ شرع　　　به دل و دیده پرورندهٔ شرع
زود واصل شده به مقصد حقّ　　　هر که بودست رهروندهٔ شرع

اقامت صلوات پنجگانه از شش جهت ابواب اقبال و سعادت بر روی امت بلند رتبت گشاید. و لهذا آخرین سخنی که بر زبان معجز بیان خاتم الأنبیاء ـ علیه من الصّلوات أزکاها[1] جریان یافت این بود که: «الصّلوة وما ملکت أیمانکم».

ادای زکات سبب حصول انعام کریم متعال و موجب ازدیاد اموال گردد، کما قال الله تعالی: ﴿مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ عَشْرُ أَمْثَالِهَا﴾ [۶/۱۶۰] صوم رمضان واسطهٔ اختصاص به درگاه ملک مستعان و وسیلهٔ وصول به مواهب مهیمن منّان شود، کما قال سبحانه: «الصّوم لي وأنا أجزی[2] به» گزاردن حج اسلام و طواف بیت الله الحرام، مکمّل دین مبین و متمّم نعم ربّ العالمین باشد که کما قال: ﴿ٱلْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي﴾ [۵/۳] سراج المسلمین گردانیدند. جد و اجتهاد این ملاذ عباد و عبّاد در اقامت نماز جمعه و جماعت به مرتبه‌ای بود که در درون باغ مرغنی مسجدی در غایت زیب و زینت ساخته[3]، خواجه حافظ محمّد سلطانشاه را که زبدهٔ قرّا زمان خود است، به امامت آن بقعه مقرّر فرموده بودند و در هر پنج وقت به جماعت حاضر می‌شدند.

و ایضاً، محتسبی تعین نموده بودند که ملازمان آستان [۲۷ ـ پ] هدایت آشیان را به ادای صلوات ترغیب نماید و اگر نامشروع از کسی ملاحظه کند[4]، حدّ شرع بر وی براند.

و ایضاً، در محاذی باغ مرغنی مسجد جامعی در کمال تکلّف و زیبایی ساخته‌اند و الحق فضای دلگشای آن بنا از صفای باطن خجسته میامن بانی حکایت می‌کند و هوای روح‌افزای آن مقام فیض‌انتما از نسیم بهشت جاودانی روایت می‌نماید.

---

۱. کا: اذکارها.
۲. اساس: اجری
۳. کا: ساخته + و.
۴. کذا در هر دو نسخه کنند.

نظم

مسـجد او مـجمع فـیض اله | زمـزمهٔ خـطبهٔ او تـا بـه مـاه
آمـده در وی ز سـپهر کـبود | فیض به یک خواندن قرآن فرود[1]
غـلغل تسـبیح بـه گـنبد درون | رفـته ز نـه گـنبد والا بـرون
طاق بلندش به فلک گشته جفت | حـامل او گشته فـلک در نـهفت
هر که سعادت بـودش رهـنمای | بـر در او سـر نـهد آنگـاه پـای

و از جمله مساجدی که این بانی مبانی خیرات تعمیر فرموده‌اند، یکی مسجد جامع هرات است که فی الواقع جامع فیوضات الهی و رافع کدورات نامتناهی است و این بقعهٔ شریفه را سلطان ابوالفتح غیاث الدّین محمّد بن سام در اواخر ایّام دولت خویش بنا فرموده، و قبل از آنکه خاطر عاطرش از اتمام این عالی مقام فارغ شود[2] به جوار مغفرت ایزدی انتقال نمود. برادرش سلطان شهاب الدّین که قایم‌مقام بود به تعمیر مسجد پرداخت، امّا پسرش سلطان غیاث الدّین محمود، پس از آنکه بر تخت پادشاهی نشست، آن موضع متبرّک را تمام ساخت.

چون مدّتی بر این حال بگذشت [۲۸ - ر] و [به][3] سبب طغیان چنگیزخان و خرابی ولایت خراسان، آن منزل بلند مکان روی به ویرانی نهاد، تجدید و تعمیرش به سعی و اجتهاد پادشاه نیکو نهاد ملک غیاث الدّین کُرت اتّفاق افتاد. بعد از فوت وی، ولدش ملک معزّ الدّین حسین در زیب و زینت مسجد افزود، و در زمان خاقان سعید میرزا[4] امیر جلال الدّین فیروزشاه مرمّتی فرمود.

نظم

هر کـه آمـد عـمارتی[5] نـو سـاخت | رفت و منزل[6] به دیگری پـرداخت

۱. اساس: فزود.
۲. اساس: شود + و.
۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۴. کا: مبرور مغفور.
۵. اساس: عمارت.
۶. کا: عمارت.

وان دگر پخت همچنین[1] هوسی   وین عمارت[2] به سر نبرد کسی

در ایّام دولت و اوان سلطنت سلطان صاحب‌قران و خاقان گیتی‌ستان ایوان صفّهٔ مقصوره‌اش شکستی فاحش یافت و سقف گنبد معموره‌اش به سرحد خرابی شتافت، جدار بلند مقدارش مانند راکعان، پشت خم کرد و پیل‌پایه‌های عالی‌آثارش مثال ساجدان، روی [نیاز][3] بر زمین آورد. سفیدی گچ از سقف مرفوعش مرتفع شد و خاک سیاه نمناک بر زبر فرش میمونش مجتمع گشت.

چون این معانی بر ضمیر انوار آن مهبط الهامات ربّانی پرتو انداخت، همگی همّت بر تجدید و تشیید قواعد آن عمارت مقصور ساخت و از پادشاه اسلام اجازت طلبیده و از ارواح مقدّسهٔ مشایخ عظام استمداد کرده، در شعبان سنهٔ ثلاث[4] و تسع مائه (۹۰۳) به باز کردن گنبد و پشت طاق مقصوره که مکسوره گشته بود، امر نمود.

بعد از آن به استصواب [۲۸ ـ پ] معماران حاذق و مهندسان مدقّق به راست ساختن آن بنا، بنابر وجهی که از آن محکمتر نتواند بودن اشارت فرمود، در دو طرف صفّهٔ مقصوره دو ایوان عالی‌شأن بنیاد نهاد و بدان جهت طاق بزرگ را متانت و استحکام تمام داد. و آن مؤسّس قواعد مبرّات به واسطهٔ کثرت اهتمام در اتمام این عمارات هر روز به نفس نفیس به آن مقام شریف تشریف می‌آورد و در اکثر ایّام دامن در میان زده مانند سایر مزدوران کار می‌کرد. در هر چند روز معماران و استادان، بل جمیع پیشه‌وران آنجایی را جامه‌های گرانمایه می‌پوشانید و به نوازش موفور و انعامات غیر محصور[5] خوشدل و مسرور می‌گردانید. لاجرم به توفیق الهی و تأیید نامتناهی پادشاهی، کار سه چهار ساله در مدّت شش هفت ماه تمام گشت و رفعت ایوان مقصوره به مقتضای همّت[6] امیر بحر مکرمت از آنچه پیشتر [بود][7]، شش هفت ذرع درگذشت.

چون اصل کار به اتمام رسید و قواعد آن مانند بنای حرمان مستحکم گردید، خیال

---

۱. کا: همچنان.
۲. اساس: عمارت + عمارت.
۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۴. کا: ثلث.
۵. اساس: محصوره.
۶. کا + امر.
۷. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

زیب و آرایش و اندیشهٔ تکلّف و نمایش بر خاطر عاطرش گذشت، به موجب اشارت علّیه، مهندسان خجسته آثار و کاشی‌تراشان شیرین‌کار و هنرمندان نقّاش، و استادان سنگتراش به جدّ هر چه تمامتر روی به تزیین[1] آن مسجد فیض‌آیین آوردند، و در مدّت یک سال، کاری را که به حسب تخمین و قیاس می‌بایست که در قرب [۲۹ - ر] پنج سال اختتام یابد، [در غایت پاکی و آراستگی[2]]، تمام کردند.

وجوه طاقها و رواقهایش به نقوش اسلامی[3] و ختایی مزیّن و محلّی شد و صفحات صفّه‌های پر صفایش به وفور تکلّفات غریب و کثرت اختراعات عجیب از سایر بقاع ممتاز و مستثنی گشت. سقف گنبدهای بلندش مانند صحیفهٔ اعمال نیکوکاران صفت سفیدی و روشنی پذیرفت و ازاره‌های ایوانهای ارجمندش از سنگهای سوروان رصانت و متانت لاکلام گرفت.

نظم

پر از نقش و نگار از فرش تا سقف	مهندس را بر او فکر و نظر وقف
زعالی غرفه‌هایش چشم بد دور	مقوّس طاقها چون ابروی حور

و چون منبر قدیم که از چوب جوز تراشیده بودند درهم شکسته بود، همّت عالی نهمتِ امیر صافی طویّت مقتضی آن شد که منبری از سنگ مرمر ترتیب یابد و ملازمان آستان رفیع الشأن درجست و جوی و تک و پوی افتاده، در ولایت خواف[4]، سنگ مرمر یافتند و به بهای تمام از صاحبش خریده بدین بقعهٔ مبارک آوردند و استاد شمس الدّین سنگ‌تراش به ساختن آن اشتغال نموده به یمن اهتمام امیر عالی گهر منبری ساخته و پرداخته شد که تا آفتاب عالم‌آرا، هر صباح خطیب‌آسا بر منبر[5] سپهر خضرا برمی‌آید، شبیه و نظیر آن ندیده و تا سنّت سنیّهٔ نماز جمعه و جمعات در میان [۲۹ - پ] امّت

---

۱. کا: به زیب.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. کا: اسلیمی.

۴. اساس: خوان.

۵. کا: منبر + نه.

حضرت رسالت پدید آمده، گوش هیچ رونده، مثال آن نشنیده. جناب شریعت مآب زبدهٔ فضلای زمن سیّد اختیار الدّین حسن ـ دام معالیه ـ جهت تاریخ اتمام این منبر عالی مقام، این قطعه را در سلک انشا نظام و انتظام داد،

قطعه

از همّت بزرگی شد منبری مکمّل کز غایت ترفّع بر عرش سر کشیده

هرگز کسی ندیده منبر به سنگ مرمر تاریخ شد همان کو «هرگز کسی ندیده»

القصّه، در روز چهارشنبه چهاردهم شعبان سنهٔ خمس و تسع مائه (۹۰۵) که تکلّف و تزیین این مسجد جنّت آیین تمام شده‌بود، آن صاحب توفیقِ صائب تدبیر، آشی عظیم ترتیب نمود.

بیت

یکی جشن فرمود با زیب و ساز که در وصف آن قصه گردد دراز

و خطیب و امام و وعّاظ و حفّاظ و متولّی و خدّام و استادان[1] و عملهٔ عمارات را باجمعهم، هم در آن مقام طلب داشته شرط ضیافت به‌تقدیم رسانیدند. آنگاه قامت قابلیّت آن جماعت را که قرب صد کس بودند به پوستینهای گرانبها و فرجیهای صوفِ اعلیٰ و قباهای قطنی و دیگر ثیاب فاخره مزیّن و آراسته‌گردانیدند. بعد از آن جهت مزید متانت و استحکام به فرش بام این خجسته مقام اشارت فرمودند و عملهٔ عمارت به ترتیب مصالح و استادان به کاربردن آنها اشتغال نموده به اندک[2] فرصتی جمیع بامهای آن فرخنده [۳۰ـر] بنا را که تخمیناً چهارده جریب است، دو فرش بر زبر یکدیگر انداختند وروی آن را به کاه گل اندوده بالکلّ خاطر از آن ممرّ فارغ ساختند.

آنگاه امیر هدایت پناه به ترتیب مایحتاج طویی دیگر پیشتر از بیشتر فرمان داد و فرمانبران بدان امر مشغولی فرموده، پنجاه سر گوسفند و نه سر اسب در آن دعوت صرف نمودند، باقی اشیا را بر این قیاس باید کرد.

---

۱. کا: استادان +کار.

۲. اساس: باید که.

مثنوی

چــو جـنّت یکـی بـزم آراسـتـه　　　مـهیّا در او هـر چـه دل خـواسـتـه
جهان تا جهان خوان و دستارخوان　　　بــرآراسـتـه شـیره‌ها بـی کـران

در روز دوشنبه غرّهٔ جمادی الاوّل سنهٔ ست و تسع مائه (۹۰۶) مشایخ و سادات و قضات و علما و فضلا و امرا و وزرا و اشراف و اعیان دارالسلطنهٔ هرات، بعضی به موجبِ اشارت امیر هدایت منقبت و برخی به عشق خود در آن معبد فایض البرکات مجتمع گشته، مجلسی در غایت ابّهت دست درهم داد. بعد از کشیدن اطعمه و اغذیهٔ فراوان و فراهم آوردن شیره و دستارخوان، نوبت دیگر دست دریا نوال امیر بلند مکان عملهٔ عمارت و استادان و مزدوران را ثیاب فاخره پوشانید و مراسم نوازش وعذرخواهی به‌تقدیم رسانید.

پوشیده نماند که اگر هر یک از مساجدی که معمار همّت این امیر بحر مکرمت ساخته است مفصّلاً مذکور شود، این مختصر به تطویل انجامد. لاجرم به[تحریرِ][1] مجرّدِ [۳۰ـ پ] تعداد باقی مساجد اکتفا می رود:

مسجد سرپل انجیل، **مسجد** تل قطبیان[2]، **مسجد** سر کوچه الغ آتا[3]، **مسجد** سر کوچه امیر اسلام برلاس، **مسجد** چهار سوق میرزا علا الدوله، **مسجدی** که در نواحی کوشک جهان‌نمای[4] ساخته شده، **مسجد** محلهٔ قلندران، **مسجدی** که در حوالی باغ زاغان عمارت یافته، **مسجد** محلهٔ ترخانیان، **مسجد** محلهٔ میر عادل، **مسجد** جامع پل کاردِ[5]، **مسجد** جامع پل درقرا، **عیدگاه** زیارتگاه، **مسجد** قریهٔ بهره، **مسجد** جامع اسفزار، **مسجدی** که در غور ساخته‌اند، **مسجد** جامع قصبهٔ فوشنج[6]، **عیدگاه** جام، **مسجد** سرخس، **مسجد** جامع کرات ترشیز، **مسجد** جامع استراباد. دیگر در جمیع مدارس و خوانق و اربطه که بنا نهاده‌اند، **مسجد** ساخته‌اند، یقبل الله تعالی منه.

---

۱. اساس ندارد از کا افزوده شد.
۲. اساس: قطیان.
۳. اساس، اثا.
۴. اساس: جهانمای.
۵. چ: کارد/کارده
۶. کا: پوشنج.

و چنانچه این مشیّد ارکان اسلام [را][1] به قیام صلٰوة اهتمام بود، به ادای زکات و تصدّقات نیز سعی و اجتهاد تمام بود، بلکه اعتقاد راقم این کلمات آن است که هرگز آن مقدار از زر یک سال در خزانهٔ آن حضرت قرار نمی‌گرفت که زکات واجب شدی؛ زیرا که هر چه به دست ملازمانش درمی‌آمد، هم در آن نزدیکی در وجه انعام طوایف انام مصروف[2]، می گشت یاتن ... عمارت[3] بقاع خیر می‌شد.

مصرع

قرار در کف آزادگان نگیرد مال.

و همواره عزیزانی که به شرف مجالست این امیر بحر مکرمت مشرف می‌گشتند، اسامی مردم مستحق را به عرض می‌رسانیدند [۳۱-ر] وآن حضرت فراخور حال از مایدهٔ انعام خویش ایشان را بهره‌ور می‌ساختند. وایضاً، پیوسته مبلغی کرامند به یکی از ملازمان معتمد خویش می‌سپردند تا در وقت سواری هرگاه چشم ایشان بر محتاجی افتد، رعایتش نمایند.

در ماه مبارک ﴿رَمَضانَ الَّذي أُنزِلَ فِيهِ القُرآنُ﴾ [۲ / ۱۸۵] این امیر بلند مکان، به قدر امکان، در ازدیاد خیرات و مبرّات سعی می‌نمودند و در شیلان دستوری چند سر گوسفند و مایحتاج آن می‌افزودند. و هر شب مردم بسیار از سادات کبار و علمای روزگار و امرای عالی تبار و صدور رفیعمقدار در حضورِ امیر بزرگوار افطار می‌فرمودند و آن حضرت به نفس نفیس ملاحظهٔ مهمانان کرده، به تقسیم طعام می‌پرداختند. بعد از آن خود دست به خوردنی دراز می‌کردند و جمعی را تعیین می نمودند که در بیرون نشسته به ضیافتی مردم که در مجلس جای نیابند، مشغولی نمایند.

و مع ذلک از پیش خود نیز جهت ایشان بخش می‌فرستادند و قریب و بعید، فضلا و شعرا و فقرا و ضعفا و ایتام را به انعام زر و جامه می‌نواختند، بلکه پیوسته خواص و عوام را از مایدهٔ برّ و احسان بی پایان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌ساختند.

---

۱. اساس ندارد، از کا افزوده شد.

۲. اساس: مصروف + است.

۳. ظاهراً از هر دو متن عبارت چیزی افتاده است.

بیت

جام جم روید به جای لاله از هر ذره خاک
قطره‌ای بر خاک اگر ریزند از احسان او

و به مقتضای آیت: ﴿وَلِلّٰهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلاً﴾ [۳ / ۹۷] آن حضرت را از مبادی ایّام نشو و نما تا آخر اوقات حیات [۳۱ ـ پ] هوس گزاردنِ حج اسلام در سر و اندیشهٔ طواف روضهٔ خیر الانام ـ علیه الصلوة والسّلام ـ در خاطر بود. همواره به قدر مقدور در این باب سعی می‌نمودند و پیوسته به زبان حال و قال مضمون این دو بیت ادا می‌فرمودند:

نظم

کی بود یارب که رو در یثرب و بطحا کنم
گه به مکّه منزل و گه در مدینه جا کنم
بر کنار زمزم از دل بر کشم یک زمزمه
وز دو چشم خون فشان آن چشمه را دریا کنم

چندین نوبت جهت امضای این عزیمت پای مبارک در رکاب آورده بدان صوبِ با صواب روان گشتند و هر بار به موجب التماس صاحب قرانِ جم اقتدار مراجعت نموده از سر حصول آن متمنّی در گذشتند. و در سنهٔ اربع وتسع مائه (۹۰۴) که سلطان صاحب قران جهت بعضی از مصالح مملکت در ظاهر[1] بلدهٔ مرو خیمهٔ اقامت برافراشته بودند، سودای این سفر خجسته اثر بر دماغ این امیر پاکیزه گوهر غلبه کرده، مولانا نظام الدّین عبد الحی طبیب را جهت استجازه به اردوی همایون فرستادند و به نفس نفیس مضمونِ این بیت را که:

---

۱. کا: ظاهر + در.

بیت

صد هزاران دی در این سودا مرا امروز شد

نیست صبرم بعد از این کامروز را فردا کنم

بر زبان آورده با طایفه‌ای از علما و فضلا و جمعی کثیر از ملازمان سعادت‌انتما به جانب مشهد مقدّسه توجّه فرمودند[1]. مقارن وصول آن جناب بدان دیار، مولانا عبدالحی از پایهٔ سریر اعلی رسید [۳۲-ر] و مکتوبی را که صاحب قرانِ مظفرلوا در این باب به امیرِ عالی‌جناب نوشته بودند، رسانید وسوادِ آن مکتوب این است:

«به جناب رکن السلطنة، عمدة المملکة، زبدهٔ ارباب دین و دولت[2]، قدوهٔ اصحاب ملک وملّت، مؤسس الخیرات، موفق المبرّات، اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرب الحضرت السلطانی، نظام الملة والدّین امیر علی‌شیر - زاد الله میامن توفیقاته - وفور دعوات لطف آمیز و صنوف تسلیمات شوق انگیز ارسال داشته، آرزومندی به ملاقات فایض البرکات زیاده از احاطهٔ شرح و بیان است.

بعد هذا تصویر ضمیر منیر آنکه روز جمعه یازدهم رجب مولانای اعظم، مولانا عبدالحی آمده کیفیت صحت و سلامت و رفاهیّت و استقامت مزاج شریف رسانید و اطلاع بر آن، موجب مسرت بی‌غایت گشت. قبل از رسیدن او، خبرِ عزیمتِ جانبِ حجاز که در ضمیر منیر تصمیم یافته باشد[3] از السنه و افواه می‌رسید. امّا چون از ثقه استماع نمی‌شد، موثّق به نمی‌گشت تا آنکه از مضمون کتابتی که در صحبت مشارٌ الیه به ناظم اعاظم قواعد السلطنة و الخلافة خواجه افضل الدین محمّد نوشته بودند، چنان مستفاد گشت که در این وَلا آن داعیهٔ همت رسوخ و تجدد یافته[4] و خیال آن عزیمت جزم فرمودند.

صورت آن است که بر همگنان، بلکه بر عالم و عالمیان، ظاهر خواهد بود که

---

۱. کا: فرمودند + و.

۲. کا: عمدة الملوک دین ودولت و.

۳. کا: بود.

۴. کا: تجدید یافته.

[اشتداد][1] رابطهٔ اتصال و یک‌جهتی و علاقه ارتباط و همنفسی با [۳۲-پ] آن جناب **«من المهد الی اللحد»**[2] به چه مثابه مسلوک فرموده و می‌فرماییم[3] و در همه اوقات و احوال رضا جویی خاطر شریفِ آن جناب را بر تمامی مدعیات و مطلوبات خود راجح[4] دانسته، این معنی را از دلایل دولت بی همال شمرده و می‌شماریم.

و الحقّ در مقابلهٔ آن آثارِ دولتخواهی و اخلاص و خیراندیشی و اختصاص که از آن جناب به ظهور رسیده و می‌رسد، چون این [معنی][5] از آفتاب روشنتر است، تفصیل آن را فایده‌ای نیست. خود می‌دانند که هرگز تکلّف و مغایرتی در میان نبوده و همه وقت سخن چنان می‌گذشته که هر چه آن رُکن السّلطنه را از قاعدهٔ نیکوخواهی و خیراندیشی به خاطر رسد تا نُه[6] نوبت رخصت گفتن آن داشته باشند و ما را نیز پیوسته هر چه به خاطر می‌رسیده[7] از روی اشفاق ظاهر می‌فرموده‌ایم[8].

اکنون با وجود آنکه نیّت مهاجرتِ صواب[9] که در این وقت جزم فرموده‌اند، به خاطر[10] به نوعی شاق می‌گذرد که مزیدی بر آن متصور نیست، امّا چون رضای ایشان را بر مصالح خود تقدیم می‌فرماییم، از رخصت و اجازتی که [واقع][11] شده باز نمی گردیم؛ ولیکن آنچه به خاطر می‌رسد تنبیه آن نیز لازم است.

ظاهر خواهد بود که، در این راه[12] امنیّت طریق شرط است و معلوم دارند که در این ایّام حالت عراق و بغداد که ممر عبور است چگونه پریشان و بی استقامت است و در حدود مصر و شام نیز انواع تفرقه استماع می‌افتد [۳۳-ر] و در روایت آن است که: «اگر مخافت طریق چندان باشد که بی موجبی کسی دست در میان کسی توانند زد، رفتن

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. اساس: العهد.

۳. کا: می فرماید.

۴. کا: مقدم.

۵. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۶. کا: سه.

۷. کا: رسید.

۸. کا: فرمودیم.

۹. کا: صوری.

۱۰. کا: «به خاطر» ندارد.

۱۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۱۲. کا: عزیمت.

واجب[1] نیست» واگر در این وَلا از خوف راه اندیشه به خاطر نرسد[2]، چگونه تواند بود؟ چون خود می‌فرمودند[3] که جهت ناامنی راهها چیزی فُلوری ترتیب یافته که اگر ضرورت باشد و به محل خوفی رسیده شود، هر یک از ملازمان چیزی از آن همراه داشته باشند.

دیگر آنکه، چون تمادی ایّام این سفر ظاهر است و بر عمر اعتمادی نیست، اگر یک نوبت دیگر ملاقات فرموده قاعدهٔ خیر باد به تقدیم رسد، می‌تواند بود. امّا با وجود این دو حال از این مقدّمات که نوشته شد، دغدغه ای نیزهست که مبادا به خاطر شریف غباری رسد و تصوّر فرمایند که غرض از این سخنان منع عزیمت ایشان است. چون همیشه هر چه[4] از روی دولتخواهی به خاطر می‌رسیده[5]، بی تکلّف گفت و شنید می‌نموده‌اند، ما را نیز لازم نمود که هر چه در این ابواب به خاطر رسد، اشعار می‌فرماییم. باقی رأی صوابنمای مختارست و هر چه به صلاح دارین مقرون خواهد بود به تقدیم خواهد رسید. سعادت دارین ملازم بادا، والسلام».

و چون در ضمن این سطور این معنی در کمال ظهور بود که خاطر اشرف اعلیٰ بسیار به آن مایل است که نوبت دیگر بین الجانبین ملاقات دست دهد. آن حضرت آن عزیمت را در حیّز تأخیر انداخته، علم توّجه به جانب مرو انداختند. [۳۳ ـ پ] امّا چون در نواحی سرخس نزول فرمودند، موکب همایون نیز از آن جانب رسیده به عزّ ملازمت صاحب‌قران عالی‌منزلت فایزگشتند و بی شائبهٔ تکلّف این پادشاه کامگار به واسطهٔ دریافتِ ملاقاتِ امیر هدایت شعار آن مقدار بهجت و سرور اظهار نمودند که اگر از هزار یکی و از بسیار اندکی شرح پذیر گردد، شاید که برلاف و گزاف محمول شود.

و امیر عالی مقام سه روز در اردوی کیهان بوی توقف کرده، در آن ایّام تبرّکات پادشاهانه و تنسوقات خسروانه از اسبانِ راهوار و شتران باربردار و اجناس بی‌قیاس و

---

۱. کا: جایز.
۲. کا: رسد.
۳. کا: می‌فرموده‌اند.
۴. کا: آنچه.
۵. کا: رسید.

نقودِ نامعدود و پیشکشِ خسرو جمشیدوش و شازادگان بلند مرتبت و روی پوشان سراپردهٔ عصمت فرمودند و مطایای آمال امرا و وزراء و صدور و ایچکیان، بل اکثر ملازمان آستان سلطنت آشیان را از موائد انعام و احسان خویش گرانبار ساختند و به عرض حضرت اعلیٰ رسانیدند که: شما نوبتی بر زبان الهام بیان می گذرانیدید[1] که هرگاه مرا از شغل خطیر جهانداری ملالت دست دهد به مجاوری مزار فایض الانوارِ زبدة الاولیا شیخ نجم الدین کبریٰ[2]، یا جاروب‌کشی آستانهٔ علیّه مقرّب حضرت باری، خواجه عبدالله انصاری ـ قدّس سرهما ـ قیام خواهم نمود. اکنون شما را این معنی میسّر نمی‌گردد و مرا به طوعِ و رغبت، اجازتِ سفر حجاز نمی‌دهند؛ رخصت فرمایند تا به وکالت نفس همایون [۳۴ ـ ر] بقیهٔ زندگانی را به جاروب‌کشی آستانهٔ علیّهٔ انصاریه صرف نمایم و از امر ملازمت مطلقاً معاف باشم، زیرا که ضعف پیری و شیخو خیّت در بنیهٔ من اثر کرده و قوت فوت شده [و][3] بدن ضعیف گشته است،

نظم

رسم[4] است که مالکان تحریر آزاد کنند بندهٔ پیر

حضرت صاحب‌قرانی[5] از غایت لطف و مهربانی این ملتمس را به حسن قبول تلقی فرموده بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که: مادام که شما در خراسان متوطّن باشید هر التماس که فرمایید به عزّ اجابت مقرون است، چه به یقین دانم که اگر این ملک از وجود شریف شما خالی باشد احوال فِرق انام از خواص و عوام به اختلال انجامد.

آنگاه قامت قابلیّت امیر صافی‌طویّت را به پوستین کیش ابرهٔ زربفت که به تکمه‌های طلا مزیّن و محلّیٰ بود و دیگر جامه‌های گرانبها که مناسب منصب مذکور بود بیاراستند و

---

۱. اساس، کا: گذرانیدند
۲. کا + رحمة الله علیه.
۳. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.
۴. کا: رسمی.
۵. اساس + ع / مصرع؛ با توجه به سلاست در جمله حذف شد.

رخصت مراجعت به دار السّلطنهٔ هرات ارزانی داشت و آن حضرت در اواسط شعبان سال مذکور نوبت دیگر آن بلدهٔ فاخره را از فرّ طلعت خجسته پر نور گردانیدند. اهالی آنجا از مشایخ و سادات و علما تا سوقیّه و رعایا بدین جهت بغایت مبتهج و مسرور گشتند و به سجدات شکر و ایفای نذور، قیام و اقدام نمودند.

در این اثنا خاطر عاطر امیر هدایت انتما، مایل به آن شد که در آستانهٔ علیّهٔ انصاریه جشنی عظیم ترتیب فرموده، اکابر [۳۴-پ] و اشراف بلدهٔ هرات را مهمانداری نماید و از ایشان دریوزهٔ فاتحه کنند. لاجرم به یراق [و][۱] اسباب آن کار فرمان داد و ملازمان به ترتیب دعوتِ بی‌نهایت مشغول گشته، هفتاد سر گوسفند و بیست سر اسب و سی من قند صرف نمودند، باقی اشیا را بر این قیاس باید کرد.

و در روز پنجشنبه بیست و دوم شعبان سنهٔ مذکوره از سلاطین: میرزا سلطان احمد و میرزا محمد قاسم و سید عبدالله میرزا، و از مشایخ: مولانا شمس الدّین محمد روجی و شیخ جلال الدّین ابو سعید پورانی و خواجه ابو احمد و خواجه کلان ولد مولانا سعد الملة و الدّین الکاشغری و خواجه ضیاء الدّین یوسف و مولانا حمید الدّین تبادکانی، و از سادات و نقبا: امیر جمال الدّین عطاء الله اصیلی و امیر نظام الدّین عبدالقادر و امیر ابراهیم مشعشع و امیر برهان الدّین عطاء الله و امیر ابراهیم مشهدی و امیر صدر الدّین یونس، و از قضات وعلما: قاضی قطب الدّین احمد الامامی و مولانا نظام الدّین عبدالحق و مولانا کمال الدّین مسعود شروانی[۲] و مولانا کریم الدّین دشت بیاضی و خواجه احمد و خواجه عبدالرحمان اولاد قاضی خواجه کلان و غیرهم از اکابر و اعیان که تفصیل اسامی ایشان موجب تطویل می‌شود، در آستانهٔ مذکوره جمع شدند.

و امرای صف آرای مثل: امیر کمال الدّین شاه حسین و امیر جنید ساربان و امیر محمد کوکلتاش و امیر حاجی پیر [۳۵-ر] و اولاد امیر سیّد غیاث الدّین محمد باغبان در آن انجمن بر پای بوده، به خدمت اکابر و یساولی قیام می‌نمودند.

---

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۲. اساس، کا: شیروانی، با توجه به صفحه ۶۵ همین کتاب و منابع تاریخی تصحیح شد.

القصّه، مجلسی منعقد شد که تا مهر سپهر پیما، جهان بی‌سر و پا را سایر است هرگز پرتو به چنان مجمع نینداخته و تا فلک قدیمی نهاد از ثوابت و سیّار به صدهزار چشم بر عالم ناظر است به چشم او چنین محفلی درنیامده.

نظم

چه جشنی، بزمگاه خسروانه	هزارش ناز و نعمت در میانه
مهیّا کرده خوانهای ملوّن	به نعمتهای گوناگون مزیّن

و بعد از کشیدن طعام و قرائت[1] کلام ملک علّام، آن مرجع و ملاذ انام از مشایخ عظام التماس فاتحهٔ فایحه نموده، استمداد همّت فرمودند. و در آن سال اکثر اوقات در گازرگاه به سربرده، در جانب شرقی آستانهٔ علّیهٔ انصاریه خانقاهی[2] بنا کردند[3] به قدر امکان در رواج [و][4] رونق مهام آن مزار بزرگوار افزودند. امّا با وجود وقوع این حالات مطلقاً هوای توجه به حریم حرم و خیال طواف روضهٔ حضرت خاتم ـ صلّی الله علیه و سلّم ـ از فضای دل و سویدای خاطر این امیر فرخنده مآثر کم نشد و در سنهٔ خمس و تسع‌مائه (۹۰۵) چند نوبت به واسطه و بی واسطه از صاحب‌قران عالی منزلت رخصت طلبیدند و آن حضرت هر بار سر رضا جنبانیدند، اما باز پشیمان گشته به منزل امیر صافی‌ضمیر تشریف آوردند و التماس توقف کردند و بالاخره [۳۵ ـ پ] از سر رضای خاطر همایون درگذشتند و شرف اجازت ارزانی داشته، نشان راه عنایت فرمودند بر این موجب که سواد کرده می‌شود:

بالقدرة الشاملة الکبری من ولی الحسنات و القوة الکاملة العظمی ممن یرفع البعض فوق بعض درجات، ابو الغازی سلطان حسین بهادر؛ سوزومیز.[5]

بر مرایای ضمایر غیبی مداثر اولی الابصار و سویدای خواطر قدسی بصایر[6] ارباب

---

۱. کا: تلاوت.
۲. اساس: خانقاه.
۳. کا: کرده و.
۴. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.
۵. اساس: سیوزمیز.
۶. اساس: بسایر.

خبرت و اعتبار که هدات عرصهٔ نیاز و ولات عرضهٔ[1] حقیقت و مجازند مخفی و محجوب نخواهد بود که چون قافله سالار منازل توفیق و توحید در وادی تحیّر عوالم کون و مکان ابتدای اهتدای ﴿وَمَنْ یُعظِّم[2] شَعائِرَ اللهِ﴾ [۲۲ / ۳۲] نماید و سابقهٔ بارقهٔ مراحل تحقیق و تأیید، اسعاد امداد تقدیس و تمجید در ظلام غمام آثار انوار ﴿فَأَیْنَمَا تُوَلُّوا فَثَمَّ وَجْهُ اللهِ﴾ [۲ / ۱۱۵] بخشید، گوش هوش سعادتمندی با صفای ندای: «**هل من سائلٍ و هل من مُستَغفِرٍ**» مشرف شود که به تلقین مُلهِمِ دولت ابدی و الهام ملقّن عنایت سرمدی از جان و جنان به جواب هدایت انتساب «**لبّیک اللّهم لبّیک**» رطب اللسان تواند گشت.

غرض از ایراد این بنیاد و مقصود از ایجاد این ایراد آنکه عالی جناب، معالی نصاب، هدایت مآب، موفق الخیرات، مؤسّس المبرّات، اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرّب الحضرت السّلطانیّ، رکن السّلطنة القاهره، عمدة المملکة الباهرة نظام الحقّ و الحقیقة و الدّین امیر علی شیر ـ ادام الله تعالی میامن برکاتُه ـ که از [۳۶ ـ ر] بدو طلوع بیضهٔ بیضای دولت این دودمان و نشو غصون شجرهٔ خلافت این خاندان، رضیع دولت و رفیق شوکت این فرقهٔ کریمه بوده و ذات ملکی صفاتِ ولایت سمات ایشان با نفس[3] نفیس همایون اتحاد ظاهری و باطنی داشته و دارد و در هیچ حال از صحبت خلد آیین و مجلس جنّت تزیینش گزیر نبوده و نیست.

در این وَلا که به دلالت هادی دین قویم و هدایت دلیل ﴿و یهدِی مَن یَشاءُ إلی صِرَاطٍ مُستَقِیم﴾ [۱۰ / ۲۵] سرافراز آمده، خطاب بلا ارتیاب ﴿فَوَلِّ وَجْهَکَ شَطْرَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ﴾ [۲ / ۱۴۴] و صدای جهان آرای ﴿جَعَلَ اللهُ الکَعْبَةَ البَیْتَ الحَرَامَ قِیَاماً لِلنّاسِ﴾ [۹۷/۵] به اشارت بشارت حقیقی و اشادت سعادت یقینی مستمع است، استدعای آن فرمود که رخصت طواف آن ارض مقدّس و اجازت وصول بدان وادی اقدس که: ﴿فِیهِ آیاتٌ بیّناتٌ مَقَامُ إبرَاهِیمَ﴾ [۳ / ۹۷] نعت و صفت آن است یافته، بعد از وفور به ادراک آن موهبت به شرایط امداد دعای دولت و استدامت حشمت اقدام نماید. اگر چه چند نوبت این نیّت

---

۱. اساس: مرضة.

۲. اساس: تعظم

۳. کا: بنفس.

پیشنهاد اعمال خجسته آمال خود ساخته، همین معنی را ملتمس بودند و هر نوبت به سببی [از][۱] اسباب که متضمنِ مصلحت خلایق که بدایع ودایع خالق‌اند، التماس توقّف رفته بود مبذول افتاده. در این نوبت به ملاحظهٔ رعایت رضای خاطر فیض‌آثارش که همه وقت عزیز و گرامی بوده، ایجاب مسؤل آن عالی جناب را مرعی فرمودیم و حکم [۳۶ـ پ] جهان مطاع آفتاب شعاع واجب الإتّباع ـ نفذ الله تعالی فی مشارق الأرض و مغاربها ـ شرفِ نفاذ و سمت اصدار یافت که آن عالی جناب متوجه حجازند؛ به هر جا از ممالک و مسالک رسند، حکّام و اعیان و اهالی و مقیمان و مستحفظان طرق شرایط احترام و تبجیل مرعی داشته، دقیقه‌ای[۲] از دقایق خدمتکاری نامسلوک نگذارند و ایشان و مردم و متعلقان که همراه باشند همه به سلامت گذرانیده، در منازل مخوفه بدرقه دهند و مقدم شریفش را عزیز و محترم دانسته شکر و شکایت را مؤثر شناسند.

سبیل برادران تاج بخشِ تخت نشین و فرزندانِ صاحب‌قرانِ نصرت قرین و امرای ملک‌آرای فلک تمکین و داروغگان و اشراف و اعیان و کافّهٔ سکنهٔ مساکن و عامهٔ متوطنهٔ مواطن علی اختلاف طبقاتهم و تباین درجاتهم آنکه بر حسب فرمان واجب الاذعان به تقدیم رسانند و از مضمون و مدلول حکم همایون عدول و انحراف و تجاوز و انصراف جایز ندارند و چون به توقیع رفیع اشرف اعلیٰ مزیّن و موشّح و موضّح و محلّی گردد، اعتماد نمایند.

کتب بالامر العالی اعلاه الله تعالی وخلّد نفاذه ولازال مطاعاً فی خامس شهر ذی‌قعدة الحرام سنهٔ خمس و تسع مائه (۹۰۵) من الهجرة النبویه».

امّا چون در وقت حصول این حکم آفتاب در اواخر جوزا بود و به واسطهٔ شدّت حرارت هوا سفر بغایت متعسّر می‌نمود، مقرّر چنین شد که اوایل سنبله احرام حریم حرم بسته و زبان [۳۷ـ ر] به «**لبیک اللهم لبیک**» گشاده و متوجّه گردند. در این اثنا صاحب‌قران مظفّرلوا جهت مخالفت شاهزادهٔ عالمیان محمد حسین میرزا به جانب

---

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۲. کا: دقیقة + را.

استرآباد نهضت فرمودند و ملازمان امیر هدایت نشان به جدّ و جهد فراوان به یراق[۱] سفر مشغولی[۲] نمودند.

بیت

بی‌خبر زانکه نقشبند قضا　　در پس پرده نقشها دارد

القصّه، چون مهر[۳] عالم گرد خانهٔ عطارد را به نور حضور منوّر ساخت و فی الجمله اعتدالی در هوا پیدا شد، عالی‌حضرت خداوندی در روز چهارشنبه سلخ محرم الحرام سنهٔ ست و تسع مائه (۹۰۶) بر مرکب تأیید سوار گشتند، بدان عزیمت که در عین الحیات نزول فرموده، بعد از نماز جمعه از آنجا به صوب مشهد مقدّس، بلکه به جانب وادی اقدس روان شوند.

اما در اثنای راه اموری که مکروهی طباع سلیمه تواند بود پیش آمده، به منزل شریف مراجعت نمودند به خیال آنکه به مقتضای حدیث: «**بارک في سَبتِها وخَمِیسِها**» در روز پنجشنبه هشتم صفر که به حسبِ قول ارباب نجوم هر ساعت[۴] مسعود بُوَد، آن عزیمت را به امضا رسانند.

امّا در روز جمعهٔ دوم ماه مذکور بعد از ادای نماز از مشایخ و علما و اهل ارشاد: شیخ جلال الدّین ابو سعید پورانی و جناب شیخ الاسلامی ملاذ الانامی[۵] سیف الملّة والدّین احمد التفتازانی و شیخ صوفی علی و مولانا معین الدّین الفراهی و مولانا کمال الدّین حسین [۳۷-پ] الکاشفی، و مولانا حمید الدّین التبادکانی[۶]، وخواجه عماد الدّین عبدالعزیز ابهری، و از سادات و نقبا: امیر قوام الدّین حسین مازندرانی و امیر جمال الدّین عطاء الله اصیلی و امیر نظام الدّین عبدالقادر و امیر شمس الدّین محمد بن امیر یوسف رازی و دیگر اشراف و اعیان و رؤسا و کلانتران بلده و بلوکات هرات به ملازمت آن

---

۱. چ: بیراق.
۲. اساس: مشغول.
۳. کا: میر.
۴. کا: که هر ساعت آن.
۵. کا: شیخ الاسلام ملاذ الانام.
۶. کا: تبادکانی.

حضرت رسیده، به موقف عرض رسانیدند که: سبب آرامش بلاد خراسان و موجب آسایش طوایف ایشان ذات فایضة البرکات شماست. در این وقت این دیار[1] از وجود با جود[2] سلطان صاحب‌قران خالی است. اگر فرّ حضور فایض النور شما نیز عاطل ماند، یمکن که فتنه‌هایی روی نماید که تدارک آن در حیّز امکان نیاید، خصوصاً که پادشاه اوزبک بر ماوراءالنهر استیلا یافته و داعیهٔ عبور از آمویه دارد.

اکنون چون احوال عراق و شام نیز در غایت پریشانی است و طرق در نهایت ناامنی و به حسب شرع شریف در چنین وقتی حج واجب نیست، التماس این فقیران آن است که یک بار دیگر بر جان خراسانیان منّت نهاده امسال از سر این سفر درگذرند و ثواب این خیر را از هفتاد حج پیاده زیاده شمرند.

عالی‌حضرتِ خداوندی بر زبان فصاحت بیان گذرانیدند که: بر همگنان بلکه [۳۸-ر] بر عالم و عالمیان روشن و مبرهن خواهد بود که مدّت مدید و عهد بعید است که این هوس در سر و این اندیشه در خاطر سمت رسوخ دارد که عزیمت این سفر مبارک به امضا رسد و هر بار که نیّت نهضت بدان‌جانب فراخور حال یراق کرده شد، صاحب‌قران بی‌همال مانع گشتند و حالا که به لطایف الحیل اجازت فرموده نشان همایون عنایت کرده‌اند و مبلغی کرامند جهت یراق خاصه و ملازمان مصروف[3] گشته است، محل آن نیست که درخواست کسی به سمع رضا جا یابد. مع ذلک به ملاحظهٔ حدیث: **«إدخالُ السُّرورِ في قَلْبِ المؤمِنِ خَيْرٌ مِنْ عبادةِ الثَّقَلَيْنِ»**، التماس شما را به اجابت مقرون گردانیدم و جهت مصلحت عباد این نوبت دیگر خود را ازین متمنا گذرانیدم.

از استماع این سخن همگنان را رقّت بی‌نهایت دست داده، خرم و مسرور به منازل خود مراجعت نمودند و به تجدید کمر اخلاص امیر عالی‌شان بر میان جان بسته، زبان به دعا و ثنا گشودند.

---

۱. کا: دیار + که.

۲. اساس: با وجود؛ کا، ذی جود، با توجه به فحوای عبارت تصحیح شد.

۳. کا: مصرف.

القصّه، اگر چه بنابر اسبابی که مذکور شد، آن حضرت را سعادت وصول به مکّهٔ مکرّمه و مدینهٔ طیّبه اتفاق نیفتاد، امّا به کرّات مردم معتمد و امین را رعایتهای کلی نموده فرستادند تا از قبل[1] ایشان حج گذاردند[2] و در این باب محضرها مشتمل بر اسامی اکابر و اشراف آن مقام شریف [۳۸-پ] آوردند - الحمد لله علی ترادف آلائه و تواتر نعمائه.

---

۱. اساس: قبیل. ۲. کا، گزارند.

مقصد هفتم

در بیان رأفت و رحمت

بر صحیفهٔ خاطر عقلای روشن ضمیر به قلم تقدیر مثبّت گشته که اشرف صفات نزد حضرت احدیّت، صفت رحمت است و رأفت، و کلمهٔ: «**سبقت رحمتي على غضبي**» بر ثبوت این مدّعا دلیلی است در غایت استحکام و متانت. اگر خصلتی محبوبتر از بخشایش و مهربانی بودی، حق سبحانه و تعالی ذات مقدّس خود را در صدر سور قرآنی به آن ستودی.

هادی صراط مستقیم و برگزیدهٔ روف رحیم، امتِ بلند منزلت را به اظهار این سیرت مأمور گردانیده، حیث قال صلّی الله علیه وسلّم: «**اِرْحَموا**[1] **مَنْ في الأرْضِ يَرحَمكم**[2] **مَن في السَّماء**». ودر حدیث دیگر سخت‌دلان را از دایرهٔ متابعان خویش خارج ساخته، چنانچه فرموده که: «**مَن لا يَرحَم صغيرَنا و لا يُوقِّر**[3] **كَبيرنا فليسَ منّا**».

پس بر ذمهٔ همهٔ فرق انام لازم و بر رقبهٔ جمله خواص و عوام واجب و متحتم است که

---

۱. کا: ارحم.
۲. کا: یرحمک.
۳. اساس: یوفر.

نسبت به خاص و عام در طریق رأفت سلوک نمایند تا از رحمت خالق ارض و سما محروم نمانند و از سنت سیئهٔ سختدلی[1] اجتناب و احتراز فرمایند تا اهل علم و تقوا ایشان را از سلک امت خاتم الانبیا خارج ندانند.

نظم[2]

دلا گوش کن از من این نکتهٔ خوش[۳۹ - ر]
که ماندست در گوشم از نکته‌دانان
که هر کس کشد تیغ نامهربانی
شود کشتهٔ تیغ نامهربانان

و چون فروغ این معانی نزد آن مظهر مراحم رحمانی مقرّب حضرت سلطانی کالشّمس فی رابعة[3] النهار ظاهر و آشکار بود، پیوسته شیمهٔ شفقت و مرحمت را شعار خویش کرده بودند و همواره جناح رأفت و عاطفت بر مفارق اهل عالم گسترده، حرقت دلِ درماندگان از شربت شفقت تسکین می‌گرفت و جراحت سینهٔ ستمدیدگان از مرهم مرحمتش اندمال می‌پذیرفت. جهت تحقق این دعوا و ثبوت این مدعا، قلم خجسته رقم به تحریر حکایتِ چند اقدام می‌نماید و صحایف این اوراق را به ذکر مآثر ستودهٔ آن مرجع اعاظم و اکابر آفاق می‌آراید و من الله الإعانة و التأیید.

حکایت: در زمان سلطان سعید، میرزا سلطان ابوسعید که لشکریان سلطان صاحبقرانی گاهی به مقتضای وقت و زمان بر اطراف ولایت[4] خراسان تاخت می‌آوردند، نوبتی دوتن از ایشان به دست امیر احمد حاجی افتادند و او بی تأمل حکم کرد، که هر دو را کشته سرها را پیش والی سمرقند سلطان احمد میرزا برند. عالی‌حضرت خداوندی، مقرّب الحضرت السلطانی در آن وقت در اردوی امیر حاجی احمد بودند و چون از این حکم واقف گشتند، بر حال آن دو اسیر ترحّم [۳۹ - پ] فرموده به سمع جناب امارت

---

۱. اساس: سیّه سخت دلِ.
۲. اساس: بیت.
۳. کا: رائعة.
۴. اساس: والایات.

مآب رسانیدند که: مناسب آن است که این دو شخص را زنده نزد سلطان احمد میرزا فرستید تا بی‌واسطه کیفیت حالات میرزا سلطان حسین را از ایشان معلوم کنند و به مقتضای رأی خود دربارهٔ ایشان حکم فرماید.

امیر احمد حاجی را این سخن مستحسن افتاد و آن حضرت را دعای خیر گفته، اسیران را پیش پادشاه خویش فرستاد. سلطان احمد میرزا بعد از آنکه احوال سلطان صاحب‌قران را از ایشان معلوم کرد، هر دو را حبس نمود و پس از انقضای چندگاه یکی از آن دو عزیز خلاص گشته به ملازمت امیر صائب تدبیر شتافت و غاشیهٔ خدمتش به سر دوش گرفته، مدت الحیات به دعای جان درازی ملازماتش اشتغال می‌نمود.

حکایت: نوبتی جمعی از امرای سلطان سعید در نواحی چهچه فوجی از لشکریان سلطان صاحب‌قران را بعد از محاربه اسیر ساخته بر یکدیگر قسمت نمودند که بکشند و سرهای ایشان را نزد پادشاه خویش فرستند. و عالی‌حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی به مصاحبت میرزا بیک ولد امیر سلطان حسین[1] ارهنگی در آن اردو بودند. بالجمله از آن اسیران دو نفر به امیر سلطان حسین[2] رسیده ـ در محلی که امیر مشارٌ الیه حاضر نبود. و آن حضرت با میرزا بیک در وثاق نشسته بودند ـ تواچی آن دو کس را آورده گفت که [۴۰ ـ ر] فی الحال هر دو را به قتل رسانید و سرها را بفرستید.

امیر عالی[3] سیرت از مشاهدهٔ این صورت متغیّر گشته میرزا بیک را گفتند که من کشته در فلان محل از جنگ گاه دیده‌ام. امید آنکه یک دو تنگه[4] به جلاد دهید تا[5] سر او را بیاورد و یک تن از اسیران را بگذارد. میرزا بیک به موجب فرموده عمل نموده، آن حضرت یک شخص را خلاص ساختند و متفکر بودند که آیا دیگری را به چه تدبیر خلاص دهند که ناگاه تواچی رسید که یک اسیر را بیش مکشید که یک سر کفایت است.

---

۱. کا: حسن.

۲. اساس: حسن، در حبیب السّیر نیز، حسن و حسین آمده است

۳. اساس: علی.

۴. اساس: سکه؛ کا: تنگه

۵. کا: دهید +که.

لاجرم سری را که از معرکه آورده بودند تسلیم نموده، هر دو شخص را رها کردند.

حکایت: نوبتی خیال ابدانی[1] و معموری ولایت خوارزم در خاطر همایون سلطان صاحب‌قران افتاده، فرمان لازم الاذعان صادر شد که از ساکنان خراسان سه‌هزار خانه‌وار[2] را به خوارزم فرستد تا آنجا متوطن گشته، در امر عمارت و زراعت سعی و اهتمام نمایند. چون پرتو شعور امیر مؤید منصور بر این حالت افتاد، بر حال مردم ترحم فرموده به موقف عرض رسانیدند که اگر چه غرض حضرت اعلیٰ از این حکم آبادانی دیار اسلام و ترفیه احوال فرق انام است، امّا بالفعل به سبب جلا از وطن مألوف و مسکن معهود[3]، تفرقهٔ بسیار به مسلمانان می‌رسد و معلوم نیست که به مجرّد توطن این جماعت، آن ولایت [۴۰ ـ پ] معمور گردد، امید به عواطف خسروانه آنکه از سر این معنی درگذرید زیرا که، هرگاه که ارادهٔ ازلی به تعمیر خوارزم تعلّق پذیرد، بی از آنکه کسی را تکلیف جلای وطن نمایند، معمور خواهد شد.

سلطان صاحب قران در کرّت اوّل این سخنان را به سمع رضا اصغا نفرمود، بلکه ده‌بار این امیر شفقت شعار در این باب مبالغه و الحاح نمود و فایده‌ای بر آن مترتّب نگشت. امّا یک نوبت دیگر جرأت کرده معروض داشت که چون حکم همایون بر این جمله نفاذ یافته که من هر مهمی را که بی‌موقع واقع گردد تا نه نوبت اختیار گفتن داشته باشم. قصهٔ کوچانیدن مردم را به خوارزم نه بار عرض کردم به جایی نرسید، بلکه از آن نیز تجاوز کرده، ده نوبت جهت رفع این صورت مصدع گشتم و به مقتضای مدعای خود جواب نیافتم. اکنون یک بار التماس خویش را مکرّر می‌کنم و امید قبول می‌دارم.

شهریار عدالت شعار جواب داد که من می‌دانم که شما[4] از برای صلاح دولت روز افزون در این باب این مقدار مبالغه می‌نمایید[5]؛ امّا بنابر آنکه من[6] پیش از طلوع تباشیر صبح سلطنت نذر کرده بودم که در آبادانی آن دیار شرط سعی و اجتهاد به جای آورم،

---

۱. کا: آبادانی.

۲. اساس: دار

۳. اساس معهود + و

۴. اساس + را، که با توجه به نسخهٔ کا تصحیح شد.

۵. اساس، کا: نماید.

۶. اساس: من + از.

خود را بالکل از این معنی نمی‌توانم گذرانید. اکنون بنابر استصواب شما حکم فرمودم که از آن سه هزار خانه وار[1]، مزاحم چهار دانگ نشوند [۴۱ ـ ر] و دو دانگ را بیش تکلیف توجه بدان طرف ننمایند.

قطعه

ای خوش آن دانا که پیش شاه، دم گـاهِ قـهر از نکـتهٔ خـوش مـی‌زند

نکـته‌ای چـون آب مـی‌آرد لطـیف شـــاه را آبـــی بـــر آتش مـــی‌زند

حکایت: در زمستانی که صاحب‌قران باستحقاق در بلدهٔ مرو قشلاق فرمودند و آن ملاذ اکابر آفاق، اقبال آسا ملازم بارگاه سپهر اشتباه بودند، فاخته‌ای چند نوبت به خرگاه آن حضرت درآمد و بنابر آنکه کسی متعرض او نشد، هم آنجا[2] آشیانه ساخته بیضه نهاد. و چون خسرو سیارگان از زمستان خانهٔ حوت به منزل عزّ و شرف خویش خرامید و سلطان صاحب قران متوجه دار السّلطنهٔ هرات گردید، آن فاخته هنوز بیضای[3] خود را نشکسته بود. لاجرم شفقت ذاتی و مرحمت جبلّی عالی‌حضرت خداوندی اقتضای آن فرمود که آن خرگاه را همچنان بگذارند تا آن فاخته بچگان را برون آورده بزرگ گرداند.

بنابراین خواجه حسن بختیار را فرمودند که محافظت آن خرگاه نماید و هر گاهی که فاخته بچگان را پرنده سازد، آن را[4] جهت حق السعی خویش بردارد و خواجهٔ مشارٌ الیه این معنی را قبول نموده مراقب احوال آن جانور می‌بود، تا آن زمان که اولاد امجاد را کلان کرده[5] آن منزل را باز پرداخت.

حکایت: نوبتی این امیر هدایت منقبت [۴۱ـپ] بعد[6] از ادای صلات عصر به

---

۱. اساس: دار، خوانده می‌شود.

۲. کا: همان

۳. کا: بیضه‌های.

۴. کا: فاخته بچه‌گان ... خرگاه.

۵. کا: کرد.

۶. کا: پس.

خلاف معهود به پرسش مردمی که به جماعت حاضر نشده[1] بودند، قیام ننمودند و بر سبیل سرعت به باغچهٔ خاصهٔ خویش توجه فرمودند و بی از آنکه در موضعی توقف نمایند، مراجعت کردند. این حرکت موجب تعجّب بعضی از ملازمان که در خدمتش بودند شد و آن حضرت این صورت را دریافته، بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که من در وقت توجّه به مسجد در فلان موضع وضو ساخته بودم و چون در صف جماعت ایستادم، موری دیدم که بر کتف من چسپیده، دانستم که در محل وضو ساختن خود را متعلقِ به من گردانیده. متوهّم شدم که مبادا از کتف من افتاده آزاری به وی رسد و راه خانهٔ خویش را نیابد و این سببِ وبال من گردد، بنابر آن، بعد از اتمام نماز به طریق تعجیل به موضع وضو ساختن رفته، او را بر در منزلش گذاشتم و خاطر از دغدغهٔ این مظلمه فارغ ساختم.

خدام آن حضرت بعد[2] از استماع این حکایت از نهایتِ مرحمتش در بحر حیرت افتادند و زبان به دعای وثنا گشادند.

۱. کا: شده.　۲. کا: پس.

مقصد هشتم

در فضیلت تواضع

به مقتضای مرویهٔ صحیحهٔ: «انّ التَّواضُعَ لا یـزیدُ الْـعَبْدَ إلّا رِفْـعَةً فَـتَواضَـعُوا یَـرْفَعْكُمُ اللّٰهُ».اَحسن اعمال اهل عالم و اَیمن افعال اولاد آدم آن است که [۴۲ - ر] پیوستهٔ سنت سنیّه تواضع و فروتنی را شعار خویش سازند تا به عنایت بی‌غایت الهی اختصاص یافته، رایت رفعت مهتری به اوج سپهر نیلوفری برفرازند و بر طبق کلمهٔ کریمهٔ: «لا یَدْخلُ الْجَنَّةَ مَنْ کان في قَلْبِهِ مِثْقالُ ذَرَّةٍ مِنْ کِبْرٍ»، انسب به حال سالکان مسالک اسلام و الیق به طور عارفان ملّت خیر الانام چنان است که همواره از سیرت سنیّئهٔ عجب و تکبّر اجتناب و احتراز نمایند تا از جحیم و عذاب الیم خلاص گشته به هدایتِ دلیل: ﴿یَهْدِی مَن یشآءُ إِلیٰ صِرَاطٍ مُسْتَقِیمٍ﴾ [۱۰/۲۵]» به ﴿جنّاتِ النّعیم﴾ [۶۵/۵] درآیند.

قطعه

۱ از کـبر مـدار هیچ در سـر هـوسی — کز کبر به جایی نـرسیده‌ست کسـی
چون زلف بتان شکستگی عادت کن — تـا صـید کـنی هـزار دل هـر نـفسی

حکایت: بسیاری از فضلای دانشوران فضیلت گستر مرقوم کلک بیان گردانیده‌اند که، چون طنطنهٔ کوس ظهور خلیفهٔ اعظم، یعنی آدم به گوش هوش منتشیان[۱] عالم سفلی رسید، بعضی از عناصر که به صفت عُجب و تکبّر اتصاف داشتند[۲]، با خود مخمر کردند که خمیرمایهٔ آن طینت و هیولای[۳] آن صورت ایشان خواهند بود. بیان این سخن آن است که ازِ استماع آیت: ﴿**إِنّي جاعِلٌ فِي الْأَرْضِ خَلِيفة**﴾ [۲/۳۰] حرارتی در مزاج عنصر ناری پیدا شده، بخار پندار به کاخ دماغ او تصاعد نمود و آتش تمنا در کانون ضمیرش مشتعل گشته، زبان به لاف و گزاف برگشود که:[۴]

مصرع

منم که [۴۲ ـ پ] با فَلک همرازم و با مَلک هم‌آواز

اشتعالِ حرارت غریزی که مادهٔ حیات است اثری از آثار من است و حدیث: «**بشّر المحرورینَ بطُولِ العُمْرِ**»، ناظر به ذات بزرگوار من. آهن سنگدل در کورهٔ مجاهده از هیبتم آب و طلای تمام عیار در بوتهٔ ریاضت از مهابتم یاقوت مذاب.

حضّار مجلس از شنیدن امثال این کلمات آب تشوق به ملاقات خلیفهٔ واهب العطیّات از دیدهٔ امید روان کرده به اتفاق گفتند، که سزاوار این منصب عالی به غیر[۵] گوهر شریف، باری[۶] دیگری نیست و با وجود او هر که از ابنای زمان این اندیشه به خاطر آرد، مهوّس باد پیما باشد. و چون شمیم این خبر به مشام باد رسید، از حدیث باد انگیز، آتش در اهتزاز آمده، خود را بدان انجمن رسانید وآتش را مخاطب ساخته گفت: در این اوقات چنین شنیدم که خبط دماغ و یبوست مزاج بر تو غلبه کرده، می خواهی که نوباوهٔ ریاض خلافت الهی که ارادهٔ ازلی به تکوّن آن متعلق گشته، تو باشی. و ندانسته‌ای که به‌جهت سمت سمّیت که بر طبیعت تو غالب است، قابلیّت این امر نداری! مزاج هرکه به اعتدال

---

۱. کا: منشیان

۲. ظاهراً از هر دو نسخه عباراتی افتاده است.

۳. اساس: هیولی

۴. کا: که + مصرع

۵. کا: غیر + از.

۶. اساس: باری، هم خوانده می‌شود.

نزدیکتر به منصب ایالت خلافت سزاوارتر. اعتدال روح حیوانی بلکه بقای آن از نفس مسیح[1] خاصیت من است.

بیت

ز اعتدال، هوا حکم جانور گیرد　　　اگر به نوک قلم صورتی کنند نگار

اگر به مضمون [۴۳ـر]: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ روحِی﴾ [۲۹/۱۵] تأمل شافی نمایی، دیگر از این دعوی بی معنی دم نزنی واگر به فحوای: ﴿وَ نُفِخَ فِي ٱلصُّورِ﴾ [۹۹/۱۸] ایمان آری، شاید که از باد بی‌نیازی ایمن گردی. باد هنوز زبان در کام خاموشی نکشیده بود که خبر وصول آبِ عذوبت مآب به سمع آن جمع رسید. آتش از ضدّیتی که با وی داشت، عَلَمِ توجه به جانب دیگر برافراشت و آب جوشان و خروشان در آبگیری نزول نموده، بر زبان لطافت بیانش جریان یافت که در این آوان چنین شنیدم که هر یک از آتش و باد را این اندیشه در لوح ضمیر نقش پذیر گشته که خلعت خلیفهٔ حضرت احدیّت از ایشان وجود گیرد، هیهات هیهات! هر مهوّس سودایی را چه زهره که خود راگرم کرده این خیال پزد و هر خام طمع هر جایی را چه یارا که سبکی نموده، هوای این سودا به دماغ آرد!

مصرع

زهی تصوّر باطل زهی خیال محال.

شایستهٔ منصب خلافت کسی است که بر طبق آیت: ﴿وَأَنْزَلَ لَكُمْ[2] مِنَ السَّماءِ ماۤءً فأنبتنا بِهِ حَدَائِقَ ذَاتَ بَهْجَةٍ﴾ [۶۰/۲۷] اجناس اشجار و انواع ریاحین و ازهار از برکت وجود فایض الجودش خضرت و نضارت گرفته، بلکه به مقتضای کلمه خجستهٔ،

مصرع

وَ مِنَ الْماۤءِ كُلُّ شيءٍ حيٍّ[3]

سبب حیاتِ عالم و عالمیان و موجب بقای بنات نبات و اصناف حیوان، ذات افاضت

---

۱. کا: مهیج.　　۲. اساس: ندارد با توجه به قرآن کریم افزوده شد.

۳. مستفاد از آیهٔ ۳۰ سورهٔ الانبیاء.

صفات او گشته [۴۳ ـ پ].

نظم

منم که بر لب شیرین حیات، جان دارم　　　هـزار عـاشق سـرگشته در جـهان دارم

در این اثنا یکی از حاضران، خاک پاک را مخاطب ساخته پرسید که تو در این باب هیچ نمی‌فرمایی و در طلب گوهر مقصود مانند دیگران سعی نمی‌نمایی؟ خاک به زبان حال جواب داد که با وجود ابنای زمان که هر یک شمه‌ای از مناقب و مفاخر خویش بیان کردند:

مصرع

من خود چه کسم ز من که گوید

شیوهٔ من فنا و نیستی است وشیمهٔ من تواضع و پستی. بدین جهت خود را لایق این منصب ارجمند و مناسب صعود بر این درجهٔ[1] بلند نمی دانم. غرض از اطناب آنکه چون خاک دم از نیستی و پستی زد به حکم حدیثی که در صدر مقصد نوشته شد، حضرت خالق البرایا از میان عناصر او را منظور نظر اعتنا ساخته جهت تخمیر طینت آدم ـ علیه السلام ـ برگزید وبه اعزاز: «**خَمَّرتُ طِینةَ آدمَ بِیدی اربعینَ صَباحاً**»، معزّز گردانید.

بیت

خاک شوخاک تـا بـروید گـل　　　که بجز خاک نیست مظهر کل

حکایت: متون کتب سیر مشحون است به این خبر که، چون عدی بن حاتم جهت ملاقات حضرت خاتم ـصلّی الله علیه و سلّم ـ به مدینهٔ مکرّمه آمد، آن حضرت او را به حجرهٔ خاص درآورده، به تعظیم تمام، بر مسند لازم الاحترام خویش نشاند [۴۴ ـ ر] و به دو زانوی ادب در پیش او نشست.

---

۱. کا: بر این آسمان رفعت نمی دانم.

آنگاه زبان معجز بیان گشاده او را به قبول ملّت بیضا دعوت فرمود. ولد حاتم دانست که این مقدار تواضع و تخلّق از کسی که به خلعت رسالت مشرف نباشد، نمی آید. بنابر آن فی الحال در سلک اهل اسلام انتظام یافت. سبحان الله! بعد از آنکه مخاطب به خطاب «لولاک» معزّز و به اعزاز ﴿إنا أرْسَلناكَ﴾ [۳۵ / ۲۴] بدین شیوهٔ ستوده به این[۱] مرتبه می‌پرداخت و بر طبق حدیث: «إنَّما أنَا بَشَرٌ مِثلُكُمْ»، پیوسته خود را با مساکین و فقرای مسلمین برابر می‌ساخت، آیا دیگران به چه سند به این سنّت سنیّه نپردازند و خصلت ناپسندیده کبر و نخوت را شعار و دثار خود سازند[۲]!

مثنوی

در بهاران کی شود سرسبز سنگ　　خاک شو تا گُل بروید رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دلخراش　　آزمون را یک زمانی خاک باش

لله الحمد والمنّه که امیر صافی‌ضمیر، صاحب‌حشمتِ صائب‌تدبیر، مظهر کمالات نفسانی، مقرّب حضرت سلطانی به قدر طاقت و توان.در این صفت حمیده و سیرت گزیده مبالغه می‌نمودند و به حسب وسع و امکان از شیمهٔ نامرضیّهٔ عُجب و انانیت احتراز و اجتناب می‌فرمودند. تواضع دأب ذات شریف او بود و تلطّف رسم مزاج لطیف او.

از اوایل ایّام جاه وجلال [۴۴ ـ پ] و مبادی اوان دولت و اقبال هر مقدار که رایت حشمت و اعتبار این امیر هدایت شعار سمت ارتفاع گرفت، تواضع وتخلقش زیاده بر آن صفت ازدیاد پذیرفت و هر چند که نهال شوکت و اختیار این سعادتمندِ ولایت آثار بلندتر شد، در کسر نفس و فنا بیشتر از پیشتر کوشیده، دم از فروتنی و نیستی زد. هرگاه که از صاحب قرانِ جم جاه نسبت به حال خویش عنایت و عاطفت پیش از بیش مشاهده می‌نمود به خلوتی رفته و سر برهنه کرده، مقداری خاک بر فرق خجسته می‌پاشید و نفس نفیس را مخاطب ساخته می‌گفت که جاه و حشمت دنیا را اعتباری نیست، زنهار که

---

۱. کا: بدین.　　۲. اساس: سازد.

حصول این مرتبه را موجب عجب و تکبّر نسازی و خود را خاک راه دانسته، مهما أمْکَن به سرانجام مهام فقرا و مساکین پردازی.

رباعی

آنی که پناه اهل رازت کردند	بیچاره‌نواز و چاره‌سازت کردند
می‌دار سری به خاکساران زنهار	شکرانهٔ آنکه سرفرازت کردند

حکایت: در ابتدای طلوع تباشیر صبح سلطنت که سلطان صاحب‌قران امیر خسرو نشان را به مُهر زدن در دیوان امارت تکلیف فرمودند، آن حضرت بنابر عدم میلان خاطر انور به تقلید آن منصب به شرف عرض رسانیدند که: حالا که من در سلک نواب و ایچکیان شما انتظام دارم، بی رعایت [۴۵ - ر] رسوم [با سایرین بر][1] همهٔ امرا مقدم می‌نشینم. و مقرر است که هرگاه امر امارت را قبول نمایم بنابر مراعات طریقه توره‌ای، زمره‌ای از برلاسان بر من تقدیم خواهند نمود. بر این تقدیر این منصب دون مرتبهٔ من باشد. امید آنکه کرم فرموده مرا از مهر زدن معاف دارید تا فارغ البال به شرایط خدمت و ملازمت قیام نمایم. صاحب‌قران دوست‌نواز جواب دادند که محال است که من قامت قابلیت شما را به خلعت امارت آراسته نگردانم و آنچه می گویید که پس از قبول آن منصب امرای برلاس مقدّم خواهند نشست، غیر واقع است، زیرا که من حکم می کنم بجز سلطان بدیع الزّمان میرزا هیچ کس از امرا بر شما تقدیم ننماید، لیکن امیر مظفر برلاس با شما دم از دوستی و مواخات می‌زند، اگر خواهید او را رخصت فرمایید تا بر شما مقدم مهر زند و الّا فلا.

القصّه، چون عالی‌حضرتِ خداوندی مقرب الحضرت السلطانی التماس آن بانی مبانی جهانبانی را قبول فرمودند، مقرر شد که آن حضرت و امیر سیّد حسن اردشیر به یک روز جبّهٔ [طلا دوزی][2] و کلاه نوروزی پوشیده مهر زنند، و همه کس را در خیال چنان

---

۱. اساس: بایساس، خوانده می شود؛ کا: بابسیار بر لاسان وهمه؛ تصحیح قیاسی شد.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

بود که به موجب حکم همایون، امیر صائب تدبیر بر همه امرا مقدم مهر خواهد زد. امّا چون در آن روز، علی الرسم، نشانی پیش آن حضرت آوردند تا در ساعت [۴۵ ـ پ] مسعود مهر زنند، اشارت نمودند که نشان را به امیر سیّد حسن دهید تا نخست ایشان مهر کنند. امیر سیّد حسن اظهار تملّق کرده بازنشان را نزد امیر خسرو [نشان][1] فرستاد، و آن حضرت کاغذ را ستانده از غایت کسر نفس[2] بر جای مهر زدند که ممکن نبود که از آن پایانتر کسی مهر توان زد. امیر سیّد حسن از مشاهدهٔ این حالت مضطرب گشته، سایر حضّار[3] از کمال تواضعِ آن مرکز دایرهٔ امارت در بحر حیرت افتادند و زبان به ترنم مضمون این مقال گشادند:

بیت

هزار نقش بر آرد زمانه و نبُود		یکی چنان که در آیینهٔ تصوّر ماست

حکایت: روزی این امیر عالی‌جاه در حضور جمعی کثیر از امرای درگاه، داد خواه می‌پرسیدند که ناگاه مولانا قطب الدّین خوافی[4] که به منصب عالی صدارت سرافراز بود، آمده به اضطراب هر چه تمامتر در میان داد خواهان نشست که نخست به غور مهمّ من برسید. عالی‌حضرتِ خداوندی شرط تلطّف وتفقّد به جای آورده، در تسکین غضب جناب مولوی کوشیدند و او را پهلوی خود نشانده، سبب تظلّم را پرسیدند. جواب داد که خواجه حسین گیرنگی به من اهانت بی‌نهایت رسانیده، گفت که تو سابقاً در سلک نوکران مولانا محمد معمایی انتظام داشتی. آن حضرت از استماع این کلمات متعجب گشته، خنده زنان بر زبان خجسته بیان راندند که این سخن موجب این تهتّک و اضطراب نمی‌شود. زیرا که اگر خواجهٔ مشار الیه [۴۶ ـ ر] را طلب داریم و این قضیه را مرافعت کنیم، ظاهراً آنچه گفته، راست بیرون می‌آید و از سخن راست رنجه شدن بغایت دور از کارست. پس بنابر آنکه آن حضرت در ایّام دولت سلطانِ سعید، میرزا سلطان ابوسعید

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۲. کا: غایت تواضع.

۳. اساس: حضال؛ گویش هروی.

۴. کا: خافی.

روزی چند در مصاحبت امیر سلطان حسن ارهنگی به سر برده بودند، فرمودند که من که سابقاً نوکر امیر سلطان حسن بودم، حالا با وجود حصول منصب ارجمند امارت و وصول به درجهٔ بلند نیابت همچنان از ملازمت ایشان عار ندارم بلکه اگر میسّر شود بیشتر از پیشتر شرط خدمت به جا[1] می‌آورده، خود را از جملهٔ غلامان ایشان می‌شمارم.

حضّار مجلس که این سخنان را شنودند، از کمال تواضع و تخلّق آن حضرت تعجب نمودند و امیر سلطان حسن که در آن انجمن بود، محجوب گشته، جناب مولوی منفعل شد و از سر آن دعوی بی‌معنی درگذشت.

بیت

چون خاک باش در همه احوال بردبار
تا چون هوات بر همه کس قادری رسد
چون آب نفع خویش به هر کس همی رسان
تا همچو آتشت ز جهان برتری رسد

۱. کا: بجای.

مقصد نهم

در شرف جود و سخاوت

بر طبقِ کلمهٔ صحیحهٔ: «**السَّخِيُّ لا يَدخُل النّارَ وإنْ كانَ فاسِقاً والبَخيلُ لا يدخُل الجَنَّةَ وإنْ كانَ عابِداً**» بهترین مکارم اخلاق و خوشترین محاسن آداب، شیوهٔ ستودهٔ کرم و جود است.

مصرع

که زیر سایهٔ جود است هر چه موجود است.

نزد عاقل و غافل [۴۶ ـ پ]، عالم و جاهل، امّی و فاضل، مدبر و مقبل، این شیمهٔ مرضیّه[1] محبوب و مرغوب نماید و قلم معجز طرازِ اصحاب نظم وخامه‌ای سحر پرداز ارباب نثر، بطون دفاتر و متون صحایف را به تعریف این خصلتِ گزیده آراید. عیوب اهل عالم به سبب ایثار و کرم از خشم مردم محجوب شود وهنرهای بنی آدم به جهت بخل وهمتِ کم و بیش، مردمِ چشم معیوب گردد.

---

۱. اساس: رضیة.

رباعی

پوشندهٔ عیب خلق عالم جود است　　جودست که نزد همه کس محمود است
در ذات کسی که صد هنر موجود است　　گر جود ندارد به یقین مردود است

حضرت مخدومی حقایق‌پناهی ـ قدس سرّه ـ در بهارستان[1] مرقوم کلک درر افشان گردانیده‌اند که: جود بخشیدن چیزیست بایستنی بی ملاحظهٔ غرضی و مطالبهٔ عوضی و اگر چه آن غرض یا عوض ثنای جمیل یا ثواب جزیل باشد.

قطعه

کیست کریم آنکه نه بحر جزاست　　هر کرمی کاید ازو در وجود
هر چه بود بهر ثنا و ثواب　　بیع وشری گیر نه احسان و جود

لله الحمد والمنه که حال خجسته مآل امیر پسندیده خصال بدین‌سان جریان داشت و احسان بی‌پایانش نه از بهر اشتهار بود در عالم کون و مکان و نه از برای ثواب بسیار در جهان جاودان؛ بلکه[2] دنیا وما فیها در نظر همتش برابر کاه برگی وزن نداشت و با وجود جود و سخای بی نهایت[3] هرگز به مقداری جوی منت بر کسی نگذاشت. غمام انعامش پیوسته ریاض آمال [۴۷ ـ ر] علما و فضلا را خضرت و نضارت می بخشید و رشحات سحاب افضال و اکرامش همواره کشتزار امانی[4] مشایخ و سادات را سر سبز وشاداب می گردانید.

قطعه

کفش که منبع جود است از آن کفش خوانند
که بر سر آمدهٔ هفت بحر اخضر گشت

---

۱. اساس: بحارستان.
۲. اساس: بلک.
۳. اساس: سخایی نهایت.
۴. کا: چمن آمال.

خـــیال دســـتش بگــذشت در دل غـنچه
دقــیقه‌های ضــمیرش از آن قــبل زر گشت

غربا و مسافران از اطراف و اقطار جهان به آستان هدایت آشیانش آمده از مائدهٔ بِرّ و امتنانش به فاضلتر نصیبی محظوظ و بهره‌ور می‌شدند و فقرا و مستمندان از اقصی بلاد ایران وتوران به درگاه خلایق پناهش التجا آورده و از خوان ایثار واحسـانش بـه کـاملتر [وجهی][1] مستفید و روزی خور می‌گشتند.

مثنوی

هیچ سائل به خوش دلی و به خشم — لا در ابــروی او نـدیده بـه چشـم[2]
تــا نــیاید زســایلان تشــویر — هـــمه بـیش از نـیاز گـفتی گـیر

حکایت: روزی بنابر تقریبی این امیر بلند مکان بر زبان گوهر افشان گذرانیدند که من در زمان سلطانِ سعید، میرزا سلطان ابو سعید، روز جمعه بـعد از ادای صـلات در مسجد جامع درون بلدهٔ هرات به خیال سر خیابان روان شدم؛ چـون قـریب بـه کـوچهٔ مصرخ[3] رسیدم، دیدم که گدای بی‌سر و پای نشسته می‌گوید که: مردی عیالمندم و چند فرزند گرسنه و برهنه دارم واز صَباح [۴۷ ـ پ] تا غایت در این مقام منزل گزیده سؤال می‌کنم و هنوز هیچ کس فلوسی به من نداده است.

آن حضرت فرمودند که من در آن زمان یک تنگه همراه داشتم وغیر از آن از اموال دنیوی دسترس حبّه‌ای نداشتم، با خود گفتم که مناسب آن است که توکّل بر آفریدگار جزو وکلّ کرده این تنگه را به این درویش دهی تا امروز جهت عیال و اطفال خویش قوتی به دست آرد که تو را حقّ ـ سبحانه وتعالی ـ فردا از ممری روزی خواهد رسانید. آنگاه آن تنگه را به وی داده درگذشتم و تا نماز شام در خیابان سیر کرده[4]، چون بازگشتم، مشاهده نمودم که همان درویش در همان مکان نشسته و همان سخنان را بر زبان آورده، سؤال

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۲. کا: خشم.
۳. اساس: مفرح.
۴. کا: کردم.

می‌کند. از کمال دروغگویی و کثرت حرص او در امر گدایی در تعجّب افتادم، امّا او را از وقوف بر این معنی آگاهی ندادم.

پوشیده نماند که از فحوای این حکایت نهایتِ جود و سخاوت این امیر عالی منزلت مفهوم می‌شود؛ زیرا که در آن زمان هر چه داشته به آن گدا داده [بود][1] نابوده انگاشتند. شاهد این دعوی و مؤید این معنی آنکه حضرت مخدومی حقایق پناهی ـ نوّر الله مرقده ـ در بهارستان آورده‌اند که: از حاتم پرسیدند که هرگز از خود کریمتری[2] دیدی؟ گفت: بلی روزی در خانهٔ جوانی[3] فرود آمدم و او را در سرا چند سر گوسفند بود. [۴۸ ـ ر] فی الحال یکی از آنها[4] را بکشت و بپخت و پیش من آورد. مرا قطعه‌ای از وی خوش آمد، بخوردم وگفتم: والله این بس نیکو بود. آن میزبان[5] بیرون رفت ویک یک از گوسفندان را می کشت وآن موضع را می پخت و پیش من می‌آورد و من از این حالت بی وقوف. چون بیرون آمدم که سوار شوم، بر در خانه خون بسیار مشاهده نمودم. پرسیدم که این چیست؟ گفتند: [که وی][6] همهٔ گوسفندان خود را کُشت. او را بر این حرکت ملامت کردم[7]. گفت: سبحان الله تو را چیزی خوش آید که من مالک آن باشم و در آن بخیلی کنم. این زشت سیرتی باشد[8]. پس حاتم را پرسیدند که تو در مقابلهٔ آن چه دادی؟ گفت: سیصد شتر سرخ موی و پانصد گوسفند. گفتند[9]: پس تو کریمتر باشی. گفت: هیهات! وی هر چه داشت داد ومن از آنچه داشتم از بسیاری اندکی بیش ندادم.

نظم

چون گدایی که نیم نان دارد   بتمامی دهد ز خانهٔ خویش

---

۱. اساس، کا: ندارد، با توجه به فحوای عبارت افزوده شد.

۲. کا: کریمتر کسی.

۳. کا: غلامی یتیم.

۴. کا: یک گوسفند.

۵. کا: غلام.

۶. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۷. کا: کردم + که چرا چنین کردی.

۸. کا: باشد + در عرب.

۹. کا: گفتند + که.

بیشتر زان[1] بود که شاهِ جهان بدهد نیمی از خزانهٔ خویش

حکایت: در محلی که از قبل صاحب‌قران مظفر لوا، ایالت و ولایتِ استراباد تعلق به سلطان بدیع الزّمان میرزا می‌داشت، روزی آن شاهزادهٔ سعادت انتما در اثنای سیر به یکی از قُرای خیرآباد نام که داخل متملکات امیر حمیده صفات بودند، رسیدند واطوار ساکنان آنجا را پسندیده بر سبیل تمنا بر زبان راندند که یاربّ که تواند بود که کسی واسطه شده این قریه را از جناب [۴۸-پ] مقرّب الحضرة السلطانی جهت ما بخرد؟ زبدة الاحرار خواجه غیاث الدین محمد دهدار که در سلک خُدامِ امیرِ گردون غلام، انتظام داشت و در آن مجلس حاضر بود، چون این سخن را شنود به عرض رسانید که نیابت و تقرّب من نزد ولی نعمت و مخدومم آن مقدار است که هر نوع تصرفی که خواهم در اموال آن حضرت توانم کرد، اکنون از قبل ایشان این قریه را پیشکش شاهزادهٔ عالمیان نمودم. سلطان بدیع الزّمان میرزا مبتهج و مسرور گشته بر سبیل مطایبه خواجهٔ مشار الیه را زانو زدند. و چون این خبر به سمع شریف امیر عالی گهر رسید، خواجه غیاث الدّین را تحسین بسیار فرموده، به واسطهٔ این نیکو خدمتی جهت او خلعت خاص و مبلغ هزار کپکی بهای اسب به استراباد فرستادند.

مثنوی

دید دریا بخشش پیوست[2] او زد کف خجلت به روی از دست او

با کفش گو بحر در دعوی مپیچ زانکه نبود در کفش جز باد هیچ

حکایت: در شهور سنهٔ خمس وتسع مائه (۹۰۵) که شاهزادهٔ سعادت انتما، محمد محسن میرزا جهت بعضی از مصالح مملکت می‌خواست که در قلعهٔ سبزوار مقدارِ غلّه ذخیره نهد. در آن ولایت غلّه نایاب بود. زمره‌ای از امرا و نوّاب به عرض رسانیدند که غلات جناب مقرب الحضرت السلطانی در این شهر بسیار است، امید آنکه حکم عالی صادر گردد تا از آنها به قدر حاجت قرض کرده [۴۹-ر] ذخیره نهیم و هرگاه

---

۱. اساس: زانی. ۲. کا: پیوسته.

میسّر شود عوض[1] به وکلای آن جناب دهیم.

شاهزادهٔ کریم الاخلاق جواب داد که در غلات جناب امیر هیچ کس راست نمی‌تواند نگریست تا بدان چه رسد که چیزی از آن تصرّف نمایند! چون این خبر به سمع امیر عالی گهر رسید، مخدوم زاده را دعای خیر گفته هر مقدار غله که در سبزوار داشتند، پیشکش آن حضرت کردند و در این باب رقعه‌ای به یکی از نوابش نوشته، در آن کتابت این سخن را مذکور ساختند که؛ و الله که به جای هر گندمی مرواریدی بودی از ایشان دریغ نمی‌داشتم و همه را ایثار کرده تخم مهر و محبت در زمین دل مخدوم زادهٔ خود می‌کاشتم.

مصرع

چنین[2] کنند بزرگان چو کرد باید کار

حکایت: نوبتی یکی از اولاد قدوهٔ ارباب یقظه[3] و انتباه، خواجه ناصر الدین عبید الله ـ قدس سره ـ به حج رفته بود و در مکّهٔ مبارکه از تاجری که خیال سفر ماوراءالنهر داشت، مبلغ پانزده‌هزار دینار کپکی قرض فرمود. حین مراجعت در بلدهٔ حلب با بزرگان عزیمت ماوراءالنهر را فسخ نموده، خواجه زاده را نیز از توجّه مانع آمد که وجه مرا تسلیم می‌باید کرد، بعد[4] از آن روی به ولایت خویش آورد. خواجه زاده بالضرورت در آن مملکت ساکن شده، یکی از مردم خود را به جانب سمرقند فرستاد تا آن مبلغ را سرانجام نموده به حلب رساند. چون این قاصد به بلدهٔ فاخرهٔ هرات رسید به حسب اتفاق به مجلس شریف [۴۹ ـ پ] آن مرجع و ملاذ اکابر آفاق افتاده، سبب توقف خواجه‌زاده را در حلب شرح داد. آن حضرت فرمودند که این محقر وجه کرای آن نمی‌کند که تو جهت سرانجام آن به ماوراءالنهر روی و مخدوم‌زادهٔ خود را این مقدار انتظار دهی. آنگاه مبلغ مذکور را از خاصهٔ خویش تسلیم معتمدی نموده به حلب

---

۱. کا: عوضی.
۲. اساس: کند
۳. اساس: یقظ
۴. کا: پس.

فرستادند تا آن بزرگ‌زاده از قید رهایی یافته، به وطن مالوف شتافت.

مثنوی

چه گویم که اخلاق این نامور   برون است از ادراک نوع[1] بشر
ز جود و سخایش بیان قاصر است   تعجّب مکن زین، خدا قادر است

حکایت: روزی این امیر ستوده مآثر، جهت تشحیذ خاطر با مولانا فصیح الدّین صاحب [دارا][2] به لعب شطرنج اشتغال داشتند که ناگاه جناب نقابت پناه، امیر برهان الدّین عطاء الله به مجلس درآمدند. آن حضرت مراسم تعظیم و تبجیل به جای آورده، به زبان تلطّف و دلجویی پرسیدند که از کجا تشریف می‌آرید و چه مهم دارید؟ جناب نقابت مآب جواب دادند که مدّت مدید و عهد بعید است که طالب آنم که در نواحی مدرسهٔ اخلاصیّه سرای[3] خریده ساکن شوم تا هر روز از شهر بدین‌جا آمد شد نباید کرد و اکنون مثل آن جایی یافته‌ام و به مبلغ سه‌هزار دینار کپکی می‌خرم؛ امّا علمداری پیدا شده چیزی بر این مبلغ می‌افزاید و بایع می‌خواهد که آن منزل را بدو فروشد. [۵۰ - ر] امید آنکه ملازمان شما شفقت نموده رقعه‌ای به آن شخص نویسند تا از سر آن بیع درگذرد وخریدن سرا را به من گذارد.

و امیر دریا دل بی از آنکه این سخنان را جوابی گویند به اتمام شطرنجی که در میان داشتند، پرداختند و از این جهت جناب مشار الیه پریشان ضمیر گشته، گمان بردند که این التماس بر خاطر آن حضرت گران آمد. بالجمله چون شطرنج تمام شد، آن منبع جود و کرم، جناب نقابت مآب را مخاطب ساخته فرمودند که: آیا اگر یکی از فقیران سرایی که به وسعت ساحت وکثرت عمارت و لطافت هوا و عذوبت ماء اتصاف داشته باشد و ایضاً به مدرسه نزدیک بود، پیش شما گذراند مناسب‌تر باشد یا آنکه سعی نماید تا همان سرا[4] به دست شما درآید؟ جناب سیادت انتساب از شنیدن این سخن اظهار فرح و

---

۱. کا: عقل.
۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۳. کا: سرایی.
۴. کا: سرای.

استبشار نموده، امیدوار شدند.

آنگاه امیر عالی‌جاه سرای مولانا محمد معین را که تعلّق به دیوان آن حضرت گرفته بود و الحقّ جایی دلگشای فرح افزای است بدان‌جناب انعام فرموده، ایشان را مقضی المرام بازگردانیدند.

بیت

نسیم گل[1] چو به خُلقِ تو نسبتی دارد به صد زبان بستاید هزاردستانش

وهمچنین این امیر حشمت آیین، ریاض غم‌زدا و منازل فرح‌افزا ـ لا تعدّ و لا تحصیٰ ـ به سادات و علما و فضلا انعام فرموده‌اند وچندان مزارع خوب و قنوات[2] [۵۰ ـ پ] مرغوب پیشکش حضرت اعلی و مخدوم‌زادگان وحجله نشینان تتق عصمت نموده‌اند که محاسبِ وهم از تعداد آن به عجز و قصور اعتراف می‌نماید. هر بار که صاحب‌قران عالی‌مقدار سفری اختیار می‌فرمودند، این امیر سخاوت شعار، مبلغ بسیار به صورت نیاز، نثار آن حضرت وشاهزادگان بزرگوار می‌نمودند و همچنین امرا و صدور و ایچکیان، بل جمیع ملازمان موکب همایون را از مایدهٔ انعام و احسان خویش محظوظ و بهره‌ور می‌ساختند و در وقت مراجعت آن حضرت از یورش هم بدین منوال شرط نیاز پرسش به جای می آوردند.

و آنچه در یک نوبت که صاحب قران عالی منزلت از سفر بلخ بازگشته متوجّه قندهار بودند، پیشکش کردند بر این جمله است: نقره بیست [و][3] پنج تومان، ابریشم هزار من، غلّه هزار خروار. و هم در این نوبت قرب صد هزار دینار دیگر پیشکش حرمها و مخدوم زادگان و هدیهٔ امرا و ارکان دولت نمودند و ایضا کرت که صاحب‌قران دوست نواز به خانهٔ این امیر بحر موهبت تشریف می‌آوردند، از نقود نامعدود و اسپان گردون توان و اجناس نفیسه و تبرکات شریفه آن مقدار نثار می‌فرمودند که شرح آن در حیّز بیان نیاید. و

---

۱. کا: خلد. ۲. اساس: قنوت

۳. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

بسیار همچنین واقع شده که دیوانیان حضرت سلطان صاحب قران می‌خواسته‌اند که بنابر بعضی از اخراجات ضروریّه مبلغی خطیر بر رعایا تحمیل کنند و این امیر دریا دل آن وجه را از خاصهٔ خویش ادا فرموده‌اند تا رعیّت [۵۱ - ر] در زحمت نیفتد و این معنی [موجب][1] اختلال در قواعد قصر سلطنت نشود.

و از جملهٔ آنچه مسوّد[2] اوراق بر آن وقوف دارد آن است که: در اوایل سنهٔ ست وتسع مائه هجری (۹۰۶) که سلطان صاحب‌قران در ولایت مازندران تشریف داشتند حکم همایون به اسم جناب حکومت پناه امیر مبارز الدین محمد ولی بیک[3] - سلّمه الله و ابقاه - آمد که مبلغ صدهزار دینار کپکی از اهالی بلده و بلوکات هرات به حصول رساند که اخراجات ضروریّه واقع است. آن جناب از این جمله مبلغ پنجاه‌هزار دینار را از بعضی مزارعان بلوکات و متموّلان به وصول رسانده، داعیه کرد که بقیه را به رسم سر شمار یا بَرده شمار از ساکنان درون بلدهٔ هرات بستاند. امّا بنا بر آنکه در هیچ امری بی استصواب این امیر کامیاب دخل نمی‌نمودند، یکی از نوّاب آن حضرت را طلبیده، این خیال را پیغام فرمود. جواب دادند که من مناسب دولت صاحب قران عالی منزلت نمی‌دانم که در این محل این زر ناوجه بر رعیّت تحمیل کرده شود. آنگاه مبلغ مذکور را از خاصهٔ خویش سرانجام نمودند وخلقی[4] بی نهایت زبان به دعا وثنای آن حضرت گشودند.

مثنوی

بحر و کانی [به][5] بخشش پیوست[6] — بلکه بردی ز بحر و کان هم دست
کان ز دست تو شد به سنگ نهان — وز کفت بحر کف به روی زنان

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۲. کا: مسوّد + این.
۳. کا: بک.
۴. کا: جمعی.
۵. اساس، کا: ندارد با توجه به وزن شعر افزوده شد.
۶. و یا: بحر وکان به بخشش‌اش پیوست.

مقصد دهم

در بیان لطایف و مطایبات

طوطی شیرین زبان «انا املح» و بلبل خوش الحان «انا افصح» ـ علیه لطایف الصّلوات و شرایف التحیّات ـ چنین بیان می‌فرماید که: «مؤمن [۵۱ ـ پ] مزاح کن و شیرین سخن باشد و منافق ترش‌روی و تلخ گوی[۱]».

و از کلمات گوهر بار امیرالمؤمنین علی است ـ علیه السّلام ـ که: «هیچ باک نیست اگر کسی چندان مزاح کند که [مؤمن][۲] از حد بدخویی و دایرهٔ ترش‌رویی بیرون آید». بنابر آن گاهی[۳] اکابر دین و سالکان طریق یقین، زبان به مطایبه می‌گشادند و درر لطایف در سلک بیان می‌کشیدند[۴]. بلکه از حضرت رسالت سخنان مزاح آمیز بسیار منقول است و بر السنه و افواه خلایق مذکور. فی الواقع جِدّ پیوسته آینهٔ دل تیره گرداند و بجز صیقل کلمات هزل انگیز چیزی آن را روشن نسازد[۵] چنانچه حضرت مخدومی حقایق پناهی

---

۱. کا: ترش رو و گره بر ابرو.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. کا: آگاهی

۴. اساس: می‌کشیده.

۵. اساس: نسازند.

این معنی را نظم فرموده‌اند که:

قطعه

گر مقبلی مزاح کند عیب او مکن
فعلی[۱] است آن به قاعدهٔ عقل و دین مباح
دل آینه[۲] است و[۳] کلفت جد زنگ آینه[۴]
آن زنگ را چه امکان صیقل بجز مزاح

غرض از تمهید[۵] این مقدمه آنکه، عالی‌حضرت خداوندی مقرب الحضرت السلطانی ـ قدس سره ـ گاهی زبان حلاوت نشان به مطایبه و مزاح می‌گشادند و در محال مناسب کلمات لطافت آیات در سلک بیان می‌کشیدند و چون آن سخنان بر کمال حدّت ذهن لطیف و طبع شریف آن حضرت دلالت می کند به تحریر بعضی از آنها جرأت نموده می‌شود، و من الله الإعانة و المَدد.

لطیفه: در زمان سلطان سعید روزی این امیر صاحب تأیید با پهلوان محمد ابوسعید در باغ سفید سیر می‌فرمودند. در این اثنا شخصی یوسف نام از آشنایان پهلوان محمّد دوچار[۶] خورده از بعضی [۵۲ ـ ر] وزرا شکایت کرد که آب مرا بتغلّب گرفته‌اند و من آمده‌ام تا این قضیه به عرض میرزا رسانم و یساولان مرا نمی گذارند که پیش روم و حال آنکه پریشانی احوال من به مرتبه‌ای است که هر روز در وقت شِیلان از هر کسی مقداری نان به‌گدایی ستانده به آن می گذرانم. آن حضرت این بیت بر او خواندند که:

بیت

گدایی که نان از در شاه جست   بباید ز آب خودش دست شست

---

۱. کا: شغلی.
۲. کا: آئینه.
۳. کا: «و» ندارد.
۴. کا: آئینه.
۵. اساس: تحمید
۶. کا: دچار.

لطیفه: جوانی خیاط که در حسن و جمال بی‌مانند بود، بابر نام داشت. نوبتی در سمرقند جهت این امیر سعادتمند در حضور ملازمانش جامه برید. در آن اثنا از ایشان التماس نمود که معمایی به من یاد دهید. آن حضرت این معمّا را که به اسم بابر گفته شده بر او خواندند.

بیت

قبا بر قدّ تو می‌دوزد ایّام   برآر از قاف تا قاف ای پسر نام

لطیفه: مولانا صانعی که شخصی ظالم نفس بود و چندگاه به درجهٔ بلند وزارت حضرت اعلی صعود نمود، دستاری بزرگ بر سر می‌بست، بالجمله چون طریقهٔ ناپسندیدهٔ او بر ضمیر آفتاب اشراقِ صاحب قران آفاق روشن گشت بر وی غضب نموده، فرمودند تا دستار از سرش برداشتند. حضرت امیر بی همال در آن محل روی به خسرو با استقبال آورده این مصرع بر زبان آوردند که:

مصرع

چو بار سر سبک کردی سبک کن بار گردن هم

لطیفه: وقتی یکی از مشاهیر انام را که به سوء مذهب و فسادِ اعتقاد متهم و منسوب بود، جهت تحقیق این امر به پایهٔ سریر اعلی آوردند [۵۲ـپ] و آن عزیز بدین واسطه از ملازمت امیر صافی عقیدت بغایت مجتنب و محترز می‌بود. قضا را روزی آن حضرت به خانهٔ امیر سیّد ابراهیم قمی رفته او را آنجا دیده و سید ابراهیم در حضور امیر مؤید منصور بر سبیل [مطایبه][۱] روی به آن شخص[۲] آورده، فرمود که مناسب آن است که به اصلاح اعتقاد خویش کوشش نمایید و بر مذهب اهل سنت[۳] و جماعت راسخ گردید تا همه کس نسبت به شما در طریق محبت و مودّت سلوک نماید.

---

۱. اساس: ندارد از کا افزوده شد.   ۲. کا: سیّد.

۳. اساس: شیعه.

آن عزیز جواب داد که مرا غیر مذهب شما ملّتی نیست و اعتقاد من با عقیدهٔ شما موافق است. آن حضرت بعد از استماع این سخن علی الفور این آیت خواندند که: ﴿مٰا كَانَ إِبْرٰاهِيمُ يَهُودِيّاً وَلا نَصْرٰانِيّاً وَلٰكِنْ كان حَنِيفاً مُسْلِماً﴾ [۳/۶۷].

لطیفه: نوبتی صندوق ساعتی از فرنگ به هرات آوردند و مولانا حاجی محمد نقاش راکه در سلک ملازمان آستان امیر عالی مکان انتظام داشت، داعیه شد که مثل آن صندوقی مرتّب گرداند. لا جرم جهت اِمداد و[ی][1] حدادی تعیین فرمودند. روزی در اثنای کار چنانچه عادت اهل بازار است که هر نقصانی که ایشان را واقع می‌شود و می‌خواهند که قصور آن را در اجرت خویش راست کنند، در حضور امیر عالی گهر گفت که: در ایّامی که به مددکاری ساختن صندوق ساعت مشغولی[2] می‌نمایم به من نقصان فراوان رسید، از جمله دختر من به رحمت حق واصل گردید [۵۳ ـ ر]. آن حضرت فی الحال آیت بر وی خواند که: ﴿إِذا جَآءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ﴾ [۷/۳۴].

مطایبه: روزی این امیر عالی جاه داد خواه می‌پرسیدند؛ عورتی از سیّد میران که در سلک عملهٔ دیوان منتظم بود، شکایت نمود. به موجب فرمودهٔ آن حضرت، مشار الیه را حاضر کردند و در پهلوی آن ضعیفه نشاندند و چون سیّد میران مهزل امرا و ارکان دولت بود و آن عورت شکلی کریه داشت، یکی از امرا بر سبیل مطایبه گفت: عجب اگر این زن معشوقهٔ سیّد میران نباشد[3]!

عالی‌حضرت خداوندی از این سخن متبسّم گشتند. سیّد میران چون ایشان را منبسط یافت، جهت ابراءِ ذمهٔ خود سخنانی[4] بر زبان آورد؛ از آن جمله گفت، که امیر ساربان علی از معاملهٔ ما[5] صاحب وقوفند. آن حضرت این بیت را خواند که:

---

۱. اساس: ندارد، از کا افزوده شد.
۲. اساس، کا: مشغول.
۳. کا: باشد.
۴. اساس: سخنان.
۵. کا: با.

بیت

میان عاشق و معشوق رمزی ست   کسی داند که اشتر می‌چراند

مطایبه: نوبتی عجوزه‌ای از آشنایان امیر عالی شأن جهت دعوی آسیابی به سر دیوان آمده تردّد و اضطراب می‌نمودند. آن حضرت او را نصیحت فرموده گفتند: مناسب آن است که در امثال این قضایا شوهر تو تردّد نماید. زن جواب داد که چون معاش ما از حاصل این آسیا می‌گردد و من و شوهر باتفاق تردّد می‌کنیم. آن حضرت باز فرمودند که از عورت تردّد کردن مناسب نیست، بعد از آن این بیت [۵۳-پ] را بر زبان لطافت بیان راندند که:

بیت

مرد شتابان بِه و زن با دَرنگ   آرد نخیزد چو بجنبد دو سنگ

لطیفه: در وقتی که میرزا ابراهیم ترکمان در حسن و جمال یگانهٔ دوران بود، عالی‌حضرت خداوندی ـ قدس سره ـ با او التفات و عنایت داشت. به سمع شریف آن حضرت رسید که شاهزاده در مصاحبت بعضی از اوباش انام به شرب مدام اشتغال می‌نماید، لاجرم روزی زبان به نصیحتش گشادند[1] و میرزا ابراهیم از غایت خجالت سر در پیش انداخته، سنگریزه از زمین برمی‌کند و به هر جانب می‌انداخت. اتفاقاً سنگریزه‌ای بر شیشهٔ گلابی که در پیش امیر عالی جناب بود خورده، شیشه شکست. آن حضرت فی الحال بر زبان راندند که:

بیت

با همه سنگدلان بادهٔ گلرنگ زنی   جرم ما چیست که بر شیشهٔ ما سنگ زنی

لطیفه: چون عمارت حوض ماهیان به یمن توجه خاطر امیر بلند مکان زیب اتمام و زینت اختتام یافت، درویشی تعیین فرمودند که آنجا مجاور باشد. در آن اثنا یکی از

---

۱. کا: گشودند.

ملازمان از آن حضرت سؤال کرد که وظیفهٔ مجاور حوض ماهیان را سال به سال به او رسانیم یا ماه به ماه؟ امیر عالی جاه جواب داد که:

مصرع

مقرر سازم او را ماهیانه

مطایبه: میر سر برهنه که به حلاوت گفتار و محاسن کردار از امثال و اقران امتیاز تمام داشت، در محلّی که ملازمان[1] سلطان صاحب قران او را [۵۴-ر] به شرکت خواجه [کمال الدّین][2] حسین گیرنگی به منصب عالی صدارت سرافراز ساختند[3] به خدمت امیر هدایت منقبت آمده، معروض داشت[4] که با وجود اسم سیادت و کبر سن و انتساب به ملازمت شما که مرا حاصل است خواجه حسین[5] می‌خواهد که بر من تقدیم نماید[6]. امّا امیدوارم که به واسطهٔ توجّه خاطر اشرف بدین مقصود فایز نگردد. آن حضرت را در این محل از گدایی و سؤال جناب سیادت مآب که در ایام شباب به وقوع می‌انجامیده یا[د][7] آمده این بیت را بر وی خواندند که:

بیت

در مقامی که صدارت به گدایان بخشند　　　چشم دارم که به جاه از همه افزون باشی

لطیفه: در زمان سلطنت میرزا ابراهیم ولد میرزا علاء الدوله که جوانی ملیح سبز ارنگ بود، عالی حضرت خداوندی ـ قدس سره ـ با جمعی از اهل طبع در موضعی نشسته بودند که ناگاه شاهزادهٔ مشار الیه پیدا گشت و امیر سلطان محمود طغایی[8] که به حسن رخسار و لطف دیدار، یوسف وقت خویش بود و مهردار به ملازمتش می‌آمد.

---

۱. کا: «در محلّی که ملازمان» ندارد.
۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.
۳. کا: ساختند + روزی در محلّی.
۴. کا: داشتند.
۵. کا: حسین +گیرنکی.
۶. کا: مقدم نشیند.
۷. اساس: یا.
۸. اساس: طفایی.

غرض آنکه در آن محل یکی از آن خوش‌طبعان این مطلع را نسبت به شاهزاده خواند که

بیت

آن سیه چرده که شیرینی عالم با اوست

لب میگون، رُخ خندان، دل خرم با اوست

آن حضرت امیر سلطان محمود را منظور داشته، علی الفور بیت دوم این غزل را بر زبان گذرانیدند که:

بیت

گر چه شیرین دهنان پادشهانند، و لیک

او سلیمان زمان است که خاتم با اوست[1] [۵۴ ـ پ]

لطیفه: نوبتی عالی‌حضرت خداوندی ـ قدّس سره ـ به همراهی امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی در مصاحبت امیر حاجی به سیری رفته بودند. چون در موضعی فرود آمدند به واسطهٔ کثرت حرارت هوا یکی از چهرگان امیر احمد حاجی، محمد نام که به صفای طلعت و اعتدال قامت آراسته بود و جامهٔ سبز در برداشت، امیر مشارٌ الیه را سایه کرد. امیر نظام الدّین شیخم[2] را چون نسبت به آن جوان تعلّق و دلبستگی تمام بود، آهسته گفت که عجب چیزی است جاه و اعتبار دنیا که به سبب آن چنین ماه جبینی ایستاده، این شخص را سایه می‌کند، آن حضرت در جوابش این[3] بیت را خواندند که

نظم

هر که در سایهٔ آن سرو سهی قد باشد　　　جاش زیر علم سبز محمّد باشد

لطیفه: وقتی این امیر عالی‌مقام به تقریبی از یکی از مشایخ جام سؤال فرمودند که

---

۱. کا: چشم دارم به جا از همه افزون باشی.　　۲. کا: شیخوم

۳. اساس: این + را.

ارتفاع ایوان مزار شیخ الاسلام ژنده پیل احمد جام ـ قدس الله سرّه العزیز ـ چند ذرع است؟ جواب داد که چهل و شش. آن حضرت فی الحال این مصرع را خواندند که

مصرع

طاق باشد در جهان طاقی که از مو بسته‌اند

پوشیده نماند که لفظ «مو» به حساب جمل، چهل و شش است.

مطایبه: روزی این امیر صافی‌ضمیر، زبان خجسته بیان به نصیحت خواجه آصفی که به صفاحت و ظرافت سرآمد شعرا و ظرفای زمان است، گشادند. در آن اثنا فرمودند که مرا از تو عجب می‌آید که [۵۵ ـ ر] با وجود جودت طبع و حدّت ذهن به نظم اشعارْکم می‌پردازی و همگی اوقات به ما لایعنی مصروف می‌سازی. جواب داد که در این اوان بیشتر از پیشتر به شعر گفتن مشغولی می کنم. چنانچه دوش در آن مقدار فرصت که یک شمع دو اخچگی سوخته، دویست بیت گفته‌ام. آن حضرت فرمودند که بر این تقدیر از آن منظومات صد بیت به یک اخچه باشد.

لطیفه: مولانا علیشاه بَوْ که در فن ادوار و موسیقی یگانهٔ دوران است، روزی به عرض عالی‌حضرت خداوندی ـ قدّس سره ـ رسانید که امید به کمال عاطفت و مرحمت شما آن است که حکم فرمایید تا مباشران اوقاف وظیفهٔ شش‌ماههٔ مرا بیکبار تسلیم کنند تا هر ماه مصدّع ملازمان نشوم. جواب دادند که مولانا، ما را معلوم نیست که شش روز دیگر از عمر[۱] باقی مانده یا نی؟ به چه سبب این مقدار بر حیات مستعار اعتماد کرده‌ای، وظیفهٔ شش‌ماههٔ آینده را طلب می‌دارید؟ جناب مولوی گفت که شما فرمان دهید تا آن وجه را به من رسانند، که بر تقدیر مردن جهت تجهیز و تکفین من به کار خواهد آمد. آن حضرت فرمودند که: «مرده بلایی زنده بلا» که می‌گویند عبارت از شماست.

لطیفه: در محلّی که خطهٔ استراباد، از یمن نصفت و داد این امیر نیکونهاد معمور و آباد بود، روزی هوا به چند نوع تغییر یافت. آن حضرت روی به بعضی از اعیان آن ولایت

۱. کا: عمر + شما.

که در ملازمتش بودند، آورده فرمودند[1] که امروز هوا عجب تغیّرها یافت. [۵۵ـپ] یکی از آن میان جواب داد که یکی از خوبیهای شهر ما این است که در یک روز هوای چهار فصل ظاهر شود. عالی‌حضرت خداوندی بر زبان آوردند که: آری در این بلده روزی برابر سالی می‌گذرد.

مطایبه: نوبتی این فارس میدان سخاوت، مولانا شهاب الدّین مدوّن راکه به هیأت غریب و تکلّم عجیب از سایر ستم ظریفان قدیم ممتاز و مستثنی است، منظور نظر مرحمت گردانیده اسبی با زین و لجام انعام فرمودند. و خدمت مولوی به واسطهٔ وقوع این التفات خود را از جملهٔ مخصوصان آن حضرت دانسته، ابرام و ملازمت را از حد اعتدال درگذرانید. چنانچه هرگاه که سوار شده به طرفی می‌رفتند، در خدمت بود و چون فرود می‌آمدند از در خانه نیز لحظه‌ای غیبت نمی‌نمودند.

لاجرم ، آن منبع لطف و کرم از وی نیک به تنگ آمدند، امّا به سبب خلق عظیم نمی‌خواستند که خاطرش را رنجانیده بصریح او را از ملازمت مانع آیند. بنابراین یکی از ملازمان را فرمود که به طریقِ ایلچیان سر راه بر وی گرفت و اولاغش[2] را ستانده فی الحال به بازار برد و فروخت. خدمت مولوی به تصوّر آنکه آن شخص[3] حقیقةً ایلچی است به مذلّت هر چه تمامتر یک ـ دو فرسخ راه پیاده قطع کرد و چون اثری از اسب نیافت، در فرزین بند آن حادثه و منصوبهٔ آن واقعه متحیّر گشته به ملازمت امیر بحر مکرمت شتافت و کیفیت سرگردانی خود بازگفت. آن حضرت فرمود[4] که ما بهای اسب تو را می‌دهیم [۵۶ـر] مشروط به آنکه دیگر الاغ نگاه نداری و ما را در وقت سواری مصدع نشوی. جواب داد که قبول کردم. آنگاه فرمودند که آن وجه معلوم را به مولانا دهید. ایلچی مزوّر[5] نود و چهار تنگه بر وی شمرد. خدمت مولوی متعجّب گشته گفت: بایستی وجه انعام صد تنگه بودی؛ آیا به چه سبب شش تنگه کم است؟ یکی از حضّار

---

۱. اساس: فرموده.
۲. اولاغش / الاغش
۳. کا: شخصی.
۴. کا: فرمودند.
۵. اساس: امروز.

جواب داد که اسب شما را زیاده از این نخریدند.

مطایبه: در سنهٔ اربع و تسع مائه (۹۰۴) که این بانی مبانی خیرات در تجدید و تزیین عمارت مسجد جامع هرات ـ خصّه[1] الله تعالی بمیامنِ البرکات ـ سعی و اجتهاد تمام داشتند، کتابت کتابهٔ آن مقام شریف را به عهدهٔ جناب سیادت مآب سیّد روح الله، الملقّب به خواجه میرک نقاش کردند. و آن جناب در این باب طریق بی پروایی مسلوک داشته، دیرتر دست به قلم و کاغذ می‌برد، چنانچه کاشی تراشان معطّل می‌شدند. چون این معنی از حدّ اعتدال درگذشت و بر نصیحت و خشونت فایده‌ای مترتب نگشت، امیر صافی ضمیر تدبیری غریب اندیشیده، در روزی که خواجه میرک به [سفید] روان[2] که داخل بلوکات هرات است، رفته بود و به فراغت اشتغال داشت، خواجه جلال الدّین محمد را فرمودند تا براتی به مبلغ پنج‌هزار دینار کپکی از بابت مسترد علوفهٔ جناب سیادت مآب که از دیوان اعلی می‌گرفته، نوشت و آن کاغذ را به دست دو نفر از ملازمان که سیّد مشارٌ الیه [۵۶ ـ پ] ایشان را نمی‌شناخت داده، فرموده بودند که به قریهٔ مذکوره روند و خواجه میرک را گرفته، به تشدّد[3] تمام این وجه را از وی طلبند و گویند که ما نوکران[4] شاهزادهٔ عالمیان فریدون حسین میرزا[5] ایم.

آن دو شخص فی الحال در آن قریه تاخته، خواجه میرک را پیدا ساختند و آغاز خشونت کرده، آن وجه را طلب داشتند. جناب سیادت مآب از مشاهدهٔ این صورت در بحر حیرت افتاده گفت: مرا به شهر برید تا این برات را راجع سازم یا به سرانجام وجه پردازم. و ایشان او را به خانهٔ خود برده، آن شب نگاهداشتند. روز دیگر خدمت[6] سیادت پناهی به تضرع و نیاز هر چه تمامتر از محصلان جعلی التماس نمود که مرا به مسجد جامع برید، شاید که حضرت امیر بر حال من ترحّم فرموده، کس پیش امرا و دیوانیان

---

۱. کا: حفظهٔ

۲. اساس: سبد خوانده می‌شود؛ کا: سبد؛ با توجّه به جغرافیای حافظ ابرو تصحیح شد

۳. کا: تشدید

۴. کا: نوکران + از جانب.

۵. اساس: آیم، کا: می‌آئیم.

۶. کا: در حضرت.

فرستد تا برات شما را بر محلّی دیگر تن دهند و این وجه را از گردن من دور اندازند. ایشان این ملتمس را مبذول داشته، خواجه میرک را به مسجد آوردند، و آن جناب به پا بوس عالی حضرت خداوندی رسیده وآب در چشم گردانیده معروض داشت که: در چنین وقتی که افلاس در طبقهٔ اعلیٰ است، مبلغ پنج هزار دینار کپکی به اسم بنده رقم کرده‌اند. اگر عنایت فرموده، نوعی سازید که این برات راجع شود، امیدوارم که در قیامت اجداد بزرگوار من نسبت به شما مراسم عذرخواهی به تقدیم رسانند.

آن حضرت جواب دادند که راجع ساختن این برات خالی از اشکال نیست، مع ذلک ما به قدر امکان سعی نماییم [۵۷-ر] مشروط به آنکه شما[1] در مدّت پانزده روز خاطر ما را از دغدغهٔ کتابهٔ این مقام متبرک فارغ[2] سازید.

خواجه میرک انگشت قبول بر دیده نهاده، در این باب خطی نوشت و در آنجا ذکر کرد که اگر از میعاد مقرر یک روز بگذرد، مبلغ مذکور را بلا عذری جواب گویم. بعد از آن، حضرت، امیر کمال الدّین سلطان حسین را گفتند که همراه محصلان خواجه میرک به سر دیوان رفته به هر نوع که توانید این برات را راجع سازید. و جناب سیادت مآب مبتهج و مسرور به منزل خود شتافته آغاز[3] کتابه نوشتن کرد و تا از آن کار بازنپرداخت از غایت وهم و هراس از خانه بیرون نیامد.

---

۱. کا: شما + نیز.
۲. کا: آسوده.
۳. کا: آغاز + به

خاتمه

در ذکر بعضی از غرایب حالات و عجایب حکایات

بعد از فوت خاقان عالی مکان شاهرخ سلطان که هرج و مرج به احوال بلاد خراسان راه یافت، والد بزرگوار این امیر عالی‌مقدار اولاد امجاد را مصحوب خویش گردانیده به شیراز شتافت و پس از سالی چند که در آن دیار گذرانیدند، به مقتضای حدیثِ «حُبّ الوطن» از راه بیابان یزد متوجه خراسان گشتند. در اثنای راه شبی خواب بر همه غالب شده از محافظت عالی حضرت خداوندی که در آن فرصت در صغر سن بودند، غافل ماندند و آن حضرت را نیز خواب ربوده اسب[1] از راه بیرون رفت و بعد از اندک مسافتی از پشت زین بر روی زمین افتادند، امّا به واسطهٔ کثرت کوفت راه و غلبهٔ نوم متنبّه نگشتند و اسب نیز به سبب ماندگی[2] همان جا ایستاد. و چون سرور ثوابت و سیّار اطراف [۵۷ - پ] صحرا و دشت را به نور ضمیر منوّر گردانید؛ آن، مصرع:[3]

---

۱. کا: اسب + ایشان.

۲. کا: ماندگی + پس.

۳. اساس «ع» و در کا: «مصرع» آمده است.

بزرگ همّتِ بسیار دانِ اندک سال،

چشم از خواب باز کرده، دیدند که در آن بیابان بی پایان غیر از ایشان هیچ کس نیست، لاجرم متوهّم گشتند؛ امّا به قوت عقل و کثرت قابلیّت با خود اندیشیدند که حالا فایده‌ای بر جزع و فزع مرتب نمی‌شود، سعی باید نمود که راه خراسان پیدا گردد. وآنگاه بر مرکب تأیید سوار شده و به کمال بصیرت و فراست راه را پیدا کرده، متوجّه گشتند.

پس از لحظه‌ای که حرارت بر جوهر هوا استیلا یافت، تشنگی بر آن مهبط فیوضات ربانی غالب شده، نزدیک به آن رسید که قوا از کار بازماند. در این اثنا از دور سیاهی به مقدار گنبذی نمودار گشت. و چون مقدار راه قطع کردند، آن شبح خردتر شد، چنانچه خیال فرمودند که سواری‌است و همچنین هر چند نزدیکتر می‌رفتند خردیش بیشتر ظاهر می‌گشت تا آنکه گمان بردند که غلاف دولقه است و در بیابانها به سبب غلطِ حسّ، اشیا از دور بغایت بزرگ می‌نماید. بالجمله چون به سر آن سیاهی رسیدند، دیدند که مطهرهٔ پر آب است. لاجرم از آن آشامیده شکر حضرت واهب العطیّات به جای آوردند، و از همه طُرفه آنکه تا از یزد بیرون آمده بودند، آب شیرین نیافته بودند و آن آب در غایت عذوبت بود[1].

مثنوی

کسی کش هست با اقبال پیوند ❊ نماند هرگز او را کار در بند

هزاران عقده گر افتد به کارش ❊ به آسانی گشاید کردگارش [۵۸ - ر]

امّا والد و اخوان این مولودِ عاقبت محمود چون به منزل فرود آمده بر غیبت آن حضرت مطلع گشتند، قوافل اندوه و اضطراب بر باطن ایشان استیلا یافته هر چند فرزند سعادتمند خود را بیشتر جستند کمتر یافتند. بالاخره یکی از ملازمان را به جانب یزد باز گردانیدند تا چیزی از آن حضرت معلوم کند. آن شخص چون اندک مسافتی قطع کرد به مخدوم زادهٔ خود باز خورد و آن حضرت به پدر و برادران رسیده و حال عطش مفرط و

---

۱. اساس: عبارتِ «وآن آب در غایت عذوبت بود» دوبار تکرار شده است.

یافتن آب[1] را شرح داده، همگنان از شنیدن آن سخن در بحر حیرت افتادند و از آن آب شیرین محظوظ گشته زبان به شکر موهبت الهی گشادند.

حکایت: در زمان سلطان سعید که این امیر صاحب تأیید در سمرقند توطن داشتند، صباحی مولانا پیر احمد را که از جملهٔ خُدام آن حضرت بود، مخاطب ساخته فرمودند که: دوش در خواب دیدم که در مصاحبت میرزا محمّد خوارزمشاه به کوهی بالا می‌روم. در آن اثنا به جایی رسیدم که سنگی بزرگ در میانهٔ راه افتاده بود. نخست میرزا محمّد بر آن سنگ صعود نمود، آنگاه دست مرا گرفت تا بالا رفتم.

اتفاقاً در آن روز به[2] امیرزادهٔ مشارٌ الیه ملاقات نمودند و او در اثنای حکایت روی به آن حضرت آورده گفت که دوش در خواب دیدم که به همراهی شما به کوهی بالا می‌روم، ناگاه به سنگی بزرگ رسیدم ومن بر فراز آن سنگ بر آمده دست شما راگرفتم و بالا بردم.

عالی حضرتِ خداوندی [۵۸ـ پ] جواب دادند که مولانا پیر احمد را طلبیده از وی استفسار نمایید که من امروز صباح چه گفتم! و میرزا محمّد، مشار الیه را طلب داشته از این معنی تفحص نمود؛ او همان خواب را بعینه تقریر کرده، حاضران از مشاهدهٔ این واقعهٔ غریبه متعجّب گشتند.

حکایت: هم در آن اوقات که بلدهٔ سمرقند از فرّ طلعت امیر فرخنده صفات فردوس مانند بود، امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی قصیده‌ای در مدح میرزا سلطان احمد در سلک نظم کشیده، جهت طلب اصلاح به نظر آن حضرت رسانید، و ایشان ابیات آن قصیده را مطالعه فرموده بر زبان گذرانیدند که بعد از بیتی که به اسم ممدوح مزّین است، بیتی دیگر می‌باید تا سخن مربوط شود.

جناب امارت مآب فرمودند که مرا نیز این دغدغه بود، امید آنکه لطف نموده آن بیت را شما بگویید. آن حضرت جواب دادند که من فکر می‌کنم و شما نیز تأمل نمایید؛

---

۱. کا: آب + در بیابان. ۲. کا: با.

مصرع

تا خود فلك از پرده چه آرد بیرون

آنگاه هر يك دوات و قلم و كاغذ پاره‌ای در پیش نهاده در بحر تفكّر فرو رفتند و یکبار سر برآورده، هر کدام بیتی نوشتند و به دست یکدیگر دادند. قضا را توارد واقع شده بود و هر دو يك بيت گفته بودند كه يك حرف تغيير نداشت و آن بیت این است:

بیت

بهار باغ جوانی نهال گلشن عدل گل ریاض کرم سرو جویبار وقار

حکایت: نوبتی مصحفی به خط یاقوت، ورقی چند از آن مفقود، در کتابخانهٔ این امیر عاقبت محمود بود و خاطر اشرف آن حضرت متوجه تکمیل آن تحفهٔ نفیسه گشته، خواجه حافظ محمّد خطاط[1] را [۵۹ ـ ر] فرمودند که آن اوراق را عوض نویسد. خواجه حافظ چند روز در تأمل بود که آیا چه نوع توان کرد که ورقهایی که نوشته شود با سایر اوراق مصحف موافق افتد و کم و زیاده نیاید. در این اثنا مصحفی به خط مولانا شمس معروف، به دست آن حضرت افتاد و قطع و قلم آن را نزدیک به آن مصحف دیده، نزد خواجه حافظ فرستادند که آن اوراق را اگر از اینجا نقل نمایید یُمکن[2] که موافق افتد. اتفاقاً مولانا شمس معروف آن مصحف را از همان مصحف خواجه یاقوت صفحه به صفحه و سطر به سطر نقل کرده بوده که یک حرف از هم تغیر نداشته. لاجرم نقل آن اوراق به سهولت میسّر گشت.

حکایت: در سنهٔ خمس وتسع مائه (۹۰۵) از جانب ماوراءالنهر متعاقب و متواتر خبر می‌رسید که خواجه یحیی ولد قدوهٔ ارباب یقظه و انتباه خواجه ناصر الدّین عبید الله در غایت شوکت و عظمت زندگانی می‌نماید و سلطان علی میرزا بی استصواب آن جناب در هیچ امری دخل نمی‌کنند، بلکه، هر روز به ملازمت ایشان می‌رسد.

غرض آنکه در اواخر سال مذکور، روزی عالی‌حضرت خداوندی امیر سیّد یوسف

---

۱. تورخان گنجه‌ای (خیاط) خوانده است. ۲. کا: یحتمل.

اوغلاقچی[1] را مخاطب ساخته، بر زبان الهام بیان گذرانیدند که این نوع معاش که خواجه یحیی پیش گرفته‌اند مناسب اطوار درویشان نیست و این معنی مقرر است که هر کس از سیرت آبا و اجداد خود عدول و انحراف می‌نماید، ضرری عظیم به وی می‌رسد، چنانچه به مولانا خردک بخاری و ابوبکر[2] ندّاف که در زمان امیر حسین در سمرقند رعایا را با خود موافق ساخته، رایت محاربت برافراختند [۵۹ ـ پ] و با لشکر جته[3] مقاومت کرده شهر را جهت امیر مشار الیه و حضرت صاحب‌قران نگاه داشتند، رسید و یکی از ایشان بر دست امیر حسین کشته گشته، دیگری در اطراف دیار اوزبک سرگردان گردید. چنانچه تفصیل این حکایت در ظفر نامه مسطور است.

امیر یوسف جواب داد، که من ظفر نامه را مطالعه کرده‌ام، امّا این حکایت را به خاطر ندارم. و هم در آن روز امیر صافی‌ضمیر قصهٔ مذکوره را در ظفر نامه پیدا ساخته، مصحوب راقم حروف پیش امیر مشار الیه فرستادند تا بر ایشان خواندم.

و بعد از انقضای اندک زمانی از این قیل و قال از جانب سمرقند خبر رسید که شاه بخت پادشاه اوزبک بر ماوراءالنهر استیلا یافت و خواجه یحیی[4] را با پسر به واسطهٔ استقلالی که در آن مملکت پیدا کرده بودند، شهید گردانید[5].

پوشیده نماند که عجایب حالات و غرایب واقعات که این جامع محاسنِ صفات را دست داده بسیار است و از همه غریب‌تر کیفیّت مرض و فوت آن حضرت است، بر این وجه که شرح پذیر می‌گردد.

---

۱. اساس: یوسف و اغلاقچی.
۲. کا: کلوی.
۳. کا: جته + بنوعی.
۴. خواجه محمّد یحیی در طریقت خواجگان صاحبِ نام بود و خواجهٔ احرار، وی را در واپسین سالهای عمر خویش وارث طریقت خود خواند. وی پس از سقوط سلطنت تیموریان در سمرقند، همراه با فرزندانش کشته شد.
۵. کا: گردانیدند.

ذکر انتقال عالی جناب مقرّب الحضرت السلطانی
به جهان جاودانی از عالم فانی

گفتم که ز قصّه مشکلی بنویسم | وز درد فراق حاصلی بنویسم
کو دل که بدان حال غمی[1] شرح دهم | کو دست کز آن درد دلی بنویسم

قاطبهٔ عقلا را معلوم[2] است که روزگار غدّار پیوسته راتبهٔ جفای جهانیان مرتّب می‌دارد و طایفهٔ فضلا را مفهوم است که فلکِ ستیزه کار ارباب وفا را آسوده و برقرار نمی گذارد.

نظم

به مهرش[3] دل، کسی چون صبحدم کم[4] بست [۶۰-ر]
که در خون چون شفق هر شام ننشست

---

۱. کا: غم.
۲. کا: «معلوم» ندارد.
۳. اساس: نمیرش، خوانده می‌شود.
۴. کا: صبح دم

میان دو هم نفسی[1] ثریاسان طرح موافقت و اتّصال نینداخت که باز ایشان را بنات النعش وار متفرق و پریشان نساخت.

بیت

ز سوزش کس دمی بی غم نیفتاد　　کزان در عمرها ماتم نیفتاد

عرصه‌گاه آفت و عرضه گاه مخافت را مقام روح و راحت نام نمی‌توان نهاد و جای باشش سرای[2] آسایش این خراب[3] آباد بی بنیاد را نتوان کرد اعتقاد.

بیت

گیتی که نشیمن زوال است　　آسوده‌دلی در او محال است

ماتمکده‌ایست تیره و تنگ　　در وی ز وفا نه بوی و نه رنگ

از مرکبات که پیوسته در کشاکش باشند، ثبات که دید و بقا کجاست! و از طبایع مختلفه که هر یک رو به مرکزی دارند، چشم داشتنِ دوام و استمرار عین غلط و محضِ خطاست.

بیت

گیتی که اولش عدم وآخرش فناست　　در حقّ او گمان ثبات و بقا خطاست

وین آدمی که زبدهٔ ارکانش می‌نهند　　پیوسته در کشاکش این چار اژدهاست

هر چند واقفِ خبیر از تقریر این تحریر داند که حال چیست و مقصود ومراد از تمهید این مقدمه، زوال آفتاب اقبال کیست؟ اما شرح سخن آن است که چون در اواخر جمادی الاوّل سنهٔ ست وتسع مائه (۹۰۶) رایات همایونِ صاحب‌قران عدالت نهاد از یورش استرآباد به جانب مستقر سریر سلطنت روی نهاد و این خبر بهجت اثر متعاقب ومتواتر

---

۱. اساس: هم نفس نفسی.　۲. کا: برای.

۳. اساس: خواب.

به گوش مقیمان دار السّلطنهٔ هرات رسید، عالی‌حضرت هدایت‌منقبت کرامت‌منزلت [۶۰ ـ پ] اعتضاد الدولة الخاقانی، مقرّب الحضرت السلطانی در روز سه‌شنبه هفتم جمادی الآخر به رسم استقبال متوجه قصبهٔ کوسویه گشته، رباط پریان را از فرّ طلعت خجسته غیرت روضهٔ رضوان ساختند و آن شب آنجا توقّف نموده، صباحِ روز چهارشنبه بی‌جهتی ظاهر به قصد خواندنِ ابیاتی که در بَر و دیوار آن رباط* هر کسی نوشته است به یکی از صفه‌هایش درآمدند. نخست چشم مبارکِ آن حضرت بر این قطعه افتاد که:

قطعه

در ایــن دقــیقه بــماندند جــملهٔ حکــما
که آدمـی چـه کـند بـا قـضای کـن فـیکون
فروغِ نبض چو شد منحرف ز جنبش اصل
بـه لای عـجز فـرو رفت پـای افـلاطون
صـلاح طـبع چـو سوی فساد روی نـهاد
بـماند بـیهوده در دست بـوعلی قـانون

لاجرم اظهار تأسف و تحسّر فرموده بر زبان الهام بیان راندند که بلی همه‌کس را روی به عالم عقبی می باید آورد و قضای خالق موت و حیات را هیچ کس منع نتواند کرد. آنگاه از آنجا نهضت نموده به رباط پایاب خرامیدند. و شب پنج‌شنبه مولانا ویس از اردوی همایون بدان منزل رسیده به شرف عرض رسانیدند که حضرت اعلی امشب در رباط امیر شاه ملک تشریف دارند و علی الصّباح از آنجا حرکت خواهند فرمود. لاجرم به مقتضای این بیت که:

---

*. رباط: جایی است که در کنار جاده جهت استراحت کاروانیان سازند و آن شامل اطاقها، طویله، آب انبار، زاویه و خانقاه است. کاروانسرا.

بیت

منزل وصل چون شود نزدیک　　آتش شـــوق تـــیزتر گـــردد

آن خلاصهٔ امتزاج ارکان و عناصر، آب تشوّق به دولت مواصلت صاحب‌قرانِ ستوده مآثر از دیده روان کرده، نماز بامداد را پگاه‌تر گزاردند و فی الحال سوار گشته متوّجه [۶۱ ـ ر] رباط امیر شاه ملک شدند. در اثنای راه هر لحظه از جبین مبین امیر هدایت قرین فروغ بهجت و سرور بیشتر می‌تافت و هر کس از ملازمان خسرو عالی‌جاه می‌رسید به پرسش و نوازش بی‌کران اختصاص می‌یافت.

چون قرب یک فرسخ مطوی گشت، محفّهٔ محفوف به عزّ و جلال صاحب‌قران به استقلال نمودار شد. در این حین به مقتضای قضای ربّ العالمین سر مبارک آن سر دفتر ارباب یقین در گردش آمد و عالی جناب امارت مآب خواجه شهاب الدّین عبدالله را نزدیک خود طلبیده، فرمودند که از محافظت من غافل مباشید که حال متغیر گشت. آنگاه از اسب فرود آمدند تا خود را به عزّ دست بوس حضرت اعلی رسانند و بنابر آنکه صعوبت آن مرض علی الفور به نهایت انجامیده بود و قوّت رفتار فوت شده، عالی‌جناب مشار الیه و مولانا جلال الدّین قاسم در زیر بغل امیر گردون محل درآمدند تا پیش رفته سر در کنار خسرو بلند مقدار نهاد.

آن حضرت از مشاهدهٔ تغیّر حال آن مرکز دایرهٔ عزّ و جلال بغایت اندوهناک و محزون گشتند و چون محل توقف نبود، بعد از اقامت مراسم پرسش و نوازش درگذشتند و همان لحظه آن مرض به سکته منجر شده، دیگر امیر عالی گهر را مجال حرکت و تکلم نماند. خدام و ملازمان به اتفاق جمعی از اعزّهٔ اصحاب که سعادت آسا در ملازمت بودند، آن حضرت را در محفّه [۶۱ ـ پ] خوابانیده به جانب شهر مراجعت نمودند.

مثنوی

شد وقت که وقت بر سر آید　　ســـیلاب بـلا ز در در آیـد

شـد وقت کـه مـرکبان انـجم　　هم نـعل بـیفکنند و هـم سُـم

شد وقت که این چهار حمّال   بـــنهند مـحفّهٔ مــه و ســال

در اثنای راه به موجب استصواب حکمت مآب مولانا نظام الدّین عبدالحی و مولانا شمس الدّین محمد گیلانی آن مظهر مراحم سبحانی را فصد کرده به لطایف الحیل قرب نیم من خون برداشتند، امّا هیچ فایده‌ای بر آن مترتب نگشت.

مصرع

برخیز ای طبیب که بگذشت کار از آن

لاجرم ملازمان با دل غمناک و دیدهٔ نمناک، عنان استر محفّهٔ آن حضرت را حرکت دادند و به همراهی قوافل حزن و اندوه روی تو جه به شهر نهادند «و غایةُ کلِّ حرکةٍ سکونٌ و نهَایةُ کلِّ کاینٍ لایَکونُ».

قطعه[1]

دلاچو نیست سکون در نهاد چرخ نگون   در او چگونه کسی را بود مجال سکون

القصّه، در نیم شب جمعه آن بانی مبانی خیرات را به منزل شریفش رسانیدند و علی الصّباح اکثر اطبّای بلدهٔ هرات را بر سر بالین آن حضرت جمع گردانیدند. هر چند آن طایفه در معالجه و تداوی سعی و اجتهاد کردند و ادویه و اشربهٔ مناسبه به کار بردند، صورت صحت روی ننمود، بلکه ساعت به ساعت صعوبت و شدّت مرض در ازدیاد بود.

مصرع

چو آمد اجل از مداوا چه سود

در همان روز سلطانِ صاحب‌قران به شهر رسیده از غایتِ محبتی که نسبت به آن حضرت داشتند، پیش از آنکه به باغ جهان آرای رود، به سر بالینِ امیرِ حشمت [۶۲-ر]

---

۱. کا: بیت.

آیین تشریف آوردند و چون مرض آن حضرت را در نهایت صعوبت مشاهده نمودند، رقت بسیار فرموده، قرین حزن و اندوه فراوان به باغ شتافتند؛ امّا هر لحظه کس فرستاده مراسم پرسش به تقدیم می‌رسانیدند و از غایت غم و اضطراب لمحه‌ای به فراغت در بستر استراحت نمی‌آرامیدند.[۱]

در روز شنبه نیز حال آن امیر حمیده خصال هم بدین منوال جاری بود، بلکه زمان زمان ضعف قویتر گشته، شدّت آن مرض می‌افزود. عاقبة الامر در صباح یک‌شنبه دوازدهم[۲] ماه مذکور داعی حقّ را لبیک اجابت گفته، نقد بقا به قابض ارواح داد و بلبل گلشن حیات را به ریاض علوی فرستاد.

بیت

تا جهان است چنین بود وچنین خواهد بود
همه را عاقبت کار همین خواهد بود

صیحهٔ صبح محشر و صورت صور فزع اکبر در عالم اصغر ظاهر گشت و نوحه و نفیر امیر و وزیر و فریاد و فغان صغیر و کبیر از اوج آسمان و ایوان کیوان گذشت. سلطانِ صاحب‌قران و بعض از روی پوشان سرا پردهٔ خلافت همان زمان به منزل شریف آن حضرت تشریف آوردند و از مسند عزّت بر پلاس ماتم نشسته، آغاز گریه و زاری و ناله کردند و مراسم تجهیز و تکفین به طریقِ سنّت سیّد المرسلین ترتیب دادند و صاحب‌قران ظفر قرین و امرای حشمت‌آیین و مشایخ اسلام و ساداتِ عظام و علما و افاضل[۳] کافهٔ برایا در صحبت مغفرت مآب روی به خیابان نهادند. [۶۲ ـ پ] آه دود آسای همگنان بسان رایت نخوت لئیمان نو دولت به آسمان رسید و خوناب دل از راه دیده، چون گوهر اشک کریمانِ روز برگشته دم به دم در خاک غلطیده

---

۱. کا: آرمیدند.
۲. کا: نزدهم.
۳. اساس: فضائل.

مثنوی

ز مژگان دم به دم خوناب می‌ریخت   مگو خوناب، خونِ ناب می‌ریخت
ز بس بالا گرفت آن روز فریاد   صدا در گنبد فیروزه افتاد

در این اثنا جوهر هوا به موافقت شاه و گدا قطرات اشک فرو بارید، بلکه رشحات سحاب روح و ریحان پرامن[1] جنازهٔ عرش اندازه‌اش نازل گردید.

رباعی

خون شفق از دیدهٔ گردون بچکید   مه روی بکند و زهره گیسو ببرید
شب جامه سیه کرد، در این ماتم وصبح   برزد نفسِ سرد و گریبان بدرید

در عیدگاه هرات بر آن ذات فایض البرکات نماز گذاردند، آنگاه به گنبدی در جنب مسجد جامع خویش [که آن جامع اصناف خیرات][2] جهت همین مصلحت ساخته بودند، آورده دفن کردند.

مصرع

ای خاک چه دانی که چه در بر داری

آن شب بسیاری از اعاظم سادات و علما در سر مزار فیض انتما احیا نمودند و حفّاظ کلام الهی تا صباح به تلاوت مشغولی کرده طرفة العینی نغنودند.

روز دیگر که جمشید خورشید مانند سوگواران لباس کبود آسمان درپوشید و خیل انجم بسان اشک از دیدهٔ مردم فروپاشید، صاحب‌قران وفادار هم در منزل امیر مغفرت شعار در مقام عزا نشست تا اکابر و اشراف دار السّلطنهٔ هرات به ملازمت [۶۳ - ر] رسیده، مراسم پرسش به‌جای آوردند و در آن روز در اکثر مساجد بلدهٔ هرات فِرَق انام بر پلاس ماتم آرام گرفته، جهت ترویح روح آن عالی‌مقام به ختم کلام ملک عَلّام مشغولی کردند.

---

۱. کا: پیرامن.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

قطعه

از موت او نشست به هر خانه ماتمی

وز فوت او بخاست به هر گوشه شیونی

زین سهمگین مصیبت و زین سهمناک مرگ

آتش فتاد در دل هر سنگ و آهنی

سلطان صاحب‌قران تا روز سیم در منزل آن سردفتر اهل [دل][1] توقف نمود و به اطعامِ طعام و ختمات کلام ذو الجلال و الاکرام اشارت فرمود. آنگاه به سرمنزل مزار فایض الانوار آمده، شرط زیارت به‌جای آوردند و برادر بزرگتر امیر عالی گهر، امیر نظام الدّین شیخ بهلول و پسر پسندیده سیر آن جناب، امیر کمال الدّین سلطان حسین و دیگر قرابتان و ملازمان آن حضرت را نوازش کردند و هم در این روز به موجب فرمودهٔ سلطان صاحب‌قران، امیر عالی‌شأن مبارز الدّین محمد بهادر روز افزون و جناب امارت مآب خواجه افضل الدّین محمد و زبدهٔ امرای درگاه خواجه شهاب الملة والدّین عبدالله در خانهٔ حضرت مغفرت پناه مشایخ و سادات و علما و افاضل بلدهٔ هرات را طلبیده به کشیدن اطعمهٔ فراوان قیام نمودند و در آن مجلس حفّاظ نیز جمع آمده به ختمات قرآن مجید اقدام فرمودند.

امّا همت بلند صاحب‌قران سعادتمند بدین آش قانع نگشت وخیال دعوتی در غایت کثرت به خاطر انورش گذشت. امرای عظام روی به ترتیب مایحتاج آن [۶۳ - پ] جشن آوردند و از جمله اشیا دویست و پنجاه سر گوسفند و هفتاد رأس اسب و گاو صرف کردند و در روز پنج‌شنبه بیست و سوم ماه مذکور مشایخ کبار و سادات رفیع مقدار و علما و فضلا و اکابر و اعیان و اشراف و کلانتران را به صحرای سر خیابان طلبیدند و سلطان صاحب‌قران نیز تشریف آورده ، آن مجلس را به نور حضور منوّر گردانیدند؛ و بعد از کشیدن طعام موفور وخواندن کلام ملک غفور ملازمان پادشاه عالی‌شأن جمیع قرابتان و مصاحبان و ملازمان آن مقیم روضه رضوان را خلعت فاخره پوشانیده از لباس

---

۱. اساس: بیاض مانده، از کا افزوده شد.

سوگواری بیرون آوردند و نزدیک خویش طلبیده به التفات پادشاهانه و عنایات خسروانه امیدوار کردند.

و چون مدّت چهل روز از انتقال آن مرکز دایرهٔ عزّ و جلال درگذشت، خیال آش دیگر در خاطر انور صاحب‌قران عالی گهر گشت و امیر کمال الدّین سلطان حسین و خواجه جلال الدّین محمد به ترتیب آن قیام نموده، قرب صد گوسفند و دو تقوز اسب ذبح کردند و اطعمهٔ گوناگون از هر چه در حوصلهٔ خیال گنجد افزون در منزل شریف آن حضرت مرتب ساختند و در روز پنج‌شنبه بیست و نهم رجب صاحب‌قران وفادار ـ خلد الله ملکه الی انقراض الادوار ـ بدان‌جا تشریف آورد، نوبت دیگر اکابر و اشراف جمع گشتند و امرای عِظام به کشیدن آش اقدام نموده، حفّاظِ کلام، زبان به قرائت آیات بیّنات [۶۴ ـ ر] گشادند. آنگاه ملازمان مهد علیا و ستر عظمی بلقیس زمان، خدیجة العهد و الآوان ـ خلد الله تعالی ظلال حشمتها ـ زمرهٔ اصحاب مصیبت را خلع فاخره پوشانیدند. عالی‌جناب افادت‌پناهی، مخدومی مولانا فصیح الملة والدّین محمّد النظامی ـ مدّ ظله ـ که قرب چهل سال در مصاحبت عالی‌حضرت خداوندی ـ قدّس سره ـ به سر برده بودند و آن حضرت اکثر متداولات را نزد آن جناب مطالعه کرده از ایشان به آخوندا[1] تعبیر می‌فرمودند، در بیان تاریخ این واقعهٔ عظمی این رباعی [را][2] در سلک نظم کشیده‌اند.

بیت[3]

آن قطب زمانه چو برفت از عالم — تاریخ شد آنکه قطب اقطاب برفت

و عالی‌جاه امارت دستگاه، عاطفت شعار مکرمت دثار امیر کمال الدّین سلطان حسین ـ ابدت ایّام اقباله ـ آن حضرت را به مثابهٔ فرزند صلبی‌است، فرموده‌اند که:

قطعه

آن مغفرت پناه که رفت از فضای خاک — فی روضة مقدسة طاب حاله

---

۱. اساس: آخواند.

۲. اساس: ندارد از کا افزوده شد.

۳. اساس: رباعی.

چون یافت این کمال ز خیرات واجبات[1] تــاریخ فــوت گشت خــیر کــماله

و جناب فصاحت مآبِ بلاغت انتما مولانا فصیح الدّین صاحب داراکه به لطف طبع از سایر ملازمان آن حضرت شرف امتیاز و استثنا دارد و گفته است که:

قطعه

افســوس ز مــیر آســمان قـدر کــافتاد نــهال عــمرش از بـیخ

در ماتم او چو دیده خون می‌ریخت «خــون ریــزی دیـده» گشت تـاریخ

زبدة الاطبّا مولانا درویش علی که از میان ابنای جنس نزد آن حضرت به مزید تقرّب ممتاز بود، نظم نموده است که:

رباعی

در مــاتم آن قــدوهٔ اربــاب وصــول

ابنای زمان شاه و گدا گشته مـلول [۶۴-پ]

هجرت به رسول کرد آن سیّدِ قوم [۶۴-پ]

تـاریخ وفـات اوست «هـجرت بـه رسـول»

و قدوة الفضلا سیّد رحمت الله، الملقب به میر منشی، به عدد سنوات سن آن بانی مبانی خیرات، شصت و دو تاریخ یافته است و یکی از جمله این است که:

شاه را چو بدید جان بسپرد

و راقم حروف را این قطعه به خاطر فاتر رسیده که:

قطعه

جــناب امــیری هــدایت پـناهی کــه ظـاهر از او گشت آثـار رحـمت

شــد از خـارزار جـهان سـوی بـاغی که آنـجا شـگفته‌ست گـلزار رحـمت

---

۱. اساس: «در حیات» خوانده می‌شود

چو نازل شد انوار رحمت به روحش　　　بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»

پوشیده نماند که شعرا و فضلای زمان در بیان تاریخ و مرثیهٔ عالی حضرتِ خداوندی ـ قدّس سره ـ قطعه و قصیدهٔ بسیار نظم فرموده‌اند و این فقیر از تطویل اندیشیده، بر ایراد همین مقدار اقتصار نمود و زبان به دعای متضمن هر متمنای گشود.

قطعه

امیدوار چنانم که فیض فضل ازل　　　همیشه کام‌دِه شاه کامران باشد
به قد[1] دولت او خلعتی بیاراید　　　که عطف دامن او ملک جاودان باشد

فی رمضان سنة خمس [و] ستین و تسع مائه
بندهٔ کمترین محمد بن حمزة الحسینی
عفی عنه بمدام

۱. کا: قدر.

تعليقات

۱۹/۵۶ دار السلطنهٔ هرات

ظاهراً دادن لقبِ دار السلطنه به هرات از زمان شاهرخ تیموری مرسوم گردیده و پیش از وی، نام هرات تنها ذکر می‌شده است. حافظ ابرو در این باره می‌نویسد: «آن پادشاهان که بنای هرات نهاده‌اند هیچ یک را تختگاه در این مقام نبوده و از آن مدّت بسیار گذشته، چنانکه از تواریخ او معلوم می‌شود هرگز تختگاه سلاطین بزرگ نبوده. امروزه به فرّ دولتِ ابدپیوند، هرات لقب دار السلطنه یافت و مقصد جهانیان و منشأ علوم و منبع فضایل و معدن هنر شد». جغرافیای حافظ ابرو / ۹.

۱/۵۷ میمنه

در سده‌های میانه جغرافیانویسان مسلمان، میمنه را جهودان (یهودان)، یهودیه و جهودستان می‌گفتند و غالباً آن را مرکز و کرسی جوزجان (گوزگان) محسوب می‌داشته‌اند. چنانکه از اسم شهر پیداست، گروه زیادی از قومِ یهود در آنجا زندگی می‌کردند. متأسفانه نوشته‌های جغرافیانویسان تا سدهٔ دهم میلادی در بارهٔ این شهر فشرده و اندک است. پس از یورش مغولان، یاقوت حموی تنها کسی است که میمنه را جهودان الکبری (یهودان بزرگ) نامیده و در بارهٔ وجه تسمیهٔ شهر نوشته است: چون در زمان بخت النصر، یهودان از بیت المقدس رانده شدند، نخستین محلّی که در آن مسکن

گزیدند همین شهر بود. بعدها چون مسلمانان واژهٔ یهودان را نیک نمی‌دیدند، بنابر آن، اسم شهر را به میمنه تغییر دادند تا با میمنت و مبارکی همراه باشد و این اسم تاکنون باقی است. معجم البلدان ۱۹۴/۲؛ در روزگار تیموریان، میمنه وشبرغان و اندخود به حسن تدبیر علاء الدوله میرزا رو به آبادانی نهاد. شاه اسماعیل اوّل صفوی در ۹۱۷ ه / ۱۱۵۱م، میمنه و فاریاب را تسخیر کرد و دریای آمو مرز میان دو کشور ایران صفوی و اوزبکان شیبانی شناخته شد. در روزگار وی بیرام بیک قرامانلو حکومت بلخ، اندخوی، شبرغان و میمنه را اداره می‌کرد.

محمود ولی بلخی در سدهٔ ۱۱ ه، میمنه را طالقان نامیده و جزو بلاد غربی بلخ شمرده است: «در قدیم به طالقان اشتهار داشته، آب و هوای خوشگوار و سازوار دارد و مرغزارها و جلگاهای دلگشا و فرح افزا. شهرش در هامون افتاده، گشاده ساخت و قریه‌جاتش به قرب یکدیگر و نزدیک به شهر واقع. در حوالی آن غاری است که چند تن در آن خفته‌اند؛ چنانچه هیچ فتور در اعضا، بلکه در اکفانشان راه نیافته و مردم آنجا ایشان را اصحاب کهف دانند. جمعی از سادات آنجا متوطن‌اند که خرقهٔ پیغمبر ـ صلّی الله علیه و سلم ـ به ارث در میان ایشان است. در گریبان آن خرقه رقعهٔ سبزی پیوند کرده‌اند و چنان مشهور است که آن پیوند را امام جعفر صادق ـ رضی الله عنه ـ زده‌اند» بحر الاسرار، مجلهٔ آریانا س ۳۲، ش ۱۱۹/۳؛ میمنه امروز به عنوان مرکز استان فاریاب در شمال افغانستان هنوز نام خود را نگهداشته است. این شهر دارای ۳۱کیلومتر مربع مساحت و صد روستا و در حدود ۴۵/۱۰۰ جمعیت و فاصلهٔ آن تا کابل ۷۹۶ کیلومتر می‌باشد. اشکال العالم / ۱۶۸، ۱۶۹؛ ترجمهٔ مسالک و ممالک اصطخری / ۲۱۳؛ تکملة الاخبار / ۵۰؛ خلد برین / ۲۶۲ ـ ۲۶۶؛ جغرافیای شهری در افغانستان /۱۴۳، ۱۴۴؛ روضات الجنات في اوصاف مدینة هرات ج ۱۳۷/۲؛ سرزمینهای خلافت شرقی / ۴۵۰، ۴۵۱؛ شناسنامهٔ افغانستان / ۷۴.

۱۸/۵۷ باغ زاغان

از آثار ملوک کرت بوده است. امیر تیمور در سال ۷۸۲ هجری پس از پیروزی بر واپسین ملوک کرت، کوشک باغ زاغان را تختگاه خویش ساخت. به نوشتهٔ خواندمیر این

باغ روزگاری متعلق به میرزا ابو القاسم بابر بود. ابو القاسم شهاب الدین احمد خوافی، به نام «باغ زاغان سلطانی» یاد کرده، می‌افزاید که باغ مذکور تختگاه سلطان حسین بایقرا بوده، ایلچیان را در همین باغ به حضور می‌پذیرفته است. خلاصة الاخبار/۲۰۳؛ روضات الجنات ج ۱ /۴۸؛ زبدة التواریخ ج ۱ /۴۵۹؛ ظفر نامه یزدی ج ۱ /۲۳۶؛ مآثر الملوک / ۱۷۰؛ منشاء الانشاء ج ۱ / ۶۱؛ به گفتهٔ شادروان فکری سلجوقی، تا اکنون مقداری از اراضی باغ زاغان به همان نام تاریخی‌اش معروف است و در دفتر املاک هرات، نیز به نام اراضی باغ زاغان ثبت است خیابان/ ۱۰۵.

۶/۶۱ خواجه فضل الله ابواللیثی

فضل الله بن عبدالواحد بن ابولیث، یکی از فرزندان ابواللیث سمرقندی، فقیه معروف سدهٔ چهارم هجری، مولف تنبیه الغافلین و بستان العارفین می‌باشد. امیر علی‌شیر نوایی که در مدرسهٔ وی در سمرقند درس خوانده است، چنین می‌نویسد: «در فقه او را ابوحنیفهٔ ثانی می‌گفتند و در عربیّت قرینهٔ ابن حاجب می‌گرفتند و شاگرد امیر سیّد شریف بود و سیّد به خط خود اجازت نامهٔ درس علوم از برای او نوشته. فقیر دو سال پیش او سبق خواندم و چندان التفات داشت که فرزند می‌گفت و با وجود آنکه اعلم علمای سمرقند بود به شعر و معما نیز میل می‌نمود». مجالس النفایس / ۲۷، ۳۶، ۷۲. خواجه از دانشیان روزگار میرزا الغ بیک به شمار می‌رود که در سمرقند از خود خانقاه و مریدانی داشت. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ /۳۳۰؛ رشحات عین الحیات ج ۲/ ۴۱۳، ۵۹۵.

۲/۶۳ نهر انجیل

حافظ ابرو، انجیل را جزو بلوکات هرات محسوب کرده و دربارهٔ آن چنین نوشته است: «آب شهر از این بلوک است و قرای پایان آب را شیب شهر خوانند و عمارات و سراها و کوشک و باغات در این بلوک زیادت باشد به سبب قرب شهر. این بلوک بر شمال رود است و شهر هرات داخل این بلوک است». بلوک مذکور در روزگار تیموریان دارای چهل و شش قریه بود و هنوز هم در هرات به همان نام باستانی خود شهرت دارد. بیشتر عمارات امیر علی‌شیر درکنار همین نهر ساخته شده بود. جغرافیای حافظ ابرو/ ۱۸.

۵/۶۳ امیر برهان الدین عطاء الله نیشابوری (م. ۹۰۹ هـ/۱۵۰۳ م.)

در جوانی از زادگاه خود نیشابور به دار السلطنهٔ هرات آمد، در همان‌جا تحصیل کرد و سپس «به یمن تربیت و عنایت امیر بحر مکرمت به اندک زمانی قصب السبق از امثال و اقران در ربوده، از غایت جد و اجتهاد در کسب کمالات کار به جایی رسانید که در شهور سنهٔ اثنی و تسع مائه چند ماه در مجلس عالی مقرب الحضرة السلطانی به درس علوم پرداخت و آن حضرت نیز جُزوَ به دست گرفته خود را در جنب تلامذهٔ جناب افادت مآب منخرط ساخت». خلاصة الاخبار / ۲۱۹. در مدرسهٔ اخلاصیه و سلطانیه تدریس کرده و با امیر علی‌شیر دوستی استواری داشته است. در پایان عمر کور شد، از هرات به مشهد رفت و در همان‌جا درگذشت. وی در عروض دست داشته و دو رساله در این فن به نام سلطان حسین بایقرا نوشته است. افغانستان / ۲۳۰؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۳۸۳/۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۲۴؛ حبیب السیر ج ۴/ ۳۵۳؛ خلاصة الاخبار/ ۲۰، ۲۱۸؛ مجالس النفایس /۲۶۶.

۶/۶۳ قاضی اختیار الدین حسن تربتی (م ۹۲۸ ق./۲ ـ ۱۵۲۱ م.)

پسر غیاث الدین تربتی، مشهور به قاضی اختیار؛ از دانشی‌مردان سدهٔ نهم هجری و قاضی دار السلطنهٔ هرات بود و پدرش نیز سمت قضاوت داشت. در جوانی از ولایت زاوه (تربت حیدریه) به هرات آمده، در آنجا دانش آموخت و در اندک زمانی ترقی کرده، نوشتن صکوک و سجلات دار السلطنه را به او سپردند. در واپسین سالهای فرمانروایی سلطان‌حسین بایقرا نخست قاضی هرات شد و سپس به منصب وزارت رسید. قاضی از فقهای مشهور زمان و استاد و دوست بابر میرزا بود. پس از چیرگی محمّد خان شیبانی بر هرات، در مقام قضاوت باقی ماند و پس از کشته شدن وی به زاوه برگشت و در همان جا درگذشت و در قبرستان خانوادگی خود مدفون شد. وی در انشا، شعر و معما دست داشت؛ از آثار او می‌توان: اقتباسات، مختار الاختیار، اساس الاقتباس در حدیث و امثال و حکم، که را آن در ۸۹۷ ساخته، مقامات حسینی، اخلاق همایونی ـ که در ۹۱۲ ساخته، عدل و

جور ـ که به پیروی از بوستان و گلستان سعدی در ۹۱۱ ـ ۹۰۹ ساخته، و چند رسالهٔ دیگر در فقه یاد کرد. بدایع الوقایع ج ۱/ ۴۸۹، ج ۲/ ۲۸۳، ۳۳۷؛ تاریخ ادبیات فارسی /۱۷۴؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/ ۲۷۸؛ حبیب السیر ج ۴/ ۳۵۵، ۳۵۶؛ خلاصة الاخبار / ۱۸۹، ۲۱۲، ۲۲۰.

۶/۶۳ امیر مرتاض

از سادات و دانشی‌مردان دورهٔ تیموری هرات است. به نوشتهٔ امیر علی‌شیرنوایی، چون از خردی به کسب علوم پرداخته، روز و شب مشغول مطالعه و عبادت بوده، به همین جهت از سوی مردم به «میر مرتاض» معروف شده بود. به بازی شطرنج علاقهٔ بسیار داشت. از حکمت و ریاضی با اطلاع بود و نیز از خوشنویسان روزگار خود محسوب می‌شد. میر در روزگار سلطان حسین بایقرا مدرس مدرسهٔ اخلاصیه بود و پس از استیلای محمّد خان شیبانی بر هرات، مدرس مدرسهٔ سلطانی شد و هم به ندیمی محمّد خان شیبانی درآمد. پس از چیرگی شاه اسماعیل اوّل بر هرات، به واسطهٔ تعصبی که در تسنن داشت به سوی قندهار فرارکرد و در همان جا درگذشت. بدایع الوقایع ج ۱/ ۴۹۱؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/ ۳۳۴؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۰؛ حبیب السیر ج ۴/ ۳۴۹؛ مجالس النفایس / ۹۲، ۲۶۷.

۹/۶۳ امیر جمال الدین عطاء الله اصیلی (م. ۹۲۶ ق. / ۱۵۲۰م.)

فرزند امیر فضل الله حسینی دشتکی (شیرازی، نیشابوری) ملقب به جمال حسینی، معروف به امیر جمال الدین یا جلال الدین. وی از سادات معروف دشتکی شیراز می‌باشد که از شیراز به هرات آمده، چندی در نیشابور زیسته، نزد سیّد اصیل الدین معروف به واعظ، که با وی قرابت داشته، تلمّذ کرده است. در روزگار سلطان حسین بایقرا به فرمان وی در مدرسهٔ سلطانیه و اخلاصیه به درس و افاده اشتغال داشت و هفته‌ای یک بار در مسجد جامع دار السلطنهٔ هرات وعظ می‌کرد. شیخ حرّ عاملی، قاضی نور الله شوشتری و فاضل هندی او را به تشیع نسبت داده‌اند. آقا بزرگ می‌نویسد که امیر جمال الدین معاصر شاه اسماعیل اوّل (۹۰۶ ـ ۹۳۰ ق) بود، پس از آنکه شاه اسماعیل بر

شیبک خان اوزبک چیره شد، اصیلی در هرات بر فراز منبر خطبه خواند و شاه اسماعیل را ستود و مردم هرات را به پیروی از ائمهٔ اطهار فرا خواند. از آثار او می‌توان: احوال اولاد امیرالمؤمنین، الاربعون حدیثاً من سیّد المرسلین في مناقب امیرالمؤمنین، تحفة الاحبّاء و روضة الاحباب في سیر النبی و الآل و الاصحاب، را نام برد. کتاب اخیر زندگینامهٔ پیامبر، خاندان، یاران و دیگر بزرگان دین است که آن را به خواهش امیر علی‌شیر نوایی نگاشته و در سال ۹۰۰ هـ./۵ ـ ۱۴۹۴ م. در سه مقصد به انجام رسانده است: مقصد اوّل سیره حضرت محمّد(ص) که در سال ۸۸۸ هـ./ ۱۴۸۴ م، به انجام رسیده و نیز در لکهنو و پاکستان به چاپ رسیده. ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری ج۲/ ۸۱۰ ـ ۸۱۷؛ امل الآمل ق۲ / ۱۷۰؛ تاریخ ادبیات فارسی / ۲۸۴، ۲۸۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج۱ / ۲۴۴؛ حبیب السیر ج۴ / ۲۵۹؛ خلاصة الاخبار/ ۲۱۷؛ ریحانة الادب ج۳/ ۳۶۹؛ منشأ الانشاء ۱۲۶ـ ۱۲۸.

۹/۶۳ امیر صدر الدین ابراهیم مشهدی (م ۹۱۸ هـ / ۱۵۱۲ م.)

از نام و نشان وی در مآخذ عصری کمتر یاد شده است. خواندمیر می‌نویسد که در مدرسهٔ سلطانیه و خانقاه اخلاصیه به تدریس و افاده مشغول بوده و در سال ۹۱۸ درگذشته است. حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۲؛ خلاصة الاخبار / ۲۱۹.

۱۴/۶۳ مدرسهٔ نظامیه

نظام الملک وزیر آلپ ارسلان و ملک شاه سلجوقی، در شهرهای بزرگ خراسان مدارسی به نظام نظامیه بنیان گذاشت که هر کدام از آن مدارس به مثابت مراکز پخش و نشر فرهنگ و دانش عرضِ وجود کردند. این مدرسه تا زمان تیموریان هرات فعال بوده و مولانا جامی نیز در همین مدرسه علوم متداول زمان خویش را فراگرفته است.

در روزگار آل کرت از وجود فقهای معتبر و متنفذ و شکوه علمی برخوردار بود. به نوشتهٔ حافظ ابرو، در زمان ملک غیاث الدین ثانی (۷۷۱ ـ ۷۸۳ هـ.ق) فقهای همین مدرسه فتوایی بر ضد سربداران صادر کردند که «بر ملک اسلام واجب است که دفع آن طایفه کند. ملک غیاث الدین اواخر سال ۷۷۳ هـ ق، با لشکری ساخته با ایشان متوجه

نیشابور گردید.» مدارس نظامیه/ ۲۴۷؛ نظامیه هرات در زمان سلطان حسین بایقرا، عمارت آن بار دیگر به همّتِ امیر علی‌شیر تجدید بنا گردید. مدرسه دارای مسجدی نیز بوده که آن را جزء ملحقات مدرسه شمرده‌اند و ظاهراً در روزگار تیموریان بنا شده است. خلاصة الاخبار/ ۱۹۲، ۲۲۰؛ رسالهٔ مزارات هرات ج۳/ ۱۸۰؛ هرات باستان س۱ (۱۳۵۹) ش۳/۸۳.

۱۷/۶۳ مرو

از این شهر در اوستا به صورت مورو muru و داریوش اوّل در کتیبهٔ بیستون margu مرگو (یا مَرگوش) نامیده و همراه باختر اسم برده است. و از همین‌جا نام مارگیانا margiana یا مرغیانا در دوره‌های سلوکیان و پارتیان و ساسانیان به این ایالت اختصاص یافته است. اسکندر مرو را مرمت کرده و شهری را به نام الکساندریا مارگیانا یا «مارژیانا» (اسکندریه مرو) بنا کرد. آنتیوخوس اوّل پسر سلوکوس نیگاتر (۲۸۰ ـ ۲۶۱ ق. م) هم به تجدید عمارت مرو پرداخت و اسم شهر را آنتیوخیامارژیانا یعنی (انطاکیه مرو) گذاشت. از لابلای رویدادهای دورهٔ ساسانی چنین مستفاد می‌شود که رستاخیزی برای تجدید حیات مرگیای بزرگ که روزگاری برای خود دولت مستقلی بوده، به وقوع پیوسته که اردشیر اوّل ساسانی آن را فرونشانده است. در دورهٔ ساسانیان مقرّ مرزبان مرو بود و در ۶۵۱ م، یزدگرد سوم آخرین پادشاه ساسانی در ده رزیق در نزدیکی مرو کشته شد و دو سال پس از این رخداد، شهر به دست سپاهیان اسلام فتح شد. مرو در قرون وسطی از سوی جغرافیدانان به مرو شاهجان (معرب شاهگان) معروف گردید تا با مرو کوچک که مرو الروذ است، اشتباه نشود. قهندز مرو را به تهمورث پیشدادی نسبت داده‌اند. تا ابتدای قرن سوم هـ ق مرو مرکز حکومت اسلامی قرارگرفته بود و از این زمان اهمیت خود را از دست داد. چون عبدالله بن طاهر اقامتگاه خود را به نیشابور منتقل کرد. یک قرن بعد یعنی در زمان سلجوقیان بر رونق آن افزود و سلطان سنجر آن را از نو پایتخت خود ساخت و بند سلطان را بر رود مرغاب بنا کرد. غزها آن را تاراج کردند ۵۴۸ هـ ق. با ورود مغولان به مرو، آبادانی از مرو رخت بربست، تمامی کتابخانه‌های معروف و مشهور

مرو در اثر حریق شهر دچار آتش شد و نیز درهٔ حاصلخیز مرغاب به علّت منهدم شدن سدی که بر رود مرغاب بسته شده بود، بیابانی بی آب وعلف شد، اگر چه سدّ و شهر در سال ۸۱۲ ق. از نو به دستور شاهرخ ساخته شد، امّا مرو رونق پیشین خود را باز نیافت. پس از کشته شدن الغ بیک در سال ۸۵۳ ق. به دست فرزندش عبداللطیف، اختلافات در خاندان تیموریان شدت گرفت و ماوراءالنهر بتدریج به حکومتهای کوچک منطقه‌ای تقسیم شد. شبیک خان و دیگر اوزبکان از آشفتگی منطقه بهره بردند و از نواحی شمال به سرزمینهای خراسان یورش آوردند. شاه اسماعیل در سال ۹۱۶ ق، بخش‌های عمده‌ای از خراسان و از آن میان مرو را مسخّر شد. کشمکش بر سر مرو تا روزگار قاجار ادامه داشت تا اینکه در سال ۱۸۸۴ روسها آن را اشغال کردند ونزدیك مرو کهنه، شهر تازه‌ای بنا نهادند که تا سال ۱۹۳۷ مرو نام داشت و سپس نامش را به ماری تبدیل کردند و امروز جزء جمهوری ترکمنستان می‌باشد. آبیاری در ترکستان / ۶۳ ـ ۹۷؛ بحر الاسرار ج ۱ / ۲۷۶، ۲۷۷، ۳۹۵؛ مجلهٔ تحقیقات تاریخی (مرو نامه) / ۸۷ ـ ۱۱۴، ۱۳۳ ـ ۲۴۲؛ دایرة المعارف فارسی ج ۳ / ۲۷۵۰.

۱۸/۶۳ میرزا محمّد مشهور به میرزا کیچیک

فخری هروی در بارهٔ وی می‌نویسد «ولدِ میرزا سلطان احمد بوده و خواهرزادهٔ سلطان حسین میرزا بوده و بسیار درویشی و صلاح داشت و رعایت سلطان در بارهٔ او چنان بود که سلطان حسین را «الغ میرزا» می‌گفتند و او را «کیچیک میرزا». تذکره نویسان اشعار او را نقل کرده‌اند روضة السلاطین / ۴۶؛ مجالس النفایس / ۱۲۷، ۳۱۵.

۲/۶۵ کمال الدین مسعود شروانی (م. ۹۰۵ هـ / ۱۴۹۹ م.)

از شاعران و علمای اعلم خراسان بوده، سالها در مدرسهٔ گوهرشاد بیگم و مدرسهٔ اخلاصیه تدریس و افاده داشته است. او پس از مرگ قاضی نظام الدین، تدریس در مدرسهٔ گوهرشاد را ترک کرده و بنا بر وصیت قاضی نظام الدّین، در مدرسه غیاثیه به تدریس پرداخته است. در ۹۰۵ هـ درگذشته و در مزار پیر سیصد ساله (درویش بابا

یوسف) واقع در سمت شرقی هرات دفن شده است. از آثار وی حاشیهٔ شرح حکمة العین را می‌توان یاد کرد. ابو سعید هروی از او به نام کمال الدین مسعود شیرازی یاد کرده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۲/ ۳۲۲؛ حبیب السیر ج ۴/ ۳۴۳؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۳؛ مجالس النفایس / ۹۱؛ مزارات هرات ج ۲/ ۱۱۹.

۸/۶۵ مولانا درویش علی طبیب

امیر علی‌شیر نوایی در تذکرهٔ خود به اعتبار شغل پدرش که شمع ریزی بوده از او به نام ملا درویش علی شمّاع یادکرده است. به نوشتهٔ خواندمیر «سر آمد اطبای زمان است و در معالجهٔ مرضی اختراعات خاص می‌نماید که اکثر آنها موافق می‌افتد، بنابر آن اعلیٰحضرت خداوندی را نسبت به او عنایات و التفات بسیار است؛ چنانچه در این اوقات منصب تدریس و معالجهٔ مرضای دارالشفای مهد علیا ملکت آغا را به آن جناب تفویض نموده. در فن معما نیز صاحب مهارت است». خلاصة الاخبار/ ۲۲۶؛ مجالس النفایس / ۹۳.

۱۶/۶۹ مولانا لطفی (م ۸۹۷ هـ/ ۱۴۹۲ م)

از شاعران دورهٔ تیموری هرات بود. در جوانی به کسب علوم پرداخت، سپس به خدمت شهاب الدّین خیابانی رسید و از مریدان او شد. به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌گفت و از جمله شاعرانی است که سعی در جوابگوی استادان پیشین دارد. به نوشتهٔ خواندمیر «در سن نود و نه سالگی قصیدهٔ ردیف آفتاب [را] در سلک نظم کشید و شعرای زمان تتبع آن قصیده نموده و هیچ کدام از عهدهٔ جواب مطلعش بیرون نتوانست آمد». حبیب السیر ج ۴/۱۰۷؛ وی ظفر نامهٔ شرف الدین علی یزدی را به نظم کشیده و ده هزار شعر داشته که ظاهراً از میان رفته است. با جامی رابطهٔ استواری داشت، چنانکه در واپسین دمِ حیات مطلعی گفت و مجال غزل ساختن نیافت، از جامی خواست تا آن را تمام کند و در دیوانش بیاورد. در هرات درگذشت و در ده کنار مدفون شد. تاریخ ادبیات در ایران ج ۴/ ۱۷۸؛ تاریخ نظم ونثر در ایران ج ۱/ ۲۹۵؛ مجالس النفایس /۴۹، ۵۰، ۲۲۳، ۲۲۴؛

مزارات هرات ج ۱ / ۹۳.

۱۹/۷۱ خمسهٔ ترکی

شامل پنج مثنوی است: حیرة الابرار، لیلی و مجنون، فرهاد و شیرین، سبعهٔ سیاره و سدّ سکندری.

حیرة الابرار: نخستین مثنوی خمسهٔ امیر علی‌شیر است که آن را در سال ۸۸۸ هـ، به پیروی از مخزن الاسرار نظامی گنجوی، مطلع الانوار امیر خسرو دهلوی و تحفة الاحرار جامی ساخته. نوایی در این اثرش پس از حمد خداوند و نعتِ بزرگان دین به وصف اشعار نظامی و امیر خسرو و مولانا جامی می‌پردازد. موضوعات حیرة الابرار بیشتر عرفان و حکایتهای اخلاقی بوده و بارها چاپ شده است: خیوه ۱۸۸۰ م، تاشکند ۱۹۰۱ م، با چهار مثنوی دیگر خمسه، تاشکند ۱۹۴۱ م، به خط سریل.

لیلی و مجنون: مثنوی مذکور را به پیروی از لیلی و مجنون جامی و مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی سروده و آن را در سال ۸۸۹ هـ، به پایان رسانده است. نوایی در این مثنوی در بارهٔ شخصیت جامی و آثارش به اختصار سخن گفته و افزوده که داستان لیلی و مجنون جامی او را واداشته است تا آن را به نظم ترکی در آورد. مثنوی مذکور بارها چاپ شده است: تاشکند ۱۹۴۱ و ۱۹۵۸ م، با حذف پاره‌ای از ابیات، همچنین در سال ۱۹۴۳ م، به همّت simion lipkin به زبان روسی.

فرهاد و شیرین: نوایی مثنوی مذکور را که مشتمل بر ۵۶۵۵ بیت است در سال ۸۸۹ هـ، به پیروی از خسرو و شیرین نظامی و شیرین و خسرو امیر خسروِ دهلوی ساخته. مثنوی مذکور در سالهای ۱۹۴۱ و ۱۹۴۸ م، در تاشکند به اهتمام غفور غلام به خط سریل چاپ و منتشر شده است.

سبعهٔ سیاره: چهارمین مثنوی خمسه است که موضوع آن داستان عشق بهرام با گلندام است و نیز بعضی از فهرست نگاران از مثنوی مذکور به نام: بهرام و گلندام، هفت منظر بهرام و هفت کشور یاد کرده‌اند. در حالی که خود شاعر آن را به نام سبعهٔ سیاره و تاریخ اتمام آن را ۸۸۹ هـ می‌آورد. نوایی در مقدمهٔ کتاب می‌گوید: با وجود مشاغل اداری من این مثنوی را در چهار ماه به نظم در آوردم، اگر شغل اداری نداشتم می‌توانستم آن را در

چهار هفته به پایان برسانم.

سدّ اسکندری: پنجمین مثنوی خمسهٔ نوایی است که آن را بین سالهای ۸۸۹ و ۸۹۰ هـ به پیروی از سکندر نامهٔ نظامی گنجوی ساخته. مجالس النفایس / ۱۳۵؛ امیر علی‌شیر نوایی / ۷۷ ـ ۸۶.

۱۲/۷۲ غرایب الصغر

اشعار قبل از بیست سالگی امیر علی‌شیر است. این دیوان شامل ۶۵۰ غـزل ، یک ترجیع بند، یک مثنوی، پنجاه قطعه و ۱۳۳ رباعی می‌باشد که در مجموع ۵۷۱۸ بیت و یک مصرع را شامل می‌شود. این دیوان در شهرهای استانبول، تاشکند، تبریز، مسکو و بخارا (۱۳۲۶ هـ . ق، به خط میرزا احمد بخاری) چاپ و منتشر شده است. امیر علی‌شیر نوایی / ۷۵؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۱۳/۷۲ نوادر الشباب

اشعار سالهای ۲۰ ـ ۳۵ سالگی شاعر است و شامل ۶۵۰ غـزل، یک مستزاد، سه مخمّس، یک مسدّس، یک ترجیع‌بند، یک ترکیب‌بند، پنجاه قطعه، پنجاه و دو معمّا، که در مجموع مشتمل بر ۵۴۲۳ بیت و یک مصرع می‌باشد و در سال ۱۹۵۹ م، در تاشکند منتشر شده است. امیر علی‌شیر نوایی /۷۵، ۷۶؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۱۵/۷۲ بدایع الوسط

اشعار حدود ۳۵ ـ ۴۵ سالگی امیر علی‌شیر است کـه ۶۵۰ غـزل، یک مستزاد، دو مخمّس، دو مسدّس، یک ترجیع‌بند، نود و یک قصیده، شـصت قـطعه، ده چـیستان و سیزده تویوغ[1] را شامل می‌شود و در ۱۹۶۰ م، در تاشکند چاپ شده است. امیر علی شیر نوایی /۷۶؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

---

۱. تویوغ: یکی از انواع ادبی در شعر ترکی است و آن دو بیتی‌ای است که بر وزن رمل مسدّس مقصور سروده می‌شود.

۱۶/۷۲ فواید الکبر

اشعار سالهای ۴۵ ـ ۶۰ سالگی شاعر است که مشتمل بر ۶۵۰ غزل، یک مستزاد، دو مخمس، یک مسدس، یک مثمن، یک ترجیع‌بند، یک ساقی‌نامه، پنجاه قطعه و ۸۶ رباعی می‌باشد و در ۱۹۶۰ م، در تاشکند چاپ شده است. امیر علی‌شیر نوایی /۷۶؛ مجالس النفایس /۱۳۵.

۱۷/۷۲ میزان الاوزان

نخستین کتاب عروض ترکی است که برای سلطان حسین ساخته. او در این کتاب وزن اشعار امیر خسرو دهلوی را در تمام آثارش راهنمای خود قرار داده و اوازنِ: قوشوق، چتگه، محبت‌نامه، مستزاد و عرض‌واری را، که ویژهٔ اشعار ترکی است، به آن افزوده. کتاب مذکور را سلطانوف در ۱۹۴۹م در تاشکند چاپ کرده است. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۴؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۲۱/۷۲ ترجمهٔ چهل حدیث

نور الدّین عبدالرحمان جامی در سال ۸۸۶ هـ، چهل حدیث پیامبر را برگزیده و به نظم درآورد و مقدمه منثوری نیز بر آن نوشت. نوایی به جهت استفاده ترکان آن را به نظم ترکی در آورد. کتاب مذکور بارها در استانبول، تاشکند و افغانستان (به تصحیح محمّد یعقوب واحدی جوزجانی، مجلهٔ آریانا، س ۲۴، ش ۱ ـ ۲)منتشر شده است و به نام: حدیث الاربعین و چهل حدیث هم شهرت دارد. امیر علی‌شیر نوایی /۹۰.

۳/۷۳ دیوان قصاید فارسی

این دیوان قصاید شامل یازده قصیده می‌باشد که نوایی در محاکمة اللغتین از آن نام برده است. شش قصیدهٔ نخستین را نوایی «ستهٔ ضروریه» نامیده و در بارهٔ آن چنین می‌نویسد:همواره فرمان لازم الاشاعه و امر واجب الاطاعهٔ آن حضرت این کمترین را بدان مأمور می‌داشت که گاهی عنانِ سخن را از وادی ترکی به صوب فارسی منصرف

گرداند و زمام نظم را از ادای ترکانه به جانبِ لغت فرس منعطف سازد و اگر چه انقیاد امر ایشان بر سر و چشم لازم بود ؟! تا آنکه از لسانِ؟! ابو الغازی سلطان حسین بهادر خان - خلد الله تعالی في الثریا اعلامه ونفذ بین الخافقین اوامره و احکامه -که ربقهٔ عبودیت و رابطهٔ چاکری این کمینه بارستان رفیع الشأن آن حضرت ارثاً و اکتساباً متحقق است...بعد از امداد توفیق و سعادت تأید در تاریخ اثنین و تسعمائه (۹۰۲هـ/ ۱۴۹۷ م.) تسوید قصیدهٔ چند که تصدیر این‌چنین نظم بدان لایق بود و تسطیر آن در مبادی این اسلوب مناسب می‌نمود بر وفق عدد جهات سته اتفاق افتاد. قصیدهٔ اوّل که سخن گذاری مبتنی بر ادای محامد حضرت باری بود تسمیه‌اش را «روح القدس» نازل گشت و ثانی که از رشح زلال نعمت نبوی و فیض سر چشمهٔ مدح مصطفوی مترشح بود به «عین الحیات»اتسام یافت و ثالث که بر طریقهٔ «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی بر تحفهٔ نثار حضرت مخدومی قطب الانامی محتوی بود از لسان فکرت به «تحفة الافکار» موسوم شد و رابع که مواعظ سودمند و نصایح دلپسندش اهل دل را سرمایهٔ فتوح و ارباب ریاضت را به مثابهٔ غذای روح بود به «قوت القلوب» نامزد گشت و خامس که به شرف مدحت گذاری شهریاری که شکر نعمتش مستلزم سعادت ابدی و دعای دولتش مستتبع نجات سرمدی است مزیّن به «منهاج النجات» تسمیه پذیرفت و سادس که به امدادِ نسایم ریاض فضل و عطا شرف تتبع قصیدهٔ «مرآت الصفا» یافته بود به «نسیم الخلد» مخاطب گشت و مجموع آنها به «ستهٔ ضروریه» نامور آمد. دیوان فارسی، منتخب/ ۲۲۶ - ۲۹۰؛ نوایی قصیدهٔ «تحفةالافکار» را به استقبال از قصیدهٔ «بحر الابرار» امیر خسرو دهلوی و به اقتفای «لجة الاسرار» استادش عبدالرحمان جامی سروده، و در قصیدهٔ «نسیم الخلد» که به نام «نسایم الهدا» هم یاد شده، به قصیدهٔ «مرآة الصفای» امیر خسرو دهلوی و قصیدهٔ «جلاء الروح» مولانا جامی نیز توجه داشته وقصاید «قوت القلوب» و «منهاج النجات» راگویا به اقتفای انوری و خاقانی ساخته است. امّا در چهار قصیدهٔ دیگر که به نام «فصول اربعه» یادکرده، در آن از چگونگی برودت، رطوبت، یبوست سخن گفته است. افزون بر قصاید مذکور نوایی قصیدهٔ مرصّعی هم دارد که در محاکمة اللغتین از آن یاد کرده است. محاکمة

اللغتین / ۵، ۶؛ امیر علی‌شیر نوایی / ۹۶؛ دیوان امیر نظام الدین علی شیر نوایی / ۳۵ـ۳۸، ۵۹ـ۶۲.

۱۶/۷۳ رساله مفردات در فن معمّا

رساله‌ای است در فن معما به زبان فارسی که امیر علی‌شیر آن را در ۸۹۸ هـ به پایان رسانده. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۸؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۱/۷۶ مولانا طوطی (م. ۸۶۷ هـ / ۱۴۶۲ م.)

علی ترشیزی (شهاب الدین طوطی) از شاعران و طبیبان روزگار ابوالقاسم بابر بود که در مدح وی نیز قصایدی دارد. در جوانی درگذشت و در خیابان هرات مدفون شد. تذکره نویسان از او به عنوان مردِ ظریف و نیکو منظر که قصیده را متین می‌سروده، یاد کرده‌اند. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/۲۹۵؛ تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی /۵۲۶، ۵۲۷؛ حبیب السیر ج ۴/۶۱؛ الذریعة ج ۹/۶۵۲؛ ریحانة الأدب ج ۴/۶۴؛ فرهنگ سخنوران ج ۲/۳۰۹، ۳۱۰؛ مجالس النفایس /۲۰۴، ۳۰۸؛ مفتاح التواریخ /۱۲۲؛ هفت اقلیم ج ۲/ ۳۰۹، ۳۱۰.

۱/۷۷ خواجه ناصر الدین عبیدالله (م. ۸۹۵ هـ. / ۱۴۸۹ م.).

خواجه ناصر الدین عبیدالله سمرقندی معروف به عبیدالله احرار یکی از بزرگترین و معروفترین مشایخ نقشبندی در سدهٔ نهم هجری بود. در جوانی از مولانا یعقوب چرخی و مولانا نظام الدین خاموش ارشاد و تربیت یافت. پادشاهان عصر نسبت به او ارادت مخصوصی داشتند، بویژه سلطان ابوسعید گورکان با خواجه احرار مشورت می‌کرد و چند بار در رکاب او پیاده حرکت کرده و بدین طریق کمال ارادت خود را نسبت به وی به‌جا می‌آورد. یک بار که عمر شیخ میرزا و سلطان محمود میرزا در صدد محاربه برآمده و حتّی در نزدیک سمرقند صفوف جنگ را آراسته بودند، خواجه عبیدالله بدان معرکه رفت و آنان از جنگ دست کشیدند. نور الدین عبدالرحمان جامی و امیر علی‌شیر نوایی مرید و تربیت یافتهٔ او بودند. علما و صوفیهٔ خراسان مکرر از هرات و سایر بلاد به ماوراءالنهر برای زیارت خواجه مسافرت می‌کردند. خواجه در سمرقند زیست و

همان‌جا به ۸۹۵ هجری در روستای کمانگران مریض شد و در ناحیه اورگوت ولایت سمرقند درگذشت و در قریهٔ خواجه کفشیر (خواجهٔ کفشی) که محل اقامت او بود، مدفون شد. حبیب السیر ج ۴/۱۰۹، ۱۱۰؛ رشحات عین الحیات ج ۱/ ۱۲۱؛ سمریه/ ۱۸۴ - ۱۸۹؛ نفحات الانس / ۴۱۰ - ۴۱۷؛ مفتاح التواریخ /۱۳۳، ۱۳۴.

۱۰/۷۷ پهلوان محمّد ابو سعید

از کشتی گیران و عیاران با معرفت دورهٔ تیموری هرات بود. از علم ادوار و موسیقی اطلاع داشت و در مجلس او اهل شعر و معما حاضر بودند. میان او و امیر علی‌شیر نوایی دوستی استواری برقرار بوده و نوایی نیز دربارهٔ وی رسالهٔ جداگانه‌ای نوشته به نام: حالات پهلوان محمّد ابوسعید، که در آن به پاره‌ای از احوال پهلوان و رابطهٔ خود با او سخن گفته است. تذکره نویسان ابیات و معماهایی را به نام پهلوان ابوسعید نقل کرده‌اند. خلاصة الاخبار/ ۲۰۸؛ مجالس النفایس/ ۸۹ - ۹۱.

۳/۷۹ مولانا اهلی شیرازی (۹۴۲ هـ / ۱۵۳۵ م)

شیخ محمّد متخلّص به اهلی شیرازی از شاعران نامدار سدهٔ نهم و نیمهٔ اوّل سدهٔ دهم هجری است که دربارهای تیموری، ترکمانان آق‌قویونلو و صفوی را دیده و روزگاری را نیز در فقر و تنگدستی گذرانده است. در جوانی از شیراز به هرات آمد و به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و در همان جا قصیدهٔ مصنوع خود را در مدح امیر علی‌شیر نوایی سرود. پس از چندی به آذربایجان رفت و به مدح سلطان یعقوب آق‌قویونلو پرداخت و مثنوی شمع و پروانه را در ۸۹۴ هـ به نام او ساخت. پس از تشکیل دولت صفوی به دربار شاه اسماعیل صفوی پیوست و مثنوی سحر حلال را به نام او کرد. پس از مرگ شاه اسماعیل به زادگاهش شیراز برگشت و از خلق گوشه گرفت تا به سال ۹۴۲ هـ درگذشت و در کنار مزار حافظ دفن شد. علّت تخلّص وی به اهلی را، ارادت او به اهل بیت ذکر کرده‌اند. اهلی سه قصیدهٔ مصنوع دارد که به ترتیب در مدح امیر علی‌شیر نوایی، سلطان یعقوب و شاه اسماعیل ساخته و در آنها هنرنمایی حیرت آوری را به کار برده است.

قصیدهٔ اوّل را، چنانکه در مقدمهٔ آن گفته، در جواب قصیدهٔ مصنوع سلمان ساوجی سروده که نوایی نیز قصیدهٔ مذکور را بر قصیدهٔ سلمان ترجیح داده است. اهلی می‌کوشید تا صنایع بدیعی، بویژه تجنیس را در غزلیات و قصاید خود به کار برد. تاریخ ادبیات فارسی/۱۲۵، ۱۸۰، ۱۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج۴/ ۴۴۷ ـ ۴۵۳؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج۱/ ۴۴۰؛ دایرة المعارف فارسی ج۱/ ۶۱۹؛ دیوان اهلی/۱ ـ ۵؛ حبیب السیر ج۴/۶۰۶؛ خلد برین/ ۲۱۸؛ مجالس المؤمنین ۲/ ۶۹۳ ـ ۶۹۶؛ مفتاح التواریخ /۱۵۰؛ هفت اقلیم ج۱/ ۲۲۳ ـ ۲۲۷.

۴/۷۹ خواجه مسعود گلستانی

مقصود مؤلف خواجه مسعود قمی است که خواندمیر در تاریخ حبیب السیر شرح حال او را ذیلِ خواجه مسعود قمی آورده ونیز از اهدای مثنوی یوسف و زلیخای وی به سلطان حسین بایقرا یاد کرده است. گمان می‌رود «گلستانی» اشتباهی است که از سوی کاتب صورت گرفته و یا اینکه تخلّص شعری شاعر بوده که قبل از آمدنِ به هرات داشته، زیرا مآخذ روزگار شاعر به آن اشاره‌ای نکرده است و یا اینکه بنده به آن نرسیده است.

امیر علی‌شیر نوایی، که با شاعر دوستی استواری داشته و هم از حامیان او بوده، در تذکرهٔ خود شرح حال او را به طور فشرده آورده و سام میرزای صفوی نیز از مثنوی یوسف و زلیخا و دیگر آثار وی یاد کرده است. به نوشتهٔ آن دو تن، خواجه مسعود از اعیان قم بوده، روزگاری در شهرهای قم و تبریز زیسته و از مقرّبان سلطان یعقوب قراقویونلو بوده است. طوری که از قراین برمی‌آید، پدران گلستانی از ترکان آذربایجان و یا از ترکمانان بوده است، زیرا برخی از تذکره نویسان به تیرهٔ «ترکمان» او اشاره کرده و به همین جهت او را «خواجه مسعود ترکمان» نیز گفته‌اند.

خواجه مسعود، در سدهٔ نهم هجری از تبریز به هرات آمد و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت و بزودی در سلک دانشی‌مردانی پیوست که پیرامون امیر علی‌شیر نوایی گرد آمده بودند. به گفتهٔ نوایی، گلستانی در هرات مورد توجه بایقرا قرار گرفت و به منصب قضا برگماشته شد و نیز سلطانِ مذکور، نظم تاریخِ دوران حکومت خود را به او

واگذار کرد، که مآخذ عصر وی تعداد ابیات این تاریخ منظوم را دوازده‌هزار بیت دانسته‌اند.

آقای سیّد علی آل داود که مثنویهای یوسف و زلیخا و شمس و قمر شاعر را تصحیح و منتشر کرده، معتقد است که شاعر در هنگام سرودن مثنوی یوسف و زلیخا پنجاه و چهار سال داشته است. گلستانی در مقدمهٔ مثنوی یوسف و زلیخا به وصف هرات و دیگر شهرهای خراسان می‌پردازد و در جای جای منظومه به نام خود و ممدوحش سلطان حسین بایقرا و امیر علی‌شیر نوایی اشاراتی می کند. از دیگر رخدادهای زندگی خواجه مسعود در هرات ـ که در عصر تیموری مرکز خراسان بود ـ چیزی بر ما روشن نیست، امّا با استناد به مآخذ عصری می‌توان گفت که شاعر تا پایان حیات در هرات زیسته و در همان‌جا درگذشته و در جوار پیر سیصد ساله دفن شده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۱۶؛ تحفه سامی / ۱۸۴؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۳۶، ۳۳۷؛ مثنوی شمس و قمر / هشت ـ بیست وسه؛ مثنوی یوسف و زلیخا / ۶ـ۸؛ مجالس النفایس / ۳۸؛ مقامات جامی / ۱۳۴، ۳۰۶ ـ ۳۰۹؛ هفت اقلیم ج ۲ / ۵۰۲.

۵/۷۹ مولانا شمس الدین محمّد بدخشی (۹۲۹ هـ / ۱۵۲۲ م)

در اشکمشِ بدخشان، که در عصر وی جزء ولایت قندز بود، زاده شد؛ علوم معقول و منقول را در سمرقند فراگرفت، سپس جهت اکمال تحصیل به هرات رفت. هنگامی که امیر علی‌شیر نوایی در خانقاه یا مدرسهٔ خواجه فضل‌الله ابواللیثی تحصیل می‌کرد با او آشنا شد و میان آنان دوستی استواری برقرار گردید. بیشتر تذکره نویسان متذکر شده‌اند که پس از پایان تحصیل، کارش به رندی و لوندی کشید تا جایی که سر و پای برهنه در کوچه و بازار می‌گردید، ولی هیچ یک مکان آن را روشن نساخته‌اند. بارتولد در بخشِ «تبار و جوانی امیر علی‌شیر» به صورت بسیار کوتاه دربارهٔ شاعر اشاره کرده، می‌نویسد که «بیرون رفتنِ محمد بدخشی از هرات باید تبعید تلقی شود»، می‌توان حدس زد که او در هرات به چنان اوضاعی گرفتار شده است.

به نوشتهٔ تذکره نویسان عصری، در روزگار میرزا الغ بیک، بدخشی سر آمد شاعران

سمرقند بود و حدود سی سال در ملازمت امیر علی‌شیر نوایی گذرانید و شاه حسین کامی از جملهٔ شاگردان اوست. چندین رساله در فن معمّا نوشت که یکی آن ضابطه معماست که آن را نیز به نظر عبدالرحمان جامی رسانیده و «حضرت مخدومی حقایق پناهی سطری چند در تعریف آن نسخه ثبت فرموده». خلاصة الاخبار / ۲۳۳؛ بدخشی کتاب خود را به سه قسمت کرده و در آن اعمال سه گانهٔ تسهیلی، تحصیلی و تکمیلی حلِ معما را نشان داده و هر قسمت را به چند بخش تقسیم کرده و هر یک از آنها را در «ضابطه» و «تتمه»ای مرتب کرده است. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۱۲۰؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۳؛ بخشی از تاریخ هرات باستان / ۱۲۹، ۲۳۲؛ چراغ انجمن / ۸۶، ۸۸؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۷؛ الذریعه ج ۹ / ۹۸۲؛ ریحانة الادب ج ۱ / ۲۴۰؛ زندگانی سیاسی امیر علی‌شیر نوایی / ۱۵، ۱۶؛ الکنی و الالقاب ج ۲ / ۵۱۰؛ مجالس النفایس / ۱۹، ۱۹۳.

۶/۷۹ امیر نظام الدّین شیخ‌احمد سهیلی

امیر نظام الدّین شیخ احمد سهیلی معروف به شیخم سهیلی یا شیخم بیک، موصوف به امیر اعظم؛ از امیران و شاعران سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم هجری است که پس از نظام الدّین امیر علی‌شیر نوایی معروفترین امرای دربار سلطان حسین بایقرا شمرده می‌شد و مدّت بیست سال از سوی سلطان مذکور مقامِ امارت داشت. در جوانی از بزرگان دربار سلطان ابوسعید بود و بعد به دربار شاهرخ میرزا پیوست. او نزد آذری شاگردی کرده و نیز تخلّص «سهیلی» را آذری به وی داده است. دو دیوان به زبان ترکی و پارسی دارد؛ مثنوی «لیلی و مجنون» را در حدود سال ۸۸۴ هـ. / ۱۴۸۵ م، به پیروی از لیلی و مجنون نظامی گنجوی سروده و به سلطان حسین بایقرا اهدا کرده است. ملا حسین واعظ کاشفی، کتاب معروف انوار سهیلی را به نام او ساخته است. تاریخ ادبیات فارسی / ۸۰، ۸۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۴ / ۵۲۵؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۰۷؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۷؛ الذریعه ج ۹ / ۴۷۹؛ مجالس النفایس / ۵۶، ۵۷، ۲۳۰.

۶/۷۹ امیر کمال الدّین حسین جلایر

در متن مجالس النفایس از او به نام حسن علی جلایر و در پاورقی حسین علی جلایر نام برده است که پاورقی با متن مکارم الاخلاق وخلاصة الاخبار و دیگر مآخذ عصری سازگاری دارد. حسین علی جلایر از امیر زادگان وشاعران روزگار سلطان حسین بایقرا بود. پدرش امیر مبارز الدین علی بیک جلایر نیز از امیران معروف سلسلهٔ جلایر از الوس چغتای بود و در زمان ابوالقاسم بابر رتبهٔ امارت داشت. اما حسین مردی وارسته وصوفی مشرب بود، «قصاید غرّا در سلک نظم کشیده و معانی رنگین در آنجا مندرج گردانیده. عالی‌حضرتِ خداوندی از غایتِ عاطفت آن جناب را فرزند خوانده و بر یمن همّت عالی نهمت بر مسند امارت دیوان اعلی نشانده». خلاصة الاخبار / ۲۲۷؛ مداحِ سلطان حسین بایقرا بود و به پاس این مدایح منصب پروانه و نایب گرفت و نیز در فرامین دولت مهر می‌زد. در شعر طفیلی تخلّص می کرد. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۰۹؛ حبیب السیر ۴ / ۳۹۹، ۴۰۳؛ الذریعه ج ۹/۶۵۰؛ ریحانة الادب ج ۱ / ۴۱۶؛ مجالس النفایس / ۱۰۸، ۲۸۲.

۷/۷۹ مولانا نظام الدّین استرآبادی (م. ۹۰۷ هـ./ ۱۵۰۱ م.)

از قصیده سرایان سدهٔ نهم هجری است که قصاید زیادی در مدح سلطان حسین بایقرا و درباریانش سروده و ظاهراً در ۹۰۷ هـ. ق. درگذشته است. از سوی تذکره نویسان شرح حال او با نظام الدّین استرابادی که مثنوی بلقیس و سلیمان را سروده و نیز در همان عصر می‌زیسته، اختلاطی صورت گرفته است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۴۴۶؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۷؛ خلاصة الاخبار / ۲۳۰؛ ریحانة الادب ج ۶ / ۲۰۷.

۷/۷۹ مولانا فصیح الدّین صاحب دارا (م. ۹۱۷ هـ./ ۱۵۱۱ م.)

از دانشیانِ استراباد و ولایتِ کبود جامه است که در سدهٔ نهم هجری می‌زیست. میانِ او و امیر علی‌شیر نوایی دوستی استواری برقرار بود؛ چنانکه نوایی حدود بیست قطعه و غزل در مدح او و به زبانِ ترکی و فارسی سروده است. به نوشتهٔ خواندمیر «در علم شطرنج رنج بسیار برده و حاضرانه و غایبانه آن فن را به دست آورده، پایهٔ قدر و منزلتش به یمن

تـربیت امـیر هـدایت مـنقبت بـه فـرقِ فـرقدین رسـیده و بـدین واسـطه مـحرم اسـرار صاحب‌قران بزرگوار و شاهزادگان نامدار گردیده.». خلاصة الاخبار / ۲۳۵؛ در مرگ امیر علی‌شیر، قصیده‌ای سروده که هر مصرع از ابیات آن قـصیده، یکـی تـاریخ ولادت و دیگری وفات اوست. پس از مرگ امیر به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و چـندی کتابدار کتابخانهٔ سلطان بود. او در ۹۱۷ هـ در استراباد درگذشت و همان‌جا دفن شـد. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۳۰؛ بدایع الوقایع ج ۲ / ۱۲۲، ۱۵۰؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۹، ۳۵۰؛ مجالس النفایس /۷۳، ۱۹۰، ۲۴۳، ۲۴۷.

۴/۸۳ مجالس النفایس

تذکرهٔ شعرای قرن نهم هجری است که در سال ۸۹۶ هـ ـ یعنی ده سال قبل از وفات مؤلف ـ در هشت مجلس به زبان ترکی چغتایی تألیف شده. نویسنده در این کـتاب بـا اختلاف نسخ حدود ۳۸۵ تن یا کم و بیش از شاعران و گویندگان آن سـده را نـام بـرده است. استفاده از این کتاب محدود به نکات ادبـی نـمی‌باشد، بـلکه مسـایل سـیاسی، اجتماعی و دیوانی این عصر را هم در بر دارد. از تذکرهٔ مذکور سه ترجمه به زبان فارسی وجود دارد: یکی به نام لطایف نامه، که آن را مولانا سلطان محمّد فخری هراتی، در ۹۲۸ هـ. ق، ـ یعنی سی و دو سال پس از تألیف اثر ـ به نام شاه اسماعیل بن حیدر، و پسرش سام میرزا، و للهٔ او امیر الامرا درمیش خان مصدّر ساخته است. اضافات بسیار از سوی مترجم به اصل مجالس النفایس صورت گرفته و نیز در پایان کتاب فصل جداگانه‌ای به نام: مجلس نهم، مشتمل بر نه قسم، افزوده و در آن فهرستِ یکصد و هشتاد و نـه تـن شاعر و گوینده‌ای که نوایی اسم آنان را نبرده، ذکر کرده است. ترجمهٔ دوم که از ۹۲۷ هـ، شروع و در ۹۲۹ هـ. ق، به پایان می‌رسد. در دار الخلافهٔ اسلامبول توسط حکیم محمّد شاه قزوینی صورت گرفته و به نامِ سلطان سلیم خان بن سلطان بایزید خان مصدّر شده است. قزوینی هم مانند فخری یک فصل بر اصل کتاب افـزوده است؛ یـعنی فـصلهای کتاب را به هشت بهشت تقسیم نموده و ترجمهٔ مجلس هشتم راکه مشتمل بر ذکر احوال

سلطان حسین بایقرا است به اختصار در مجلس هفتم آورده و تمام اشعار ترکی او را حذف کرده و در عوض فصلی را که خود افزوده «بهشت هشتم» نامیده است و آن را به دو روضه تقسیم کرده است: روضهٔ اول در شرح احوال شعرای قبل از زمان سلطان سلیم خان و روضهٔ دوم شرح احوال سلطان مذکور و شعرای دربار او را در بر می‌گیرد. علاوه بر آنچه گذشت، قزوینی در متن ترجمه نیز اضافاتی کرده است که در حد خود مفید می‌باشد. این دو ترجمه به سعی و اهتمام شادروان علی اصغر حکمت چاپ و منتشر شده است. ترجمهٔ سوم توسط شاه علی بن عبدالعلی، در روزگار اقتدار دین محمّد پسر جانی بیک اشترخانی در بخارا صورت گرفته و هنوز چاپ نشده است.

متن ترکی مجالس النفایس در سال ۱۹۰۸ م، همراه تذکرهٔ باغ ارم، در سال ۱۹۴۸ م، به نام علی‌شیر نوایی در سه جلد و در سال ۱۹۶۱ م، به تصحیح و مقابله سویمه غنیوا در تاشکند منتشر شده است. مجالس النفایس/کو ـ له، ۱۳۲ ـ ۱۷۸، ۳۱۷ ـ ۴۰۹؛ امیر علی‌شیر نوایی / ۹۱.

۷/۸۳ تاریخ مجمل در ذکر انبیاء مرسلین

در تاریخ پیامبران پیشین است و آن را پیرامون سالهای ۸۹۰ تا ۹۰۴ هـ. ق، ساخته و به نام تاریخ انبیاء و حکما نیز یاد شده است. امیر علی‌شیر نوایی /۹۵.

۸/۸۳ تاریخ مجمل در بیان احوال ملوک عجم

نوایی آن را از روی تاریخ بیضاوی ترجمه کرده است و مشتمل بر چهار طبقهٔ ملوک عجم می‌باشد و در پایان مثنویی دارد مشتمل بر پنجاه بیت در مدح سلطان حسین میرزا. این کتاب از سوی کاترمر در سال ۱۸۴۱ در پاریس با محاکمة اللغتین در یک مجلد چاپ شده است. زکی ولیدی طوغان از چاپ دیگری یاد می‌کند که در سال ۱۷۸۴ م، به نام تاریخ فنایی در ویانا منتشر شده است. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۵.

۱۰/۸۳ خمسة المتحیّرین

نوایی پس از مرگ مولانا جامی، دربارهٔ حیات و مناسبات خود با وی کتابی ساخت به زبان ترکی چغتایی مشتمل بر یک مقدمه و سه فصل و یک خاتمه؛ مقدمه دربیان اصل و زادگاه و حیات جامی و آشنایی مؤلف با وی؛ فصل اوّل در ذکر حوادث و گفتگوهایی که میانشان واقع شده است؛ فصل دوم نامه‌ها و نوشته‌هایی که بین مؤلف و جامی صورت گرفته است؛ فصل سوم کتابهایی که جامی به خواهش نوایی ساخته است و در خاتمه به ذکر کتابها و رساله‌هایی که مؤلف به دستور جامی مطالعه کرده است پرداخته و نیز در این خاتمه چگونگی وفات نورالدّین عبدالرحمان جامی را شرح داده است. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۲، ۹۳؛ مجالس النفایس / ۱۳۵.

۱۴/۸۳ منشآت ترکی

شامل نامه‌ها و نوشته‌های ترکی امیر علی‌شیر نوایی است که به شاهان و بزرگان روزگار خویش نوشته و آن را به پیروی از عبدالرحمان جامی فراهم آورده است. منشآت در سال ۱۹۲۶ در باکو چاپ شده است. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۴، ۹۵.

۱۶/۸۳ رساله در بیان احوال امیر سیّد حسن

سیّد حسن همان کسی است که نوایی او را پدر خوانده و هم شرح حالش را در مجالس النفایس آورده و رسالهٔ مذکور را در سال ۸۹۶ هجری به پایان رسانده است. مجالس النفایس / ۵۴، ۱۳۵، ۲۲۸؛ امیر علی‌شیر نوایی / ۹۵.

۱۷/۸۳ رساله در احوال پهلوان محمّد ابوسعید

ظاهر تألیف این اثر پس از سال ۹۰۰ هجری صورت گرفته است. وی از کشتی گیران با معرفتی بود که با نوایی دوستی نزدیکی داشت و گاه گاهی شعری هم می‌سرود. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۵؛ مجالس النفایس / ۸۹ - ۹۱؛ ۱۳۵.

۱۸/۸۳ محبوب القلوب

شهر آشوب گونه‌ای است که نوایی به پیروی از انیس القلوب امیر خسرو دهلوی ساخته. در این کتاب از طبقات مختلف مردم مانند: امیر، وزیر، قاضی، مدرس، شاعر، طبیب، موسیقیدان و... بحث می‌کند. سبک کتاب مصنوع و متکلف بوده، سجع در آن بیشتر به کار رفته است. کتاب را نوایی در ۹۰۶ هـ. ق، به پایان رسانده و گویا آخرین اثر امیر بوده است. محبوب القلوب بارها به چاپ رسیده است: استانبول: ۱۲۸۹ ق، قازان ۱۳۰۱ ق، بخارا ۱۳۲۵ ق، تاشکند ۱۹۳۹ م، به خط سریل. امیر علی‌شیر نوایی / ۹۳، ۹۴.

۱/۸۴ خواجه شهاب الدین عبدالله مروارید (م. ۹۲۲ هـ / ۱۵۱۶ م.)

خواجه شهاب الدین عبدالله فرزند خواجه شمس الدین کرمانی، معروف به عبدالله مروارید، متخلّص به بیانی از ادبای اواخر عصر تیموری و آغاز عصر صفوی است. پدرش را یکی از پادشاهان تیموری برای انجام رسالتی به قطیف و بحرین فرستاده بود و به هنگام بازگشت مرواریدهای چند به رسم تحفه نزد پادشاه آورد و به همین جهت به مروارید شهرت یافت. پسرش نیز همین شهرت را داشت. در جوانی به خدمت سلطان حسین بایقرا درآمد و پیوسته بر فرمانها و منشورها مهر می‌زد. در زمان خواجه قوام الدین از کار دیوانی استعفا داد و دو ـ سه سالی عزلت گزید. پس از برکناری قوام الدین، بیانی بار دیگر به شغل سابق بازگشت و تا پایان سلطنت سلطان حسین بر سر کار خود باقی بود. پس از مرگ بایقرا، از کارهای دیوانی گوشه گرفت و به عبادت و کتابت قرآن مشغول شد. پس از اینکه شاه اسماعیل اوّل بر خراسان چیره گردید، او را فراخواند و تکلیف وزارت کرد، امّا خواجه نپذیرفت و به گفتهٔ شاگردش سام میرزای صفوی، که زندگی بیانی را در تذکرهٔ خود به تفصیل نگاشته، بواسطهٔ آبلهٔ فرنگ گوشه گیری اختیار کرد. ولی در همان وقت به دستور شاه اسماعیل مأمور نظم تاریخ شاهی گردید.

بیانی در خط نستعلیق پس از محمّد نور شهرت داشته است. بیشتر تذکره نویسان او را در خطوط اصول، شاگرد عبدالله طباخ هروی و در تعلیق شاگرد تاج سلمانی

دانسته‌اند. امّا در کتابتِ خط چپ از جملهٔ چپ نویسان برتر بود. در تجلید نیز دست توانا داشت، چنانکه نامهٔ نظام الدین عبدالواسع باخرزی در منشأ الانشاء دربارهٔ تجلید قرآن گواهی بر این موضوع است. در موسیقی نیز دست داشته و در زمان خود قانون را بهتر از همه کس می‌نواخته است. از آثار او مجموعهٔ قصاید، غزلیات و رباعیات اوست به نام مونس الاحباب و تاریخ شاهی و منشآت و خسرو و شیرین که به پایان نرسیده است. مجموعه‌ای از منشآت و مکاتیب او توسط رومر همراه با ترجمه و تفسیر به زبان آلمانی در ۱۹۵۱ م، در ویسبادن چاپ شده است. به گفتهٔ آقای گلچین معانی، در سال ۹۰۷ هـ، شاهزاده حسین میرزا بن سلطان حسین بایقرا دست به فراهم آوردن نسخ حافظ و نیز کتابت جامع حافظ همت ورزید که در این کار بیانی نیز همکاری داشته است. احوال و آثار خوشنویسان ج/۲ ۳۵۰ ـ ۳۵۲؛ ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی / ۲۱۹؛ تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۲۵۹؛ تذکرة الشعرا دولتشاه / ۵۸۲ ـ ۵۸۴؛ تذکرهٔ تحفهٔ سامی / ۱۰۲ ـ ۱۰۷؛ تذکرهٔ میخانه، حاشیه/۸۵؛ حبیب السیر ج۴ / ۳۲۵، ۳۲۶؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۸، ۲۲۹؛ دستور الوزراء / ۳۹۴، الذریعه ج۹ / ۱۵۰؛ ریحانة الادب ج۵ / ۲۹۳؛ مجالس النفایس / ۱۰۶؛ منشأ الانشاء| ۸۱ ـ ۸۳؛ مناقب هنروران / ۹۷؛ هفت اقلیم، ج ۱ / ۲۷۸.

۲۰/۸۵ مولانا کمال الدّین عبدالواسع (۹۰۹ هـ / ۱۵۰۳ م.)

میر نجیب الله مایل هروی دربارهٔ شخصیت وی چنین می‌نویسد: عبدالواسع نظامی باخرزی از دانشیان سدهٔ نهم هجری است منسوب به باخرز که در قرون هشتم تا دهم از توابع هرات به شمار می‌رفته است. شاگردش شهاب الدین احمد خوافی از او به صورت «نظام الحقّ والحقیقة والدنیا و الدین عبدالواسع النظامی» یاد کرده که به این هیأت لقبِ او «نظام الدین» می‌شود. در حالی که خواندمیر بصراحت او را «کمال الدین عبدالواسع نظامی» خوانده است. عبدالواسع نظامی فرزند جمال الدّین مطهر باخرزی است که نسبت او به سادات نیشابور می‌رسد. در روزگار تیموریان در دیوان ترسل میرزا محمّد بایسنغر، ابوسعید گورکان و حسین بایقرا مشغول بوده است. جامی بهارستان را پس از تألیف به او سپرده و از او خواهش باز خوانی و اصلاح آن را کرده است. زاد روز نظامی

باخرزی را هیچ‌یک از نگارندگان روزگارش ثبت نکرده‌اند و هم از سال فوت او سخن نگفته‌اند. شهاب الدین احمد خوافی شاگردش، در یک رباعی در گذشت استادش را ۹۰۹ هجری دانسته است. افزون بر شاعری از جملهٔ آثارش می‌توان: خاتمهٔ مطلع السعدین، جامع البدایع سلطانی، منشأ الانشاء و مقامات جامی ـ به نوشتهٔ خواندمیر حالات حضرت مخدومی ـ را یاد کرد. به اختصار از مقدمهٔ مقامات جامی ۲۲ ـ ۲۵. نیز تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/۳۱۳، ۳۱۴؛ حبیب السیر ج ۴/۳۳۹؛ منشأ الانشاء ۱۶ـ۳۲.

۱۰/۹۱ نسایم المحبّة

نوایی، نفحات الانس نورالدّین عبدالرحمان جامی را در سال ۹۰۱ هجری به ترکی چغتایی ترجمه کرد و شرح حال خلفا و مشایخ ترکستان را بر آن افزود و آن را: نسایم المحبّة في شمایم الفتوة، نامید. این کتاب ترجمهٔ آزادی است که از نفحات صورت گرفته است. امیر علی‌شیر نوایی /۹۰.

۱۲/۹۱ لسان الطیر

ترجمهٔ ترکی مثنوی منطق الطیر، شیخ فریدالدّین عطار نیشابوری (م. ۶۲۷ هـ) است. چون نوایی در جوانی به خواندن منطق الطیر علاقه‌مند بود، بنابر آن مثنوی مذکور را در روزهای پایان عمرش، یعنی شصت سالگی، به نظم ترکی ترجمه کرد. طوری که از پایان لسان الطیر برمی‌آید، نوایی آن را پیرامون سال ۹۰۴ هجری یعنی در مدّت دو ماه به نظم در آورده است. امیر علی‌شیر در همهٔ آثار ترکی خود تخلصِ «نوایی» و در آثار فارسی «فانی» را برگزیده بود. امّا در مثنوی لسان الطیر می‌گوید که در این مثنوی «فانی» شدن مناسب است، بنابراین در مثنوی لسان الطیر تخلص «فانی» را برگزیده است. امیر علی‌شیر نوایی /۸۳ ـ ۸۹.

۱۷/۹۱ خانقاه اخلاصیه... مدرسهٔ اخلاصیه

امیر علی‌شیر نوایی در کنار رود انجیل و نزدیک دار الشفا، دو مرکز فرهنگی را بنا گذاشت. خواندمیر دربارهٔ اوضاع درسی و پیوند طلاب با مدرّسان در این دو مرکز چنین

می‌نویسد: «در هر دو بقعهٔ شریفه هفت نفر از علمای اعلام و فضلای واجب الاحترام به تحقیق مسائل دینیه و تدقیق در علوم یقینیه مشغولی می‌فرمایند و طلبهٔ آنجا به فراغ بال به مطالعه و استفاده قیام و اقدام می‌نمایند. و یمن و برکت آن بقاع نفاع به مرتبه‌ای است که از زمان بنا الی یومنا هذا چندین هزار کس از اطراف عالم به اینجا آمده‌اند و به اندک زمانی دانشمند شده به مواطن خویش مراجعت نموده‌اند و بسیاری از طلبهٔ این بلده که در این دو بقعه تحصیل کرده‌اند به منصب تدریس سرافراز گشته». به نوشتهٔ خواندمیر، نوایی، این مدرسه را بدان سبب اخلاصیه نامیده که از روی اخلاص، به اعمار و تأسیس آن پرداخته است. خلاصة الاخبار/۱۹۶، ۱۷۹؛ سیر تاریخی کتابخانه‌ها در افغانستان / ۱۷۸.

۲۱/۹۱ خانقاه جماعتخانه سر مزار مولانا شمس الدین محمّد تبادکانی (م. ۸۹۱ هـ / ۱۴۸۶ م.)

تبادکانی از مشایخ سدهٔ نهم هجری ساکن هرات و از مریدان سیر و سلوک دیدهٔ شیخ زین الدین خوافی بوده است. وی در ۸۹۱ هـ، درگذشت و در خیابان هرات دفن شد، پس از مرگش امیر علی‌شیر، خانقاهی بر سر مزار او بنا کرد و فرزند او را که به نام حمید الدین شهرت داشت، قایم مقام آن خانقاه ساخت تا آنکه حمید الدین در ۹۲۷ هـ، درگذشت. از مزار و خانقاه تبادکانی اثری بر جای نمانده، در فترت هرات و درگیریهای ازبکان شیبانی و ترکان صفوی بر سر تسخیر هرات، از میان رفته است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/ ۲۶۳، ۳۲۸؛ حبیب السیر ج ۴/ ۳۳۴، ۳۳۵؛ خلاصة الاخبار/ ۱۹۸؛ مجالس النفایس / ۲۷، ۲۰۲؛ مزارات هرات ج ۲/ ۱۱۷؛ مقامات جامی / ۲۹۵.

۶/۹۲ عمارت سر مزار ابوالولید (م. ۲۳۲ هـ / ۸۴۶ م.)

خواجه ابوالولید احمد بن ابی الرّجا از بزرگان علم حدیث و مشایخ هرات بوده، در روستای آزادان به دنیا آمده است. وی از جملهٔ شاگردان امام حنبل بوده، ابوعبدالله محمّد بن اسماعیل بخاری و امام دارانی سمرقندی پیش او حدیث خوانده و نیز از او روایت کرده‌اند. اصل این بنا از آثار سلطان غیاث الدین محمّد کرت است. اصیل الدین واعظ که اثر خود را در روزگار سلطان ابوسعید گورکان نوشته، از آبادانی آن یاد کرده و

ظاهراً تا عصر امیر علی‌شیر به صورت شکسته و فرسوده آباد بوده است. در عصر نوایی در بنای ساختمان بازسازیی صورت گرفته است ولی در خلاصة الاخبار و هم سنگی که در اندرون رواق نصب شده، از بازسازی سخنی به میان نیامده و بنا و گنبد بالای مزار به صورت کامل به نام نوایی ثبت شده است. پیوستِ به عمارت، خواجه قوام الدین نظام الملک وزیر سلطان ابوسعید جماعتخانه‌ای بنا کرده بود که مردم در آنجا نماز جمعه را برگزار می‌کردند، و هم اینکه، بعدها نوایی درکنار مزار مذکور رباطی ساخت و به جهت مصارف آن املاکی را وقف کرد. وی تمام اوقاف را روی سنگ مرمر به خط خوش ثلث نوشت و در مقابل مزار نصب کرد که متأسفانه در اثر بمباران روسها، مزار و ساختمان آن از میان رفته است. خلاصة الاخبار / ۱۷۶، ۲۰۰، ۲۲۲؛ مزارات هرات ج ۱ / ۱۳؛ ج ۳ / ۱۳۰ - ۱۳۴؛ نفحات الانس / ۲۳۵.

۹/۹۲ عمارت سر مزار امیر عبدالواحد

اصیل الدین واعظ هروی از او به نام امام عبدالله الواحد بن مسلم بن عقیل، و جامی هم در ذیل شرح حال ابوعبدالله مختار، عبدالواحد بن مسلم یاد کرده است. مقصد الاقبال / ۱۲؛ نفحات الانس / ۳۶۲؛ امّا شادروان فکری سلجوقی بر این باور بود که عبدالله بن مسلم بن عقیل در واقعهٔ کربلا به شهادت رسیده و در همان‌جا دفن شده است. این عبدالله الواحد، با توجه به لوحهٔ سنگی که در بالای سر او به خط ثلث قرار دارد، پسر زید بن حسن مجتبی ـ رضی الله عنه ـ معرفی شده که نزد عوام به مزار عبدالواحد شهید و سلطان میر شهید شهرت دارد، ولی گمان قوی می‌رود که این شخص همان سیّد عبدالواحد زید بصری باشد که شاگرد حسن بصری بوده است. ظاهراً قبل از امیر علی‌شیر نوایی عمارتی داشته که با گذشت ایّام فرسوده شده و نوایی بار دیگر آن را بازسازی کرده است. مزارات هرات ج ۱ / ۱۲؛ ج ۳ / ۹۶؛ خلاصة الاخبار / ۲۰۰.

۱۷/۹۲ خانقاه سر مزار شیخ فریدالدین عطار

دولتشاه سمرقندی از این عمارت یاد کرده می‌نویسد: «قبر شیخ در بیرون شهر شادیاخ است، به محلی که موسوم است به شهر بازرگان و عمارت آن زاویه مختصر و

ویران بود، نظام الحقّ و الدین امیر علی‌شیر... بر سر روضهٔ منورهٔ شیخ که ملتجای زوار است، عمارتی ساخته که در دلگشایی پر نورتر از روضهٔ رضوان... است» تذکرة الشعرا / ۲۰۹، ۲۱۰؛ امروز از بنای امیر علی‌شیر که دولتشاه بدان اشاره کرده جز سنگِ میله بالای سر قبر عطار که سال ۸۹۱ قمری را نشان می‌دهد و باید تاریخ پایان عمارت باشد، چیز دیگری بر جای نمانده است. آثار باستانی خراسان ج ۱/ ۲۲۹ ـ ۲۳۱؛ مجالس النفایس / یب ـ ید. امّا از خانقاه سر مزار عطار، در مآخذ عصری چیزی به چشم نخورد، یا اینکه من به آن نرسیدم.

۱/۹۳ رباط سر خیابان

خواندمیر از رباط مذکور جزء آثار خیر امیر علی‌شیر نام برده است. خلاصة الاخبار / ۱۹۹.

۱/۹۳ تقوز رباط

حافظ ابرو، تقوز رباط را از جملهٔ قرای بلوک پروانه و هوا دشتک ـ که بر شمال هرات موقعیت دارد ـ آورده است و می‌نویسد: «خواجه مودود عصمتی که ممدوح انوری است در زمان سلطان سنجر [آن را] ساخته است و از شهر هرات تا رباط دو فرسنگ باشد.» جغرافیای حافظ ابرو/ ۲۵؛ فصیحی خوافی تاریخ پایان رباط مذکور را در ربیع الاول ۵۳۸ ق./ ۱۱۴۳ م، و طراح آن را ابو رضا بن محمّد بن موفّق و معمار آن را سعد بن ابو الحسین آورده است. مجمل فصیحی ج ۱ بخش ۲/ ۲۳۹؛ خواندمیر در اثر دیگر رباط مذکور را جزء عمارات امیر علی‌شیر آورده است که «به صفت وسعت و رفعت و سمت نظافت و نزاهت اتصاف دارد». خلاصة الاخبار/ ۱۹۹؛ امروز به نام چغور رباط شهرت داشته و به طور کلی ویران شده است. مزارات هرات ج ۳/ ۱۸۹.

۵/۹۳ رباط ابوالولید ← عمارت سر مزار ابوالولید

۹/۹۳ رباط سر کوچهٔ علامت

خواندمیر در اثر دیگر خود خلاصة الاخبار به ذکر تعداد عماراتی که در بیرون و درون

شهر هرات توسط امیر علی‌شیر نوایی باز سازی و یا ساخته شده است پرداخته و به صورت کوتاه و فشرده چنین می‌نویسد: «رباط سر کوچهٔ علامت هم از جملهٔ بقاع خیر امیر عالی همت است». تذکرة الشعراء/۲۰۰؛ به قول شادروان فکری سلجوقی امروز از رباط مذکور اثری به جای نمانده است، امّا محل سر کوچهٔ علامت تا هنوز به نام قریهٔ سر کوچه یاد می‌شود. مزارات هرات ج۳/ ۱۹۲.

۱۷/۹۳ پل تولکی

اسفزاری می‌نویسد که پل تولکی در میان مردم به «پل باباکمال» شهرت دارد. سیلی که در روزگار سلطان شاهرخ در هرات آمد، پل تولکی را از بنیاد بر کند. در بارهٔ رخداد مذکور اسفزاری به تفصیل سخن گفته است. گمان می رود که پس آن حادثه، پل مذکور به تولکی معروف شده باشد و تا اکنون به همین نام در هرات یاد می شود. روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ج۱/ ۱۰۰؛ امیر علی‌شیر نوایی / ۳۶.

۱۳/۹۶ باغ مرغنی

امیر عزّ الدین عمر مرغنی جد شاهان کرت است و در روزگار سلطان غیاث الدین وزارت داشت. به گفتهٔ سیفی هروی «در عهد دولت خود در اکناف و اطراف ولایات سلطان مذکور از مال حلالِ بی‌وبال خویشتن مساجد و مدارس و رباطات بنا افکند». تاریخ نامهٔ هرات/ ۱۴۱؛ گمان می‌رود باغ مذکور نیز یکی از بناهایی باشد که تا روزگار نوایی به نام وی شهرت داشت. میرخواند باغ مذکور را جزو «بساتین و باغات» دار السلطنه آورده، چنین می‌نویسد: «عالی جناب مقرب الحضرت السلطانی هم در اوائل به ساختن باغ مرغنی مشغولی فرمودند و حالا آن موضع دلگشای در غایت معموری و آبادانی است» که بعدها در کنار باغ به دستور نوایی مسجدی نیز بنا کردند. خلاصة الاخبار / ۲۰۱، ۲۰۲.

۱۷/۱۰۱ مسجد جامع پل کاردِ

خواندمیر در اثر دیگر خود آن را جزء عمارات امیر علی‌شیر آورده که امروز متأسفانه از آن چیزی بر جای نمانده است. خلاصة الاخبار/ ۱۹۹؛ مزارات هرات ج۳/ ۱۹۱.

۱۸/۱۰۳ مولانا نظام الدین عبدالحی طبیب

از طبیبان مشهور سدهٔ نهم هجری است که دارالشفای نوایی را در هرات سرپرستی می‌کرد. چون خواجه عبید الله احرار در بیماری آخر خویش از میر علی شیر نوایی تقاضا کرد تا طبیبی را جهت معالجهٔ او بفرستد، میر علی‌شیر نوایی، نظام الدین عبدالحی را نزد او فرستاد. هر چند او نتوانست خواجهٔ احرار را درمان کند، امّا این کار از مقام علمی و شخصیتی او نزد نوایی یا سلطان حسین نکاست و «کوکب بخت و طالعش سمت استعلا پذیرفت تا کار به جایی رسید که منظور نظر التفات صاحب‌قران پسندیده صفات شد و در حرم نیز درآمده، محرم اسرار صغار و کبار گشت». خلاصة الاخبار/۲۳۴؛ هنگامی که سلطان در ۹۰۴ هجری در مرو اقامت داشت، امیر علی‌شیر بار دیگر هوای سفر حج به دل پرورانید و مولانا نظام الدین عبدالحی طبیب را جهت حصول رخصت به مرو فرستاد. وی از نزدیکترین طبیبانی بود که در بیشتر سفرها امیر علی‌شیر را همراهی می‌کرد، اما خواندمیر دربارهٔ مولانا نظر نیکی ندارد و در مورد وی چنین می‌نویسد: «آنگاه علامات سکته در نبض و بشرهٔ مقرب حضرت سلطانی ظاهر شده، جمعی که از علم طب وقوف داشتند.. اما مولانا عبدالحی تونی که او نیز دم از طبابت می‌زد».حبیب السیر ج۴/ ۲۵۵، ۳۴۲؛ امیر علی‌شیر نوایی/ ۱۳؛ زندگانی سیاسی میر علی شیر نوایی/ ۲۰، ۲۳، ۳۹، ۴۲.

۲/۱۰۶ فلوری

فلوری، فلوران یا فلورین نام مسکوک هلندی است که در شرق به نام فلوری رواج داشت. فلوری اولین بار در سال ۱۲۵۲ میلادی در فلورانس ضرب زده شد. جنس آن از طلا بود. و در زمان لویی نهم در فرانسه رواج داشت. در قرن شانزده به علّت قلب وغش در وزن و عیار از اعتبار افتاد، بعدها از نقره ضرب شد. امروز به جز از هلند در جایی دیگر رایج نیست. فلوری در آثار قرن نهم هجری و زمان صفوی به بعد که پای جهانگردان و بازرگانان اروپایی به شرق باز شد، دیده می‌شود. اسکندر بیک منشی می‌نویسد: «از جملهٔ هدایا چهل رأس... و موازی پانصد هزار عدد اشرفی فلوری که به رایج حال هزار تومان شاهی عراقی است». تاریخ عالم آرای عباسی/ ۹۲؛ فرهنگ تاریخی سنجش‌ها و ارزش‌ها ج۲/ ۲۱۱، ۲۱۲.

۱۰۸/۱۱ شمس الدین محمّد روجی (م. ۹۰۴ هـ / ۱۴۹۸ م.)

حافظ ابرو، روج را جزء یکی از قصبات ولایت فوشنج آورده است. این قصبه تاکنون آباد و سبز بوده، امّا در آن هیچ گونه آثار باستانی باقی نمانده است.

مولانا شمس الدین روجی از مشایخ صوفیه در سدهٔ نهم هجری و مرید شیخ سعد الدین کاشغری است که در ۹۰۴ هـ، درگذشته و امیر علی‌شیر بنابر وصیت خودش، او را در عیدگاه در پهلوی پیر ارشادش کاشغری دفن کرده است. امّا پس از چند گاهی مریدانش او را از قبر بیرون آورده، به گازرگاه برده، نزدیک مزار خواجه عبدالله انصاری به خاک سپرده‌اند. بخشی از تاریخ هرات باستان/ ۳۴۲؛ جغرافیای حافظ ابرو/ ۴۲؛ حبیب السیر ج۴/ ۳۴۲؛ خلاصة الاخبار/ ۲۱۲؛ رشحات عین الحیات ج ۱/ ۳۲۵ ـ ۳۶۱؛ مزارات هرات ج۲/ ۱۱۹؛ مقامات جامی/ ۲۵۴، ۳۴۴.

۱۰۸/۱۲ شیخ جلال الدین ابو سعید پورانی (م. ۹۲۱ هـ / ۱۵۱۵ م.)

پوران روستایی است در هرات که جزو بلوک انجیل محسوب می‌شود. ابوسعید پورانی نبیرهٔ جلال الدین ابو یزید پورانی و از مشایخ صوفیه در سدهٔ نهم و دهم هجری بود. سلاطین تیموری به او حرمت می گذاشتند و سال یک دو بار به دیدن او به پوران می‌رفتند و مبلغی را نیز به رسم انعام به خانقاهش می‌پرداختند. در روزگار محمّد خان شیبانی اموال او را مصادره کردند و او ناگزیر به قندهار رفت و در آنجا ساکن شد و در ۹۲۱ هجری شبی از بام افتاد و درگذشت. جغرافیای حافظ ابرو/ ۸۰؛ حبیب السیر ج۴/ ۳۵۳؛ خلاصة الاخبار/ ۲۱۶، ۲۱۷؛ مزارات هرات ج۱/ ۹۹، ۱۰۰؛ ج۳/ ۱۳۸، ۱۳۹؛ مقامات جامی ۱۱۶، ۳۰۳.

۱۰۸/۱۲ خواجه کلان ولدِ مولانا سعد الملّة و الدین الکاشغری (م. ۹۰۴ هـ ق./ ۱۴۹۸ م.)

مقصود مؤلف خواجه محمّد اکبر معروف به خواجه کلان پسرِ کلانِ شیخ سعد الدین کاشغری از اصحاب خواجه عبیدالله احرار می‌باشد که در ۹۰۴ هـ. ق، وفات یافته و در

هرات در پایان قبر پدرش دفن شده است. مزارات هرات ج۲/ ۱۱۰؛ به گفتهٔ شادروان فکری سلجوقی قبرش از بین رفته است. وی را نباید با خواجه عبدالله پسر عبیدالله احرار که با عنوانهای «خواجه که»، «خواجه کلان» و «خواجگی خواجه» مشهور بود، یکی دانست.

۱۳/۱۰۸ حمید الدین تبادکانی (م. ۹۱۷ هـ/ ۱۵۱۱م.)

پسر مولانا محمّد تبادکانی و از صوفیان ملامتیّه در سدهٔ نهم و دهم هجری بوده و در ۹۲۷ هجری درگذشته است. به نوشتهٔ خواندمیر «پدر بزرگوارش مولانا شمس الدین تبادکانی که وحید عصر و زمان خود بود و همواره به نسبت امیر هدایت منقبت طریقِ محبّت و اتحادی می‌پیمود، در حین استیلای مرض موت، این فرزند ارجمند خود را بدان خداوند سفارش نمود». خلاصة الاخبار/ ۲۲۳؛ مجالس النفایس/ ۹۴، ۲۷۰؛ قبر محمّد تبادکانی و حمید پسرش در خیابان بود که در اثر درگیریهای شیبانیان و صفویان از میان رفته است. مزارات هرات ج۲/ ۱۴۱ ← شمس الدین محمّد تبادکانی.

۱۵/۱۰۸ امیر ابراهیم مشعشع

خواندمیر می‌نویسد: «شش هفت سال است که از جانب عربستان (خوزستان) بدین بلدهٔ جنت نشان تشریف آورده‌اند و در ظلّ رعایت و مرحمت امیر عالی مکان قرار گرفته... در بلدهٔ هرات رحلِ اقامت انداختند». خلاصة الاخبار/ ۲۱۸.

۱۵/۱۰۸ امیر صدر الدین یونس

امیر صدر الدین یونس بن امیر رضی الدین عبدالاول معروف به حسینی از سادات و دانشیان هرات در سدهٔ نهم و دهم هجری است که سالها در مدرسهٔ سبزبرامان، مدرسهٔ بدیعیه و مدرسهٔ غیاثیه به تدریس و افاده مشغول بود. در روزگار محمّد خان شیبانی یک ـ دو سال محتسب هرات شد. پس از آن به دعوت قنبر میرزا حاکم بلخ، به آن دیار رفت و در آنجا به شیخ الاسلامی بلخ رسید و تا چیرگی صفویان بر بلخ در آنجا بود. در زمان

حکومت دیو سلطان، با پسرش ابو الوفا به دستور حاکم بلخ کشته شد. حبیب السیر ج ۴/ ۳۵۲؛ خلاصة الاخبار / ۱۹۷.

۱۸/۱۰۸ خواجه عبدالرحمان

پدرش خواجه کلان سالها قاضی هرات بود. خواجه عبدالرحمان نیز در زمان محمّد خان شیبانی دو ـ سه سالی به عنوان قاضی منصوب گشته و قایم مقام پدر شد و همچنین در یکی از صفه‌های مدرسهٔ گوهرشاد آغا و مدرسهٔ غیاث الدین محمّد باغبان به درس و افاده اشتغال داشت. حبیب السیر ج ۴/ ۳۵۹؛ خلاصة الاخبار/ ۲۲۴.

۱۶/۱۱۲ سیف الملّة و الدین احمد التفتازانی

از بزرگان دین و شیخ الاسلام هرات در پایان سدهٔ نهم و آغاز سدهٔ دهم هجری بود. پدرش قطب الدین یحیی بن محمّد بن سعد الدین تفتازانی مدّت سی سال وظیفهٔ شیخ الاسلامی خراسان را داشت. در ۹۲۶ بر اثرِ سعایت بدخواهان از شیخ الاسلامی عزل و در همان سال کشته شد. نام احمد تفتازانی در حبیب السیر و متون بجا مانده از آن روزگار، پیوسته با «مولانا» و با لقبِ «سیف الملة و الدین» ذکر می‌شود. نظام الدین عبدالعلی بیرجندی منجم در برخی از علوم نزد وی تلمذ کرده است. مقام علمی وی بدان جایگاه بوده است که شاهان و امرا با او مشورت می‌کرده‌اند و نیز برای نصیحت شاهزادگان و هم عقد و ازدواج آنان انتخاب می‌شده است. از احمد تفتازانی مدرسه‌ای در جنب مسجد جامع هرات و نیز حواشی وتعلیقاتی بر کتب عقلی و نقلی باقی مانده است.حبیب السیر ج ۴/ ۳۷، ۳۰۹، ۳۴۹؛ خلاصة الاخبار/ ۲۱۵؛ مقامات جامی/ ۹۲، ۲۹۲.

۱۲/۱۱۲ مولانا کمال الدین حسین الکاشفی (۹۰۶ هـ/ ۱۵۰۰ م)

حسین بن علی، متخلص به کاشفی سبزواری، مشهور به «ملا حسین واعظ» ملقّب به «کمال الدین» از دانشمندان پرکار سدهٔ نهم و آغاز قرن دهم هجری است. در جوانی از شهر خود به نیشابور و از آنجا به مشهد رفت. در آن دیار به گفتهٔ پسرش فخر الدین علی

صفی در ذی الحجهٔ ۸۶۰ هـ. ق. خواجه سعد الدین کاشغری را به خواب دید که او را به خانهٔ خود فرا می‌خواند. او به دنبال آن مرد بزرگ به هرات رفت و در آن دیار با نور الدین عبدالرحمان جامی آشنا شد و طریقت نقشبندیان را پذیرفت و بتدریج کارش بالاگرفت تا جایی که از سوی امیر علی‌شیر نوایی به قاضی القضاتی ولایت بیهق منصوب شد.

چون صدای خوش و بیان دلپذیر و اطلاعاتی بسیار داشت، مواعظش مورد قبول همگان بود. او روزهای جمعه در دار السیادهٔ سلطانی (سر چهار سوق هرات)، بعد از نماز جمعه در مسجد جامع امیر علی‌شیر، روزهای شنبه در مدرسهٔ سلطانی، روزهای چهارشنبه در سر مزار خواجه ابوالولید و در پایان عمر پنج‌شنبه‌ها در حظیرهٔ سلطان احمد میرزا به موعظه اشتغال داشت و به همین علّت به واعظ شهرت یافته است. این دانشی‌مرد، در هرات که مرکز تسنن بود به تشیع متهم بوده است. و در سبزوار که بیشتر مردم آن شیعه بودند به تسنن. آثار او متنوع و شامل تفسیر، حدیث، اخلاق و علوم غریبه بوده و از نخستین کسانی است که کتب اخلاقی و علمی را به زبان نسبةً ساده و برای استفادهٔ عامه تألیف کرده است. آثار هرات /۳۳۶ - ۳۴۱؛ تاریخ ادبیات در ایران ج ۵۲۳/۴ - ۵۲۶؛ حبیب السیر ج ۳۴۵/۴؛ خلد برین /۳۱۰، ۳۱۱؛ رشحات عین الحیات ج ۱/ ۲۵۲، ۲۵۳؛ مآثر الملوک / ۱۷۵؛ مجالس النفایس / ۹۳، ۲۶۸؛ منشأ الانشاء ج ۱/ ۱۱۶، ۱۱۷.

۴/۱۱۳ پادشاه اوزبک ← شاه‌بخت پادشاه اوزبک

۵/۱۱۳ آمویه

آمویه نام رودخانه‌ای است که در یونانی باستان به نام اُکسُس، در لاتین اُکسوس و در نوشته‌های جغرافیدانان دورهٔ اسلامی جیحون یاد شده است. نام آمو دریا از شهر آمل که بر کرانهٔ آن قرار دارد، گرفته شده است که جغرافیانویسان و هم تاریخنگاران اسلامی از آن به نام: آمل، آمو، آمویه و آموی و نیز آب عمویه یاد کرده‌اند. پس از یورش مغولان، بویژه در روزگار تیموریان، نام جیحون در منابع جغرافیایی و تاریخی کمتر آمده و غالباً «آمو دریا» آورده شده است. محمود ولی تنها تاریخنگار محلّی است که پس از ابن رسته (۲۰۹ هـ/ ۹۰۲ م.) در بارهٔ مسیر و شعب این رود اطلاعاتی داده است: «و این بحر را

آمویه خوانند به سبب آنکه قصبهٔ آمویه به ساحل آن واقع است و منبع آن جبال تبّت و بدخشان است». بحر الاسرار في معرفة الاخيار / ۲۶۹ ـ ۲۷۲.

حکومتهای مستقلِ چند، از سده‌های پیش از میلاد تا کنون در سرزمینهای کرانهٔ آمو دریا فرمانروایی داشته‌اند که از جمله می‌توان از: حکومت باختری، (باکتریایی ـ بلخی) یونان ـ باختری، حکومت سغدیان، ابوداودیان (بنجوریان)، خوارزمشاهیان، و نیز میران یا (شاهان) بدخشان، تخارستان، ختل یا ختلان نام برد. طول این رودخانه تا آرال تقریباً ۲۵۰۰ کیلومتر است و از مجموعهٔ ۲۳۰۰ کیلومتر مرز میان افغانستان و جمهوریهای تاجیکستان و اُزبکستان، ۱۸۰۰ کیلومتر آن را همین رود به عنوان مرز طبیعی تشکیل می‌دهد. آبیاری در ترکستان / ۹۸ ـ ۱۰۱؛ افغانستان در پرتو تاریخ / ۴۱ ـ ۵۹؛ تاجیکان کتاب یکم / ۸۷، ۱۸۰، ۳۲۲، ۳۲۹؛ تاریخ بدخشان / ۱ ـ ۱۶؛ ترکستان نامه ج ۱ / ۱۷۲ ـ ۱۸۱؛ جامع التواریخ حسنی / ۵۳؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۱ / ۲۱۸ ـ ۲۲۰؛ ظفر نامهٔ تیموری ج ۱ / ۱۱۰؛ نزهة القلوب / ۲۱۳.

۱۲۶ / ۱۷ بدیع الزمان میرزا (۹۲۰ هـ ق. / ۱۵۱۴ م.)

پس از مرگ سلطان حسین بایقرا، بنا به صلاحدید بزرگان، قرار شد بدیع میرزا و مظفر حسین میرزا که هر دو برادر بودند، مشترکاً امور ممالک تیموری را اداره کنند. در اواخر ذی‌الحجه ۹۱۱ هـ، در هرات خطبه به نام هر دو تن خوانده شد و نیز در سکه‌ها اسامی هر دو را نقش کردند و پس از تعیین حدود متصرفات هر یک، هرات را به پایتختی انتخاب کردند. لیکن طولی نکشید که دیگر شاهزادگان تیموری از قبول اطاعت سر باز زدند. اختلافاتِ میان فرزندان سلطان حسین بایقرا، زمینه را برای محمّد خان شیبانی فراهم ساخت. شیبک خان در ۹۱۲ هـ، آنهارا شکست داد و بدینسان متصرفات تیموریان در ماوراءالنهر و خراسان به تصرف ازبکان شیبانی درآمد. بدیع الزمان میرزا با برادرش مظفر حسین نخست به زمینداور و سپس به استرآباد رفتند. بدیع الزمان از بیم شیبک خان به شاه اسماعیل اوّل صفوی پیوست و در شنب غازانی ساکن شد، امّا پس از چندی به دربار سلطان سلیم به استانبول رفت و به سال ۹۲۰ هـ، در آنجا وفات یافت. او چون

دیگر شاهان و شاهزادگان تیموری مشوّق شعرا بود و خودش نیز شعر می‌سرود و «بدیعی» تخلّص می‌کرد. افغانستان / ۲۴۳؛ تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴/ ۱۳۲؛ تذکرهٔ تحفه سامی / ۱۶ ـ ۱۸؛ روضة السلاطین / ۴۶، ۴۷؛ روضة الصفا ج ۷/ ۳۰۴ ـ ۳۰۷، ۳۵۰.

۲۱/۱۲۶ امیر سیّد حسن اردشیر

از دانشیان سدهٔ نهم هجری بوده که خرابات را بر مهر زدن دیوان سلطانی ترجیح داده است. فخری هروی از او به نام امیر سیّد حسن اردشیرکلانی یاد می‌کند؛ امیر علی‌شیر نوایی او را به مثابت پدر دانسته، دربارهٔ وی رسالهٔ جداگانه‌ای نوشته و در آن به پاره‌ای از احوال و آرای او اشاره کرده است. در جوانی علوم متداول روزگار را فراگرفت و به دربار سلطان حسین بایقرا راه یافت «با وجود تربیت سلطان حسین، ترک امارت کرده و به خدمت مولانا محمّد تبادکانی رفته و چندین اربعین نشسته و مقاصد معنوی به دست آورده، امّا در ایّام رندی وثاقش در میان رندان خرابات بوده». روضة السلاطین / ۸۷، ۸۸؛ او می‌افزاید که حسین واعظ، بدایع الافکار و صنایع الاشعار، را به نام او ترتیب کرده است. به نوشتهٔ نوایی در گازرگاه هرات دفن شده است. حبیب السیر ج ۴ / ۱۶۰؛ الذریعه ج ۹/ ۲۴۰؛ مجالس النفایس / ۵۴، ۵۵، ۲۲۸.

۱۳/۱۲۷ مولانا قطب الدّین خوافی (۸۷۵ هـ / ۱۴۷۰ م.)

مقصود مؤلف قطب الدین محمّد خوافی است که پس از مولانا عبدالرحیم صدر به منصب صدارت رسید و مدتی به آن مهم پرداخت. در بیست و سوم محرم الحرام ۸۷۴ هـ ، به سبب سعایت اهل فساد یک صد و پنجاه هزار دینار کپکی جریمه شد، ولی در یازدهم صفر همان سال بار دیگر به صدارت رسید و چند سال به کمال استقلال به امور دیوانی پرداخت و در ۸۷۵ هجری درگذشت. وی از دانشیان روزگار خود بود که افزون بر فقاهت در انشاء مکاتیب، فرامین و پروانجات مهارت تمام داشت. حبیب السیر ج ۴/ ۳۲۱، ۳۲۲؛ منشأ الانشاء ج ۱/ ۱۶۸، ۱۶۹.

۱۲/۱۲۷ خواجه حسین گیرنگی (۸۹۷ هـ / ۱۴۹۱ م.)

خواجه کمال الدین حسین بن خواجه جلال‌الدّین قنبر گیرنگی از بزرگان و دانشی مردان ولایت ابیورد خراسان بود که در زمان سلطان حسین میرزا به صدارت رسید، امّا بر اثر سعایت از صدارت بر کنار شد و مبلغ کلانی نیز به خزانه باز پرداخت. خواجه در زمان صدارت در کنار مسجد جامع هرات مدرسه‌ای ساخته بود که به سال ۸۹۷ هـ، در همان‌جا دفن شد. حبیب السیر ج ۴/ ۳۲۲؛ خلاصة الاخبار/ ۱۷۶، ۱۹۱: دستور الوزراء/ ۳۹۰؛ مجالس النفایس/ ۱۰۵.

۱۸/۱۲۷ محمّد معمّایی

شمس الدین محمّد بخاری معروف به محمّد معمایی از دانشیان سدهٔ نهم هجری است که در حکومت میرزا ابوالقاسم بابر (حـ ۸۵۴ ـ ۸۶۱ هـ) در خراسان، عراق و فارس، منصب صدارت داشت و در همان زمان بر سر تربت حافظ گنبدی ساخت. مرد خوش طبع، شوخ و بذله‌گو بود و بزرگان زمان مانند میرزا ابوسعید او را محترم می‌داشتند. با امیر علی‌شیر نوایی رابطهٔ استواری داشت و به گفتهٔ نوایی، اشعار، رسایل و سایر مصنفات، امیر خسرو دهلوی را بهتر از محمّد معمایی کسی فراهم نساخته است. در پایان زندگی با سلطان محمّد میرزا ـ معروف به کیچیک میرزا، خواهرزادهٔ سلطان حسین ـ به حج رفت و در بازگشت از این سفر درگذشت. تاریخ ادبیات در ایران ج ۳/ ۴۰۹، ۴۱۰؛ تذکرة الشعراء دولتشاه/ ۳۴۴؛ حبیب السیر ج ۴/ ۱۰۷، ۱۰۸؛ مآثر الملوک/ ۱۷۰؛ مجالس النفایس/ ۳۴، ۳۷، ۲۱۱.

۷/۱۴۱ مولانا صانعی

خواجه علاء الدین علی متخلّص به صانعی از دانشیان و اشراف در ولایت باخرز بود که دودمانش به آل برمک می‌رسید. در آغاز سلطنت سلطان حسین بایقرا به وزارت رسید. اما چون با زیردستان بد رفتاری کرد «به سیاست سلطان گرفتار شد» و به نوشتهٔ خواندمیر «در آن وقت از روی جد یا هزل روزی خواجه صانعی این بیت در سلک نظم

کشید:

فردا که شود معرکهٔ ضربت شمشیر معلوم شود قوت بازوی علی‌شیر

و این معنی سبب ازدیاد کدورت شده، دیگر اسباب مدد علّت گشت و خواجه صانعی صباحی که در پایهٔ سریر اعلی در جرگهٔ وزراء ایستاده بود، یکی از یساولان به موجب فرمان دستارش را که بغایت بزرگ بود از سرش برداشته در گردنش افگند و امیر علی‌شیر روی به خاقان منصور آورده این مصراع خواند که: «چو بار سر سبک کردی، سبک کن بار گردن را». حبیب السیر ج ۴/۳۲۹؛ شش سال در زندان ماند و سرانجام در اوایل محرم ۸۹۱ هـ، او را در چهارسوق هرات به دار آویختند. با همه ستمگریهایی که داشت تذکره نویسان از او به عنوان مرد شاعر و دانشمند نام برده‌اند. در زندان مختصر تلخیص را فرا گرفته و مانند دیگر شاعران روزگار خود قصیدهٔ مصنوع سلمان را تتبع و استقبال کرده است. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱/ ۳۲۴؛ دستور الوزراء/ ۳۹۷، ۳۹۸؛ مجالس النفایس / ۵۲، ۲۲۶.

۱۴۴/۵ میر سر برهنه (م. ۸۹۸ هـ / ۱۴۹۲ م.)

سیّد شمس الدین محمّد اندجانی ملقب به میر سر برهنه از بزرگان و دانشیان عصر تیموریان است. چون در جوانی مهر... در شهرستان دل جای داد، جامهٔ قلنداران می‌پوشید و سر برهنه در کوی و برزن می‌گشت، به میر سر برهنه معروف شد. نخست در ماوراءالنهر می‌زیست، سپس به دربار سلطان حسین بایقرا پیوست و به منصب تولیت مزار شیخ لقمان پرنده رسید و مدّت بیست سال تولیت آنجا را داشت. ولی به سعایت بدخواهان عزل شد و چون پنداشت که نوایی در عزل او دست دارد با او به هم زد. امّا پس از چندی میان او و امیر علی‌شیر نوایی دوستی استواری برقرار شد. «سلطان صاحب‌قران نیز آن جناب را منظور نظر التفات ساخته، منصب جلیلة المراتب صدارت به شرکت خواجه کمال الدین گیرنگی به وی تفویض نمود». خلاصة الاخبار/ ۲۰۷؛ امّا پس از چندی از آن مقام استعفا داد و از کار دیوانی گوشه گرفت و باقی عمر را در مصاحبت امیر علی‌شیر گذراند تا در ۸۹۸ هـ، درگذشت. تذکره‌نویسان روزگارش از او به عنوان

شاعری توانا یاد کرده‌اند. تاریخ نظم و نثر در ایران ج ۱ / ۳۲۷؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۲۲، ۳۲۳.

۱۴۶/۶ آصفی هروی (۹۲۳ هـ / ۱۵۱۷ م.)

یک تن از شاعران عصر تیموری هرات می‌باشد که نام دقیق او به‌درستی معلوم نیست. تاریخنگاران و تذکره‌نویسان روزگار او در این باره چیزی نگفته‌اند. بیشتر تذکره‌نویسان هندی نام او را کمال الدین یا مقیم الدین نوشته‌اند.

پدرش خواجه نعیم الدین نعمة الله قهستانی وزیر سلطان ابوسعید گورکان (م. ۸۷۳ هـ / ۱۲۶۸ م.) بود و چون در روزگار تیموریان به پدرش لقب «آصف» داده شده بود، وی نیز به مناسبت مقام پدر، تخلص «آصفی» را برگزید. آصفی از مقرّبان شاهزاده بدیع الزّمان میرزا و امیر علی‌شیر نوایی و نیز از شاگردان عبدالرحمان جامی بود؛ از جامی بهره‌ها اندوخت تا به جایی که در سخنوری محل عنایت جامی قرار گرفت. وی مانند شاعران روزگار خود از اشعار خیام، سعدی، امیر خسرو دهلوی، حافظ، فغانی، هلالی متأثر شده و آنها را استقبال و تتبع کرده است. وی بر خلاف شاعران روزگار خود از مدح امیران و بزرگان گریزان بود. منظومه‌ای به نام مخزن الاسرار که به شیوهٔ نظامی سروده شده است به وی نسبت داده‌اند، ولی این مثنوی شهرتی نیافته و دولتشاه و امیر علی‌شیر از آن ذکری نکرده‌اند.

آصفی به بلخ و مکه سفر کرد، ولی بیشتر عمر را در زادگاه خود هرات به سر برد و حتی پس از چیرگی اُزبکان شیبانی و رخدادهای ۹۱۲ هـ، در آنجا ماند تا در به سال ۹۲۳ هـ، به عمر هفتاد سالگی درگذشت و در گازرگاه هرات دفن شد. سال وفات شاعر نیز مانند نامش مورد اختلاف است. دیوان آصفی دو بار به چاپ رسیده است: هرات؛ ۱۳۳۷ ش، به کوشش فکری سلجوقی؛ تهران: طهوری، ۱۳۴۲ ش، به کوشش هادی ارفع کرمانشاهی. تاریخ ادبیات در ایران، ج ۴ / ۳۶۹ ـ ۳۷۴؛ بدایع الوقایع ج ۱ / ۹۶، ۹۷؛ تذکرة الشعراء دولتشاه / ۵۴ ـ ۵۸۸؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۵۴؛ خلد برین / ۳۱۵، ۳۱۶؛ خلاصة الاخبار / ۲۲۹، ۲۳۰؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی ج ۱ / ۴۳۲، ۴۳۳؛ دستور الوزراء / ۳۷۳؛

گازرگاه/ ۴۲. مفتاح التواریخ / ۱۴۱، ۱۴۲.

۳/۱۴۸ مسجد جامع هرات

مسجد مذکور پیش از اسلام آتشکده بود، پس از فتوح و گسترش اسلام به مسجد تبدیل شد، و پس از اندک زمانی به مسجد جامع هرات معروف گردید. در حریقی که در سال ۴۱۵ هـ، روی داد نیمی از مسجد که چوبین بود، سوخت.

سلطان غیاث الدین محمّد بن سام (۵۵۸ ـ ۵۹۹ هـ) در واپسین سالهای فرمانروایی خود طرح جدید مسجد جامع هرات را بنیاد نهاد و پیش از آنکه به پایان برسد، درگذشت. برادرش شهاب الدین غوری به سبب درگیریهایی که با خوارزمشاهیان و اسماعیلیان داشت، به تعمیر مسجد نپرداخت تا آنکه پسرش غیاث الدین محمود (۵۹۹ ـ ۶۰۷ هـ.) آن را به پایان رساند. در یورش خانمانسوز چنگیز خان، مسجد مانند دیگر آثار فرهنگی شهرهای خراسان رو به ویرانی گذاشت؛ تجدید و تعمیرش در روزگار ملک غیاث الدین کرت (۷۰۶ ـ ۷۲۹ هـ) صورت گرفت و در و دیوار مسجد به کاشی فیروزه رنگ مزین گردید. ظاهراً هرویانی که توسط تولی و ایلچگدای اسیر و به خطای رفته بودند، صنعت لعاب و میناکاری روی آجر را در خطای و ترکستان چین فراگرفته و آن را به ارمغان به هرات آورده و در آنجا رواج داده‌اند.

پس از ملک غیاث الدّین کرت، در عصر ملک معزّ الدّین کرت (۷۷۱ ـ ۷۸۳ هـ) و نیز امیر جلال الدّین فیروزشاه ترمیماتی شایسته در آن به عمل آمده است. در عصر سلطان حسین بایقرا، این بنای مقدس تاریخی که چندین بار شکسته و باز ترمیم یافته بود، بار دیگر شکستِ تمام یافت. امیر علی‌شیر نوایی در رمضان ۹۰۳ هـ. ق، به اجازهٔ سلطان حسین بایقرا، ترمیم بنیادی آن را آغاز کرد، و به تزیین، نقاشی و کاشیکاری آن پرداخت. خطاط و نقاش این بنای مقدس سیّد روح الله، ملقب به خواجه میرک، نقاش هروی است. کتیبه‌های مسجد جامع هرات به خط ثلث جلی و نقاشیها و اسلیمیِ کاشیهای آن مسجد نیز به طراحی همین مرد هنرمند بوده است. ترمیمات امیر علی‌شیر دو سال طول کشیده و سرانجام در چهاردهم شعبان ۹۰۵ هـ. ق، به پایان رسیده است. بخشی از تاریخ

هرات باستان / ۱۲ ـ ۵۹؛ خلاصة الاخبار / ۱۸۶ ـ ۱۹۰؛ روضات الجنات فی اوصاف مدینة هرات ج ۱ / ۳۰ ـ ۳۵؛ ج ۲ / ۵۵، ۶۰؛ مآثر الملوک / ۱۴۲؛ مزارات هرات ج ۱ / ۳۷، ۴۰؛ ج ۳ / ۲۰، ۱۷۲، ۱۷۸.

۱۴۸/ ۸ میرک نقاش

دوست‌محمد گواشانی دربارهٔ وی می‌نویسد: «امیر روح الله مشهور به میرک نقاش هروی الاصل از سادات کمانگر است و در اوایل حال به حفظ و تلاوت کلامِ ملک علّام و مشق خط اشتغال داشت و بعد از فوت پدر به کتابتِ کتابه میل کرد وچون از سادات کمانگر بود، آن شغل را نیز ورزید. بعد از آن به خدمت مولانا ولی الله افتاد و به تحریر و تذهیب مایل گشت و از آن نیز گذشته، میل تصویر در خاطرش گذشت و در این شیوه بی‌مثل شد. و در زمان حضرت پادشاه مرحوم سلطان حسین میرزا رعایت یافته از جمله منصبِ کتابداری خاصّه به عهدهٔ او شد». دیباچهٔ گواشانی به نقل از: کتاب آرایی در تمدن اسلامی؛ حیدر دوغلات نویسندهٔ تاریخ رشیدی که در نیمهٔ نخست سدهٔ دهم می‌زیسته، در کتاب خود ذکری از نقاشان به میان آورده، می‌نویسد: مولانا میرک نقاش از نوادر زمان است و استاد بهزاد. اصل طرح‌هایش پخته‌تر از بهزاد است، ولی در پرداخت به پای بهزاد نمی‌رسد. همگامی نقاشی با ادبیات در ایران / ۵۵، ۵۶؛ روشِ جانور سازیِ ـ که در عرف نسخه آرایی و مرقع سازی، کشیدن صورت جانور و حیوان را گویند ـ آقا میرکی در روزگار تیموریان شهرت فراوانی داشت، چنانکه صادقی افشار دارد:

مدان صاحب روش از صد یکی را   بجو آیین آقا میرکی را

اکثر کتابه‌های عمارات هرات، از جمله مسجد جامع هرات، به خط اوست. در تاریخ فوت وی اختلاف است. ظاهراً در زمان چیرگی شیبک خان بر خراسان وفات یافته است. احوال وآثار خوشنویسان ج ۳ / ۹۳۴؛ بخشی از تاریخ هرات باستان / ۳۴؛ حبیب السیر ج ۴ / ۳۴۸؛ خلاصة الاخبار / ۱۴۱؛ کتاب آرایی در تمدن اسلامی / ۶۰۵؛ گلستان هنر | سی ونه، چهل، ۱۳۳ ـ ۱۳۷.

۱۵۴/ ۱۰ خواجه حافظ محمد خطّاط (۹۲۴ هـ. / ۱۵۱۸ م.)

خواندمیر نام کامل او را خواجه محمد حافظ و بیانی به نقل از مرآة العالم خواجه حافظ هروی آورده است. وی سرآمد خوشنویسان عصر تیموری بود و هر شش قلم خط را در کمال خوبی و آراستگی می‌نوشت. از دوستان امیر علی‌شیر نوایی بود و امامت مسجد جامع و نیز مسجد درونِ منزل امیر را داشت. شعر هم می‌گفت و به سال ۹۲۴ هـ. ق درگذشت. احوال و آثار خوشنویسان ج ۱ / ۱۲۴؛ خلاصة الاخبار / ۲۳۸.

۱۵۵/ ۱۳ شاه بخت پادشاه اوزبک

شاه بیک خان یا محمد شاه بخت خان که در متون تاریخی به نامهای محمد خان شیبانی و محمد شاهی بیک خان نامیده شده، در تاریخ بیشتر به اسم شیبک خان ازبک شهرت دارد. وی در نواحی ازبکستان امروزی سکونت داشت و نسب خود را به شیبان پنجمین پسر چنگیزخان مغول می‌رساند. شیبک خان در صدد بود که او نیز در تاریخ خراسان نقشی چون چنگیزخان و تیمور ایفا کند. از این لحاظ وقتی سلطان حسین بایقرا درگذشت و اختلاف در میان دودمان او افتاد، از این موقعیت به سود خود بهره برد، سمرقند، بخارا، تاشکند و فرغانه را بتدریج متصرف شد. سپس در سال ۹۱۳ هـ، هرات مرکز حکومت تیموریان را تصرف کرد، به طوری که بدیع الزمان میرزا آخرین امیر تیموری به آذربایجان نزد شاه اسماعیل صفوی پناه برد. شیبک خان در مخالفت با شیعه و دشمنی با صفویه تعصب تمام داشت و مکرر شاه اسماعیل را تحقیر و دعوتِ به تسنن می‌کرد. او عاقبت در ۹۱۶ هـ، در نزدیک مرو مغلوب شاه اسماعیل شد و به قتل رسید. شاه اسماعیل کاسهٔ سر او را به جام شراب مبدل کرد و پوست سرش را از کاه انباشته، نزد بایزید عثمانی و دست راستش را نزد رستم روز افزون فرستاد. شیبک خان به دو زبان فارسی و ترکی شعر می‌سرود. دایرة المعارف فارسی ج ۲ / ۱۵۲؛ روضة السلاطین / ۲۱؛ کشکول سلیمی / ۲۳۸، ۲۳۹.

فهارس

۱. آیات قرآن

۲. احادیث، اخبار و امثال

مثلهای عربی و فارسی

۳. ابیات و مصراعهای فارسی

۴. ابیات و مصراعهای عربی و ترکی

۵. ماده تاریخها

* در قتل امیرمحمّد امین عبّاسی ۷۸

نهصداز هجرت گذشته از سوی مازندران　　ز اقتضای چرخ بس امر غریبی رو نمود

ظالمی راکشته سوی شهرش «آوردند سر»　　آنچه آوردند قتلش را همان تاریخ بود

* در مرگ حضرت مخدومی حقایق پناهی [جامی]: ۷۷

گوهر کان حقیقت درّ بحر معرفت　　کو به حقّ واصل شد و در دل نبودش ماسواه

کاشف سرّ الهی بود بی شکّ زان سبب　　گشت تاریخ وفاتش «کشف اسرار اِله» ۱۹۸

* در مرگ امیر سیّد حسن: ۷۶

سر اهل فنا سیّد حسین رفت　　که جای او بهشت جاودان باد

پی آن پاک رو جستند تاریخ　　بگفتم «جنت پاکش مکان باد»

/ = ۸۹۴ هجری

* در مرگ امیر سلطان حسین و پسرش ۷۶

میر سلطان حسن که یک ساعت　　نبدش ز اشغال میدوری

میرزا بیک نوردیدهٔ او　　بود مست شراب انگوری

که قضاشان رسید ز آفت می　　لیک وقت خمّار و رنجوری

بود مابین فوت شان ده سال　　وین بود محض صدق و مشهوری

گشت تاریخ فوت آن «مخمور»　　وین یکی شد «عیان ز مخموری»

/ = ۸۹۶ هجری

* در مرگ مولانا طوطی: ۷۶

فـصیح زمـان، طـوطی آن شـاعری / کـه بـودش ز بکـر مـعانی عـروس
چو طوطی برفت این عجب طرفه بود / کـه تـاریخ شـد فـوت او را خـروس

* در مرگ خواجه ناصرالدین عبیداللّه ۷۷

خواجهٔ خواجگـان عـبیداللّه / مـرشد سـالکان اهـل یـقین
شد به خلد برین که در فوتش / سال تاریخ گشت «خلد برین»

/ = ۸۹۵ هجری

* در مرگ پهلوان محمّد ابو سعید: ۷۷

مـــحمّد پـــهلوان هـــفت کشـــور / که در دهـرش نـبود اقـران و امـثال
سـرو سـر حـلقهٔ اهـل طـریقت / کـه رفت از قـید گـیتی فـارغ البـال
ز بـعد قـطب عـالم عـارف جـام / کـه او مـخدوم دوران بـود ز اقـبال
پس از سالی سوی جـنت خـرامید / از ایـن دیـرینه دیـر مـختلف حـال
اگـر پـرسد کسـی تـاریخ فـوتش / بگویش بعد مخدومی به یک سال

/ = ۸۹۹ هجری

* در مرگ قاضی نظام الدین: ۷۷

بـه مـولانا نـظام الدّیـن قـاضی / فلک چون از کجی تیغ جفا راند
ز بس کو بود در امر قضا راست / ز جای راسـتانش چـرخ بـنشاند
ز بـهر فـوت او تـاریخ جستم / فلک گفتا «قضا» بی راستی ماند

/ = ۹۰۰ هجری

* در مرگ نوایی؛ از محمّد نظامی: ۱۶۵

آن قطب زمانه چـو بـرفت از عـالم / تاریخ شد آنکه قطب اقطاب بـرفت

/ = ۹۰۶ هجری

* ـ؛ از کمال الدّین سلطان حسین: ۱۶۵

آن مغفرت پناه که رفت از فضای خاک / فـــی روضـــة مـــقدسة طـــاب حـــاله
چون یافت این کمال ز خیرات واجبات / تـــاریخ فـــوت گشت خـــیر کـــماله

* ـ؛ از مولانا فصیح الدّین صاحب دارا: ۱۶۶

افســـوس ز مـــیر آســـمان قـــدر / کـــافتاد نـــهال عـــمرش از بـــیخ
در ماتم او چو دیده خون ریـخت / خـــون ریـزی دیـده گشت تـاریخ

* ـ ؛ از خواندمیر: ۱۶۷

جناب امیری هدایت پناهی / که ظاهر از او گشت آثار رحمت
شد از خارزار جهان سوی باغی / که آن جا شگفته است گلزار رحمت
چو نازل شد انوار رحمت به روحش / بجو سال فوتش ز «انوار رحمت»
/ = ۹۰۶ هجری

* ـ ؛ از مولانا درویش علی: ۱۶۶

در ماتم آن قدوهٔ ارباب وصول / ابنای زمان شاه و گدا گشته طول
هجرت به رسول کرد آن سیّد قوم / تاریخ وفات اوست «هجرت به رسول»

* ـ ؛ از سیّد رحمت اللّه ملقّب به میر منشی: ۱۶۶

شاه را چو بدید جان بسپرد.

* * *

* در تاریخ بنای رباط بیتکچی: ۷۶

به نور صفا روشن است این مقام / لقد صار أنواره باهره
چو باینش فخر است و خود فاخر است / لقد کان تاریخه فاخره
/ = ۸۸۶ هجری

* در تاریخ منبر سنگی مسجد جامع هرات: ۱۰۰

از همّت بزرگی شد منبری مکمل / کز غایت ترفع بر عرش سر کشیده
هرگز کسی ندیده منبر به سنگ مرمر / تاریخ شد همان کو هرگز کسی ندیده
/ = ۹۴۴ هجری

۶. معمّاها

به اسم بابر:

قـــابر قـــدّ تـــومی دوزد ایّــام — برآر از قاف تا قاف ای پسر نام ۱۴۱

به اسم بها:

ای فـلک بـیخ نـهال طـرب مـا کـندی — بر گش از صرصر بیداد به خاک افکندی ۷۵

به اسم حسام:

زدی در چشمم ای ترک شکاری — خدنگ کیبری کـافتاد کـاری ۶۳

به اسم حامد:

چون ببرد جام بـه سـوی دهـن — قطره ز لب پاک کند ماه من ۷۵

به اسم حمزه:

ای مغبچه رَه گل شده از چشم تـرمن — خشت سرخم بر ره میخانه بیفکن ۷۵

به اسم خان:

آنکـه بـا لعـل لب جـان بـخش، جـانان مـن است

چون نماید خال مشکین زیر لب جان من است ۷۵

به اسم شابور:

ز اشک بی حدّ غـلطان مـن شـدی مـعلوم — که برج اوج امیدم به خاک ریخت نجوم ۷۵

به اسم شهریار:

شـــــهر یـاری کـه دل آزار مـن است — هم شه و هم مه و هم یار من است ۷۴

به اسم صفی:

جانفرا چون نفس عیسی گشت — از صبا هر چه بر آن در بگذشت ۷۴

به اسم فرّخ:

در خزان بین باغ را بی فرّ و سرو از جا شده — بلبلش بر هم زده منقار و ناگویا شده ۷۵

۷. نامها و اصطلاحات دیوانی

۸. اصطلاحات دبیری

۹. نام کسان

۱۰. نامِ طایفه‌ها، فرقه‌ها و طریقه‌ها

۱۱. نام جایها

۱۲. نام کتابها و رساله‌ها

۱۳. واژه‌نامه

آب تشوق ۱۲۲، ۱۶۰

آبگیر ۱۲۳

آراستگی: ۹۹

آش ۱۶۴، ۱۶۵

آه ندامت کشیدن ۸۴

ابدانی، آبادانی ۱۱۸

ابرام: استوار کردن ۱۴۷

ابره، (کیش ~): داخل زیرین قبا و کلاه و مانند آن ۱۰۷

ابکار، ج بکر: تازه، نوآیین، اندیشه و تفکری که پیش از این در ذهن کسی خطور نکرده باشد: ۶۹

اتّسام یافتن: نام یافته، شهرت یافته ۷۲

احراز: جمع کردن، فراهم آوردن، دستیابی ۵۳

احرام بستن: آهنگ کردن، قصد و نیت کردن ۱۱۱

اخچه: واحد پول، ریزهٔ زر، سکه زر، مطلق زر و سیم ۱۴۶

اخچگی، (شمع دو ~): ۱۴۶

اخراجات، ج اخراج: خرجی، هزینه، وجه معاش، وجه گذران ۱۳۶

ادوار، (فن ~): دوایر نودویک گانهٔ موسیقی مرکب از هفت ذوالاربع: ۱۴۶

اربطه جمع رباط: کاروانسراها ۹۱

ارتسام: فرمان بردن ۹۵

ارتفاع پذیرفتن ۳۹

ارتفاع گرفتن: به دست آوردن ۲۵

ارتیاب: شک کردن، گمان داشتن ۳۵، ۱۱۰

ارم ذات العماد ۹۰

ازار: تنبان، شلوار ۹۱

ازاره: آن قسمتی از دیوار اطاق و یا ایوان که از کف طاقچه تا روی زمین باشد ۹۹

استحسان فرمودن: نیکو داشتن ۵۶، ۵۷

استحصال: طلب حصول ۶۱

مشخصات مراجع

آبیاری در ترکستان؛ و. و بار تولد، کریم کشاورز. تهران: دانشگاه تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات اجتماعی، ۱۳۵۰

آثار باستانی خراسان: ابنیه تاریخی جام و نیشابور و سبزوار؛ عبد الحمید مولوی. تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۵۵.ج ۱

آثار هرات: تذکرهٔ شاعران و هنرمندان؛ خلیل اللّه خلیلی. هرات: مطبعهٔ فخریهٔ سلجوقی، ۱۰-۱۳۰۹. ۳ج

الجائع الصغیر فی احادیث البشیر النّذیر: جلال الدّین بن ابی بکر السّیوطی، لبنان: دارالکتب العلمیه،۱۴۰۱ هج ۱-۲.

احادیث مثنوی؛ به جمع و تدوین بدیع الزّمان فروزانفر. تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۲۴.

احسن التواریخ؛ حسن بیگ روملو، به کوشش عبدالحسین نوایی. تهران: انتشارات بابک، ۱۳۵۷

احوال و آثار خوشنویسان؛ مهدی بیانی. چ۲. تهران: انتشارات علمی، ۱۳۶۳. ۲ ج

ادبیات فارسی بر مبنای تألیف استوری؛ یو.ا.بر گل. یحیی آرین پور، سیروس ایزدی، کریم کشاورز، تحریر احمد منزوی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۲. ۲ بخش.

اشکال العالم؛ ابوالقاسم بن احمد، علی بن عبدالسّلام، با مقدّمه و تعلیقات فیروز منصوری. تهران: شرکت بهنشر، ۱۳۶۸

افغانستان؛ آریانا دایرة المعارف. کابل: مطبعه عمومی کابل، ۱۳۳۴.

افغانستان در پرتو تاریخ: مجموعهٔ مقالات تاریخی؛ احمد علی کهزاد. کابل: مؤسسه طبع کتاب، ۱۳۴۶

الکنی و الالقاب؛ شیخ عباس قمی. تهران: منشورات مکتبة الصدر، ۱۳۹۷ هج. ۳ جلد.
امیر علی شیر نوایی «فانی»: مشتمل بر شرح زندگانی، آثار عمرانی، مؤلفات و نمونه نظم و نثر او، به کوشش محمّد یعقوب واحدی جوزجانی. کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۴۶
امل الآمل؛ شیخ محمّد بن الحسن(الحر العاملی) تحقیق السیّد احمد الحسینی. قم: دارالکتاب الاسلامی، بی‌تا، ۲ج
ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی؛ امیر خواند بن خواندمیر، به کوشش غلامرضا طباطبایی. تهران: بنیاد موقوفات افشار یزدی، ۱۳۷۰
بحرالاسرار فی مناقب الاخیار: بخش بلخ؛ محمود بن امیر ولی بلخی، تصحیح و تعلیق میرغلامرضا مایل هروی. کابل: اکادیمی علوم. جمهوری دموکراتیک افغانستان، ۱۳۶۰
بحرالاسرار فی معرفة الاخیار؛ محمودبن امیر ولی کتابدار، تدوین حکیم محمّد سعید، سیّد معین الحقّ، انصار زاهد خان. کراچی: پاکستان هستاریکل سوسایتی، ۱۹۸۲. ج اوّل. بخش اوّل
بخشی از تاریخ هرات باستان؛ فکری سلجوقی. کابل: اکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان، ۱۳۶۲.
بدایع الوقایع؛ زین الدّین محمود واصفی، تصحیح الکساندر بلدروف. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۵۰ـ ۱۳۴۹. ۲ج
بهارستان جامی؛مولانا عبدالرّحمان جامی، به تصحیح اسماعیل حاکمی. تهران: اطّلاعات، ۱۳۷۵
تاجیکان: تاریخ قدیمترین، قدیم و قرون وسطی، بابا جان غفورف؛ جلال الدّین صدیقی و روشن رحمان. کابل: گروه تاریخ عمومی، دانشکده علوم اجتماعی ۱۳۶۳. کتاب یکم، قسمت ۱ـ۲
تاریخ ادبی ایران؛ ادوارد براون، علی اصغر حکمت. تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۷. ج ۳
تاریخ ادبیات در ایران: از پایان قرن هشتم تا اوایل قرن دهم هجری؛ ذبیح اللّه صفا، تهران: انتشارات فردوس، ۱۳۶۳. ج۴
تاریخ ادبیات فارسی؛ هرمان‌اته، رضا زاده شفق. تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۱
تاریخ بدخشان و تتمه تاریخ بدخشان؛ میرزا سنگ محمّد بدخشی، با تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده. تهران: مؤسسه فرهنگی جهانگیری ۱۳۶۷
تاریخ شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی؛ امیر محمود خواندامیر، تصحیح و تحشیه محمّد علی جرّاحی. تهران: نشر گستره، ۱۳۷۰

تاریخ عالم آرای عباسی؛ اسکندر بیک منشی. تهران: امیرکبیر، کتابفروشی تأیید ۱۳۳۴. ۲ج

تاریخ فرشته: یا گلشن ابراهیمی؛ محمّد قاسم هندوشاه. لکهنو: نولکشور، ۱۲۸۱ه/ ۱۸۶۴م.

تاریخ نامهٔ هرات؛ سیف بن محمّد بن یعقوب الهروی، به تصحیح محمّد زبیرالصدیقی. چ۲. تهران: کتابخانهٔ خیّام، ۱۳۵۲

تاریخ نظم و نثر در ایران و در زبان فارسی تا پایان قرن دهم هجری؛ سعید نفیسی. تهران: انتشارات فروغی، ۱۳۶۳. ۲ج

تاریخ نویسی فارسی در هندو پاکستان: تیموریان بزرگ از بابر تا اورنگ زیب؛ آفتاب اصغر، لاهور: خانهٔ فرهنگ جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۶۴

تتمهٔ تاریخ بدخشان؛ میرزا فضل علی بیگ سرخ افسر ـــــ> **تاریخ بدخشان**

تذکرة الشعراء دولتشاه؛ دولتشاه سمرقندی، به تصحیح و تحقیق محمّد عباسی تهران: کتابخانهٔ بارانی، ۱۳۳۷

تذکرهٔ تحفه سامی؛ سام میرزای صفوی، تصحیح و مقدّمه رکن الدّین همایون فرح. تهران: علمی، بی تا.

تذکرهٔ جغرافیای تاریخی ایران؛ و. و. بار تولد، حمزه سردادور. تهران: انتشارات توس، ۱۳۷۲

تذکرهٔ روضة السلاطین؛ فخری هروی، به تصحیح و تحشیهٔ ع. خیامپور. تبریز: دانشکدهٔ ادبیات، ۱۳۴۵.

تذکره میخانه؛ ملاعبدالنبی فخر الزّمانی قزوینی، احمد گلچین معانی. تهران: اقبال ۱۳۶۲

تذکرهٔ مجالس النفایس؛ سلطان محمّد هراتی و حکیم شاه محمّد قزوینی. به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت. تهران: منوچهری، ۱۳۶۳

ترکستان نامه: ترکستان در عهد هجوم مغول، و. و.بار تولد، کریم کشاورز. تهران: مؤسسه انتشارات آگاه، ۱۳۶۶.

ترکستان نامه: من الفتح العربی الی الغزو المغولی؛و.و. بار تولد، صلاح الدّین عثمان هاشم. الکویت: ۱۴۰۱ه/ ۱۹۸۱م.

تکملة الاخبار؛عبدی بیگ شیرازی(نویدی)، با مقدّمه، تصحیح و تعلیقات عبدالحسین نوایی. تهران: نشرنی، ۱۳۶۹.

جامع التواریخ حسنی: بخشی تیموریان پس از تیمور(سالهای ۸۵۵ـ۸۵۸ه)، تاج الدّین حسن بن شهاب یزدی، به کوشش حسین مدّرسی طباطبایی و ایرج افشار. کراچی: مؤسسه تحقیقات علوم آسیای میانه و غربی، ۱۹۸۷م.

جریده بلخ: تاریخ و جغرافیای بلخ باستان و بخشی از بحرالاسرار، محمّد مؤمن، تصحیح و تحشیه میرغلامرضا مایل هروی. کابل: اطلاعات و کلتور، ۱۳۵۷

جغرافیای تاریخی خراسان در تاریخ حافظ ابرو؛ شهاب الدّین عبداللّه خوافی، تصحیح و تعلیق غلامرضا ور هرام. تهران: انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۰

جغرافیای حافظ ابرو: قسمت ربع خراسان هرات، ـــ، به کوشش غلامرضا مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹.

جغرافیای شهری در افغانستان؛ اروین گروتس باخ، سیّد محسن محسنیان. مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی ۱۳۶۸.

حبیب السیر؛ خواندمیر، زیر نظر دکتر دبیر سیاقی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۶۲. ۴ج

چراغ انجمن؛ عبدالحکیم و لوالجی رستاقی، باهتمام ابوالعرفان عبدالغنی. هند: بی نا، ۱۳۰۹، جزء اوّل

خلاصة الاخبار ـــ ← مآثرالملوک

خلدبرین؛ محمّد یوسف واله اصفهانی، به کوشش میرهاشم محدّث. تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، ۱۳۷۲.

خیابان؛ فکری سلجوقی. کابل: انجمن جامی، ۱۳۴۳.

دایرةالمعارف بزرگ اسلامی؛ زیر نظر کاظم بجنوردی. تهران: مرکز دایرةُ المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۶۷. جلد اوّل و دوم.

دیوان امیر نظام الدّین علی شیر نوایی «فانی»؛ امیر علی شیرنوایی، به سعی و اهتمام رکن الدّین همایون فرّخ. تهران: اساطیر ۱۳۷۵.

دیوان فارسی ـــ، منتخب؛ ـــ به کوشش علی محمّدی، دوشنبه: نشریات عرفان، ۱۹۹۳.

الذریعة الی تصانیف الشیعة؛ محمّد محسن مشهور به آغا بزرگ. بیروت: دار لاضواء، ۱۴۰۳ه/۱۹۸۳. ۲۵ جلد.

الذّریعة الی مکارم الشریعة؛ العلاّمة الراغب الاصفهانی، تقدیم و تحقیق الدکتور سیّد علی میرلوحی. اصفهان: جامعة الاصفهان، ۱۳۷۶ ش.

رجال کتاب حبیب السیر: از حملهٔ مغول تا مرگ شاه اسماعیل اوّل؛ عبدالحسین نوایی. تهران: شرکت سهامی چاپ، ۱۳۲۴ش.

رسالهٔ مزارات هرات: مقصد الاقبال سلطانیه، مزارت مولانا عبیداللّه ابوسعید، با حواشی فکری سلجوقی. کابل: مطبعهٔ دولتی، ۱۳۴۵

رشحات عین الحیات؛ فخرالدّین علی بن حسین واعظ کاشفی، با مقدّمه و تصحیحات علی‌اصغر معینیان، تهران: بنیاد نیکوکاری نوریانی ۱۳۵۶. ۲ج

روضة السلاطین ←—— **تذکرهٔ روضة السلاطین**

روضة الصفا،میر محمّد بن برهان الدّین خاوند شاه، الشهیر به خواندمیر. تهران: مرکزی، خیام، پیروز، ۱۳۳۸. ج۱و۸.

ریحانة الادب فی تراجم المعروفین بالکنیة و اللّقب یاکنی و القاب،میرزا محمّد علی مدرس. تهران کتابفروشی خیام، ۱۳۷۴. ۸ج.

مآثر الملوک، خاتمهٔ خلاصة الاخبار و قانون همایونی؛ غیاث الدّین بن همام الدّین حسینی؛ به تصحیح میر هاشم محدّث. تهران: رسا، ۱۳۷۲.

مثنوی شمس و قمر: به انضمام غزلیات و اشعار پراکنده خواجه مسعود قمی به تصحیح سیّد علی آل داود. پاکستان: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان، اسلام آباد، ۱۴۰۹هق/۱۳۷۷ش.

مثنوی یوسف و زلیخا و شمس و قمر؛ خواجه مسعود قمی، تصحیح و تدوین علی آل داود تهران: آفرینش، ۱۳۶۹.

مجالس النفایس ←—— **تذکرهٔ مجالس النفایس**

مجمل فصیحی،فصیح الدّین احمد بن جلال الدّین خوافی، به تصحیح و تحشیه محمود فرّخ. مشهد: کتابفروشی باستان، ۴۱-۱۳۳۹. ۳ج.

محاکمة اللغتین،امیر نظام الدّین علی شیر نوایی، ترجمهٔ تورخان گنجه‌ای. چ۲. پشاور: انجمن فرهنگی اتحادیه اسلامی ولایات شمال افغانستان، ۱۹۸۴.

مدارس نظامیه و تأثیرات علمی و اجتماعی آن،نوراللّه کسایی. تهران: امیر کبیر، ۱۳۶۳.

مزارت هرات، مولانا عبیداللّه ابوسعید هروی ←—— رسالهٔ مزارات هرات

معجم البلدان، شهاب الدّین ابی عبداللّه، تحقیق فرید عبدالعزیز الجندی. بیروت: دارالکتب العلمیه، بی تا. ۷ج.

مفتاح التواریخ،طامس ویلیم بیل. هند: مطبع منشی نولکشور، ۱۲۸۴ه/۱۸۶۷م.

مقامات جامی، عبدالواسع باخرزی، مقدّمه، تصحیح و تعلیق نجیب مایل هروی. تهران: نشر نی، ۱۳۷۱.

مقصد الاقبال، سیّد اصیل الدّین عبداللّه واعظ، به کوشش مایل هروی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۱.

مقصد الاقبال ـــــ← رسالهٔ مزارات هرات
مناقب هنروران،مصطفی غالب، توفیق سبحانی. تهران: سروش، ۱۳۶۹.
منتخب اللباب،محمّد هاشم خافی خان، تصحیح مولوی کبیرالدّین و غلام قـادر. چ ۲. آلمـان غربی: اوسنابورگ، ۱۹۸۳. حصّه اوّل.
منتخب التورایخ، عبدالقادر بن ملوک شاه بداونی، به تصحیح مولوی احمد علی صاحب، بـه اهتمام کبیر الدّین احمد. چ۲. آلمان غرب: اوسنابورگ، ۱۹۸۳. ج اوّل
منشأ الانشاء، ابوالقاسم شهاب الدّین احمد خوافی متخلّص به منشی، به کوشش و اهتمام رکن الدّین همایون فرّخ. تهران: دانشگاه ملی ایران، ۱۳۵۷. حصّه اوّل.
مؤلفات امیر علی شیرنوایی، محمّد یعقوب واحدی جوزجانی ـــــ← امیر علی شـیر نـوایـی «فانی»
نامه‌های دستنویس جامی، تهیه و تنظیم عصام الدّین اورنبایف، به همکاری مایل هروی. کابل: آکادیمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان و آکـادیمی عـلوم جـمهوری ازبکسـتان ۱۳۵۶.
نفحات الانس من حضرات القدس، نورالدّین عبدالرّحمان جامی، مقدّمه، تـصحیح و تـعلیقات محمود عابدی. تهران: انتشارات اطّلاعات، ۱۳۷۰.
نزهة القلوب، حمد اللّه مستوفی، به اهتمام گای لسترانج. تهران: دنیای کتاب، ۱۳۶۲.
وزیر معروف افغانستان در قرن نهم هجری، سید محمّد عبداللّه هندی ـــــ← امیرعلی شیرنوایی (فانی)
هفت اقلیم، امین احمد رازی، با تصحیح و تعلیق جواد فاضل. تهران: کتابفروشی علی اکبر علمی و کتابفروشی ادبیّه، بی تا. ۳ج.
همگامی نقاشی با ادبیات در ایران، م.م. اشرفی، روبین پاکباز. تهران: انتشارات نگاه، ۱۳۶۷.
هنر تیموریان و متفرعات آن، عبدالحی حبیبی . تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰.
یادداشتهای مولوی محمّد شفیع راجع به تیموریان و عهد او، جمع و ترتیب سـیّد وزیـرالحسـن عابدی، به سعی و اهتمام احمدربّانی ایم‌ای. لاهور: مجلس ترقی ادب، ۱۳۸۷ ه‍/۱۹۶۷م.

مجلات

مجلهٔ آریانا؛ کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۲۴ ش/ ۱۹۴۵م. سال سوم نشراتی.
مجلهٔ آریانا؛ کابل: انجمن تاریخ، ۱۳۲۵ش/ ۱۹۴۶م. سال چهارم نشراتی.

مجلة آریانا؛ انجمن تاریخ، ۱۳۴۶ش/ ۱۹۶۷م. سال بیست و چهارم نشراتی.

مجله آریانا؛ انجمن تاریخ، ۱۳۵۴ش/ ۱۹۷۵م. سال سی و دوم نشراتی.

مجلهٔ تحقیقات تاریخ(مرو نامه). تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، (پـژوهشگاه)، ۱۳۷۱.

مجموعهٔ رسائل فارسی، مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی، ۱۳۷۴.

فهرست آثار منتشر شدهٔ مرکز نشر میراث مکتوب

۱. **آثار احمدی** (تاریخ زندگانی پیامبر اسلام و ائمهٔ اطهار علیهم‌السلام) (فارسی) / احمد بن تاج‌الدین استرابادی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش میرهاشم محدّث .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۴ .ـ ۵۵۹ ص. بها: ۱۶۰۰۰ ریال

۲. **احیای حکمت** (فارسی) / علیقلی بن قرچغای خان (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح و تحقیق فاطمه فنا؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶ .ـ ۲ ج. بهای دوره: ۵۵۰۰۰ ریال

۳. **انوارالبلاغه** (فارسی) / محمد هادی مازندرانی، مشهور به مترجم (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح محمدعلی غلامی‌نژاد .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۶ .ـ ۴۲۴ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۴. **بخشی از تفسیری کهن به پارسی** / از مؤلفی ناشناخته (حدود قرن چهارم هجری)؛ تصحیح و تحقیق دکتر سید مرتضی آیة‌الله زاده شیرازی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۴۷۰ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۵. **البلابل و القلاقل**، (فارسی) / ابوالمکارم حسنی (قرن ۷ ق.)؛ تصحیح محمد حسین صفاخواه .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۶. (۴ ج). بها: ۷۸۰۰۰ ریال.

۶. **تاریخ آل سلجوق در آناطولی** (فارسی) / ناشناخته (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح نادره جلالی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷. (۱۶۰ ص.). بها: ۷۰۰۰ ریال

۷. **تاج‌التراجم فی تفسیرالقرآن للأعاجم** (فارسی) / ابوالمظفّر اسفراینی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح نجیب مایل هروی و علی اکبر الهی خراسانی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴. ۳ ج. (۱۴۳۶ ص.). بهای سه جلد: ۴۶۵۰۰ ریال

۸. **تائیّهٔ عبدالرحمان جامی** [ترجمهٔ تائیّهٔ ابن فارض، به انضمام شرح قیصری بر تائیّهٔ ابن فارض] (قرن ۹ ق.)؛ (عربی ـ فارسی)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر صادق خورشا .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۴۶ ص. بها: ۱۷۰۰۰ ریال

۹. **تاریخ بخارا، خوقند و کاشغر** / میرزا شمس بخارایی؛ مقدمه تصحیح و تحقیق محمد اکبر عشیق .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینهٔ میراث، ۱۳۷۷ .ـ ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۱۰. **تحفة‌الأبرار فی مناقب الائمة‌الأطهار** / عمادالدین حسن بن علی مازندرانی طبری (زنده در ۷۰۱ هـ. ق)؛ تصحیح و تحقیق مهدی جهرمی .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۳۲۳ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۱۱. **تحفة‌الأزهار و زلال الأنهار فی نسب أبناء الأئمة الأطهار** (عربی) / ضامن بن شدقم الحسینی المدنی؛ تصحیح کامل سلمان الجبوری.ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ (۴ج). بهای دوره چهار جلدی : ۱۲۰۰۰۰ ریال.

۱۲. **تحفة‌المحبّین** (فارسی) / یعقوب بن حسن سراج شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به‌اشراف محمد تقی دانش پژوه؛ به کوشش کرامت رعنا حسینی و ایرج افشار .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۷۰ ص. بها: ۱۹۰۰۰ ریال

۱۳. **تذکرة‌الشعراء** (فارسی) / سلطان محمد مطربی سمرقندی (قرن ۱۰ ـ ۱۱ ق.)؛ به کوشش اصغر جانفدا، مقدمه و تعلیقات علی رفیعی علامرودشتی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷ .ـ ۸۰۲ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال.

۱۴. **تذکرة المعاصرین** (فارسی) / محمدعلی‌بن أبی‌طالب حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ مقدمه تصحیح و تعلیقات معصومه سالک .ـ تهران: سایه، ۱۳۷۵، .ـ ۴۳۲ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۱۵. **ترجمهٔ المدخل الیٰ علم احکام‌النجوم** (فارسی) / ابونصر قمی (قرن ۴ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح جلیل اخوان زنجانی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .ـ صد و هشت، ۲۸۲ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال

۱۶. **ترجمهٔ اناجیل اربعه** (فارسی) / ترجمه تعلیقات و توضیحات میرمحمد باقر خاتون‌آبادی (۱۰۷۰ ـ ۱۱۲۷ ق.)؛ تصحیح رسول جعفریان.ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۵.ـ ۳۵۲ ص. بهای شمیز: ۱۱۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۳۵۰۰ ریال

۱۷. **ترجمهٔ تقویم‌التواریخ** (سالشمار رویدادهای مهم جهان از آغاز آفرینش تا سال ۱۰۸۵ هجری قمری) / حاجی خلیفه (قرن ۱۱ ق.)؛ از مترجمی ناشناخته؛ تصحیح میرهاشم محدّث .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ .ـ ۵۲۴ ص. بها: ۲۲۰۰۰ ریال

۱۸. **تسلیة العباد در ترجمهٔ مسکّن الفؤاد شهید ثانی** (فارسی) / ترجمهٔ مجدالأدباء خراسانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمدرضا انصاری .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ .ـ ۱۹۳ ص. بها: ۴۸۰۰ ریال

۱۹. **التصریف لمن عجز عن‌التألیف** (بخش جراحی و ابزارهای آن) (فارسی) / ابوالقاسم خلف بن عباس زهراوی / ترجمه احمد آرام ـ مهدی محقق .ـ تهران: مؤسسه مطالعات اسلامی، ۱۳۷۴ .ـ ۲۷۸ ص.

۲۰. **التعریف بطبقات الامم** (عربی) / قاضی صاعد اندلسی (قرن ۵ق.)؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق دکتر غلامرضا جمشید نژاد اوّل .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۶ .ـ ۳۳۶ ص. بها: ۱۳۰۰۰ ریال

۲۱. **تفسیر الشهرستانی المسمی مفاتیح‌الاسرار و مصابیح‌الابرار** (عربی) / الامام محمد بن عبدالکریم الشهرستانی (قرن ۶ ق.)؛ تصحیح دکتر محمدعلی آذرشب .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۲۲. **تقویم الایمان** (عربی) / المیر محمد باقر الداماد و شرحه کشف الحقائق سید احمد علوی مع تعلیقات ملا علی نوری، حققه و قدم له علی اوجبی .ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۶ .ـ ۸۴۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

۲۳. **جغرافیای حافظ ابرو** (فارسی) / شهاب الدین عبدالله خوافی مشهور به حافظ ابرو (قرن ۹ ق.)؛ تصحیح صادق سجادی .ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۵ (ج. ۱). بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۲۴. **جغرافیای نیمروز** (فارسی) / ذوالفقار کرمانی (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش عزیزالله عطاردی .ـ تهران: عطارد، ۱۳۷۴ .ـ ۲۳۰ ص. بها: ۶۰۰۰ ریال

۲۵. **الجماهر فی الجواهر** (عربی) / ابوریحان البیرونیٰ (قرن ۵ ق.)؛ تحقیق یوسف الهادی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .ـ هفت، ۵۶۲ ص. بها: ۱۱۵۰۰ ریال

۲۶. **حکمت خاقانیه** / فاضل هندی؛ با مقدمهٔ دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی، تصحیح دفتر نشر میراث مکتوب .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .ـ ۱۸۷ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۲۷. **خریدةالقصر و جریدةالعصر** فی ذکر فضلاء اهل اصفهان (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷.ـ (ج. ۱)، ۳۶۵ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال.

۲۸. **خریدةالقصر و جریدةالعصر** فی ذکر فضلاء اهل خراسان و هراة (عربی) / عمادالدین الاصفهانی (قرن ۶ ق.)؛ تقدیم و تحقیق الدکتور عدنان محمد آل طعمه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸.ـ (ج. ۲)، ۴۰۶ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال.

۲۹. **خرابات** (فارسی) / فقیر شیرازی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح منوچهر دانش‌پژوه .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷. (۴۵۸ ص.). بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۳۰. **دیوان ابی‌بکر الخوارزمی** (عربی) / ابوبکر الخوارزمی (قرن ۵ ق.)؛ تصحیح دکتر حامد صدقی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۴۵۰ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۳۱. **دیوان جامی** (فارسی) / نورالدین عبدالرحمان بن احمد جامی (۸۱۷ ـ ۸۹۷ هـ. ق.)؛ تصحیح اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۲ ج. ۱۶۵۷ ص. بهای دوره: ۷۰۰۰۰ ریال

۳۲. **دیوان حزین لاهیجی** (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح ذبیح‌الله صاحبکار .ـ تهران: نشر سایه، ۱۳۷۴ .ـ ۸۷۲ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۳۳. **دیوان غالب دهلوی** / اسدالله غالب دهلوی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح و تحقیق دکتر محمدحسن حائری .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۷ .ـ ۵۱۵ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۳۴. **راحةالارواح و مونس الاشباح** (در شرح زندگانی، فضایل و معجزات رسول اکرم، فاطمهٔ زهرا و ائمهٔ اطهار علیهم‌السّلام) (فارسی) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ به کوشش محمد سپهری .ـ تهران: اهل‌قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۹۸ ص. بها: ۷۵۰۰ ریال

۳۵. **رسائل حزین لاهیجی** / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی، ناصر باقری بید هندی، اسکندر اسفندیاری و عبدالحسین مهدوی .ـ تهران: نشر آینهٔ میراث ۱۳۷۷ .ـ ۳۴۰ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۳۶. **رسائل دهدار** / محمد بن محمود دهدار شیرازی (قرن ۱۰ ق.)؛ به کوشش محمد حسین اکبری ساوی .ـ تهران: نشر نقطه، ۱۳۷۵ .ـ ۳۶۳ ص. بها: ۱۳۵۰۰ ریال

۳۷. **رسائل فارسی** / حسن بن عبدالرزاق لاهیجی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی صدرائی خوئی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۳۴۱ ص. بها: ۱۰۰۰۰ ریال

۳۸. **رسائل فارسی جرجانی** / ضیاءالدین‌بن سدیدالدین جرجانی؛ تصحیح‌و تحقیق دکتر معصومه نور محمدی.ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۵۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال

۳۹. **روضةالأنوار عباسی** / ملامحمّد باقر سبزواری؛ مقدمه، تصحیح و تحقیق اسماعیل چنگیزی اردهایی .ـ تهران: دفتر نشر میراث مکتوب، ۱۳۷۷ .ـ ۹۰۹ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

۴۰. **شرح دعای صباح** (فارسی) / مصطفی بن محمد هادی خوئی؛ به کوشش اکبر ایرانی قمی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۲۳۲ ص. بها: ۹۰۰۰ ریال

۴۱. **شرح القبسات** (عربی) میر سید احمد علوی؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی؛ [با مقدمهٔ فارسی و انگلیسی دکتر مهدی محقق] .ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۳۷۵ .ـ ۷۴۷ ص. بهای شمیز: ۳۰۰۰۰ ریال

۴۲. **شرح منهاج الکرامه فی اثبات الامامه** علاّمهٔ حلّی (عربی) / تألیف علیّ الحسینی المیلانی .ـ تهران: هجرت، ۱۳۷۶ .ـ (ج. ۱) بها: ۲۳۰۰۰ ریال

۴۳. **طب الفقراء و المساکین** (عربی) / ابوجعفر احمد بن ابراهیم بن ابی خالد بن الجزار (قرن ۴ ق.) / تحقیق وجیهة کاظم آل طعمة ـ تهران: مؤسسهٔ مطالعات اسلامی دانشگاه تهران، ۱۱۳۷۵ .ـ ۲۳۹ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال.

۴۴. **ظفرنامهٔ خسروی** (فارسی) / ناشناخته (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح دکتر منوچهر ستوده .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۷. (۲۶۳ ص.). بها: ۱۰۰۰۰ ریال

۴۵. **عقل و عشق، یا، مناظرات خمس** (فارسی) / صائن الدین علی بن محمّد تُرکهٔ اصفهانی (۷۷۰ ـ ۸۳۵ ق.)؛ تصحیح اکرم جودی نعمتی .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۲۱۸ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال

۴۶. **عیار دانش** (مشتمل بر طبیعیات و الهیات) / علینقی بن احمد بهبهانی؛ به کوشش دکتر سید علی موسوی بهبهانی .ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۶ .ـ ۴۶۱ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۴۷. **عین‌الحکمه** / میر قوام‌الدین محمّد رازی تهرانی (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح علی اوجبی .ـ تهران: انتشارات اهل قلم، ۱۳۷۴ .ـ ۱۷۸ ص. بها: ۵۲۰۰ ریال

۴۸. **فتح‌السبل** (فارسی) / حزین لاهیجی (قرن ۱۲ ق.)؛ به کوشش ناصر باقری بیدهندی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۲۱۵ ص. بها: ۵۰۰۰ ریال

۴۹. **فرائد الفوائد در احوال مدارس و مساجد** (فارسی) / محمد زمان بن کلبعلی تبریزی؛ به کوشش رسول جعفریان .ـ تهران: احیاء کتاب، ۱۳۷۳ .ـ ۳۶۲ ص. بها: ۹۸۰۰ ریال

۵۰. **فواید راه آهن** (فارسی) / محمّد کاشف (قرن ۱۳ ق.)؛ به کوشش محمّد جواد صاحبی .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۳ .ـ ۱۲۲ ص. بها: ۳۴۰۰ ریال

۵۱. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ خاتم‌الانبیاء (صدر) بابل** / به کوشش علی صدرائی خوئی، محمود طیّار مراغی، ابوالفضل حافظیان بابلی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۲۸۰ ص. بها: ۷۰۰۰ ریال

۵۲. **فهرست نسخه‌های خطّی مدرسهٔ علمیّهٔ نمازی خوی** / به کوشش علی صدرائی خوئی، تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۶ .ـ ۵۳۹ ص. بها: ۱۲۰۰۰ ریال

۵۳. **فیض الدموع** (شرح زندگانی و شهادت امام حسین علیه‌السلام با نثر فارسی فصیح و بلیغ) / محمد ابراهیم نوّاب بدایع نگار (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح اکبر ایرانی قمی .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ .ـ ۲۹۶ ص. بها: ۷۰۰۰ریال

۵۴. **قاموس البحرین** (متن کلامی فارسی تألیف به سال ۸۱۴ ق.) / محمّد ابوالفضل محمّد (مشهور به حمید مفتی)؛ تصحیح علی اوجبی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۴ .ـ ۳۹۶ ص. بها: ۸۰۰۰ ریال

۵۵. **کیمیای سعادت** :ترجمهٔ طهارةالأعراق ابو علی مسکویه رازی / میرزا ابوطالب زنجانی؛ تصحیح دکتر ابوالقاسم امامی .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۵ .ـ ۲۹۱ ص. بهای شمیز: ۹۰۰۰ ریال. گالینگور: ۱۱۵۰۰ ریال

۵۶. **لطایف الأمثال و طرایف الأقوال** (فارسی) / رشیدالدین وطواط؛ به کوشش حبیبه دانش‌آموز .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۶ .ـ ۲۸۸ ص. بها: ۱۱۰۰۰ ریال

۵۷. **مجمل رشوند** (فارسی) / محمد علی خان رشوند (قرن ۱۳ ق.)؛ تصبح دکتر منوچهر ستوده و عنایت الله مجیدی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۵ .ـ ۳۸۷ ص. بها: ۱۵۰۰۰ ریال

۵۸. **محبوب القلوب** (عربی) / قطب الدین محمد بن الشیخ علی الاشکوری الدیلمی اللاهیجی؛ تقدیم و تصحیح الدکتور ابراهیم الدیباجی ـ الدکتور حامد صدقی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ .ـ ۴۲۴ ص. بها: ۲۰۰۰۰ ریال

۵۹. **مرآت الأکوان** (تحریر شرح هدایهٔ ملّاصدرا شیرازی) / احمد بن محمد حسینی اردکانی (قرن ۱۳ ق.)؛ تصحیح عبدالله نورانی .ـ تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۷۵ .ـ ۶۷۸ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۶۰. **مصابیح‌القلوب** (شرح فارسی پنجاه و سه حدیث اخلاقی از پیامبر اکرم ـ ص) / حسن شیعی سبزواری (قرن ۸ ق.)؛ تصحیح محمد سپهری .ـ تهران: بنیان، ۱۳۷۴ .ـ ۶۴۶ ص. بها: ۱۸۰۰۰ ریال

۶۱. **منشآت میبدی** (فارسی) / قاضی حسین بن معین‌الدین میبدی؛ به کوشش نصرت الله فروهر .ـ تهران: نقطه، ۱۳۷۶ .ـ ۳۲۶ ص. بها: ۱۶۵۰۰ ریال

۶۲. **مثنوی هفت اورنگ** / نورالدین عبدالرحمان جامی (۸۱۷ـ۸۹۸ هـ. ق.)؛ تصحیح و تحقیق جابلقا دادعلیشاه، اصغر جانفدا، ظاهر احراری، حسین احمد تربیت و اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۲ ج. ۱۶۲۲ ص. بهای دوره دو جلدی: ۷۰۰۰۰ ریال

۶۳. **منهاج الولایة فی شرح نهج‌البلاغة** (فارسی) / ملّا عبدالباقی صوفی تبریزی (ملقب به دانشمند) (قرن ۱۱ ق.)؛ تصحیح حبیب الله عظیمی .ـ تهران: آینهٔ میراث، ۱۳۷۸ .ـ (۲ ج)، ۱۲۹۶ ص. بها: ۶۰۰۰۰ ریال

۶۴. **نبراس الضیاء و تسواء السواء فی شرح باب البداء و اثبات جدوی الدعاء** (عربی) / المعلم الثالث المیر محمد باقر الداماد (المتوفی ۱۰۴۱ ق.)؛ مع تعلیقات الحکیم الالهی الملّا علی النوری (المتوفی ۱۲۴۶ق.)؛ تحقیق حامد ناجی اصفهانی .ـ قم: هجرت، ۱۳۷۴ .ـ نود و هفت، ۱۵۲ ص. بها: ۵۶۰۰ ریال

۶۵. **نزهة‌الزاهد** (ادعیهٔ مأثور از امامان معصوم ـ علیهم‌السلام ـ با توضیحات فارسی از سدهٔ ششم) / از مؤلفی ناشناخته؛ تصحیح رسول جعفریان .ـ تهران: اهل قلم، ۱۳۷۵ .ـ ۳۶۳ ص. بها: ۱۴۰۰۰ ریال

۶۶. **النظامیّة فی مذهب الامامیّة** (متن کلامی فارسی قرن دهم هـ. ق.) / محمد بن احمد خواجگی شیرازی؛ تصحیح و تحقیق علی اوجبی .ـ تهران: قبله، ۱۳۷۵ .ـ ۲۳۹ ص. بها: ۹۵۰۰ ریال

۶۷. **نقد و بررسی آثار و شرح احوال جامی** (فارسی) / تألیف اعلاخان افصح‌زاد .ـ تهران: مرکز مطالعات ایرانی، ۱۳۷۸ .ـ ۷۷۳ ص. بها: ۳۰۰۰۰ ریال

In the Name of God, the Compassionate, the Merciful

Like a very large sea, the rich Islamic culture of Iran has produced countless waves of handwritten works. In truth these manuscripts are the records of scholars and great minds, and the hallmark of us Iranians. Each generation has the duty to protect this valuable heritage, and to strive for its revival and restoration, so that our own historical, cultural, Literary, and scientific background be better known and understood. Despite all the efforts in recent years for recognition of this country's written treasures, the research and study done, and the hundreds of valuable books and treatises that have been published, there is still much work to do. Libraries inside and outside the country preserve thousands of books and treatises in manuscript form which have been neither identified nor published. Moreover, many texts, even though they have been printed many times, have not been edited in accordance with scientific methods and are in need of more research and critical editions. responsibility of The revival and publication of manuscripts is a researchers and cultural institutions. The Ministry of Culture and Islamic Guidance in pursuing its cultural goals has established such a center in the hope that, through sponsoring the efforts of researchers and editors and with the participation of publishers, it may have a share in the publication of this written heritage, presenting a valuable collection of texts and sources to the friends of Islamic Iranian culture and society.

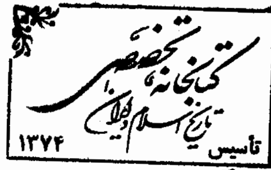
The Written Heritage Publication Centre

AN ĀYENE-YE MIRĀṢ BOOK
In Collaboration with the Written Heritage Publication Centre

First Published in Iran by Ayene-ye Miras

ISBN 964-6781-28-4

P R I N T E D   I N   I R A N



MAKĀREM AL-AXLĀQ

Ǧeyā<u>s</u> al-Din ibn Homām al-Din Xwāndmir

Edited & Introduced
by
Moḥammad Akbar ʿAšiq



Āyene-ye Mirā<u>s</u>

Tehran, 1999